



شعار شانزده آذر: مرگ بر این حکومت فاشیستی

جنبش دانشجویی دوران مبارزات پر شور و تعیین کننده ای پیش رو دارد. جنبش دانشجویی می رود که دانشگاه را از وجود جمهوری اسلامی و ارگانها و عوامل آن پاک کرده و یکبار دیگر آن را به خانه سیاسی مردم تبدیل کند. جنبش دانشجویی می رود که منبرهای رژیم را از دانشگاه بیرون رانده و دانشگاه را به ستاد سازماندهی مبارزه علیه جمهوری اسلامی و تربیون افشای توطئه های قدرتهای امپریالیستی تبدیل کند. صفحه ۴



شعله های سوزان از عراق سر میکشد

جنگ در عراق تازه آغاز شده است: مردم عراق می خواهند کشورشان را از اشغالگران پس بگیرند.

صفحه ۲۴

از هم گسیخته و در محاصره

جمهوری اسلامی از همه سو در محاصره بوده و کنترل جامعه را در بسیاری جوانب از کف داده است. شک نیست که وضعیت رژیم شکننده است. مسئله این است که چگونه و از کجا خواهد شکست. بهترین حالت آنست که مبارزه مردم تحت شعارهای انقلابی و روشن، بیشترین دخالت را در این امر داشته باشد.

مجموعه سه عامل مهم که یکدیگر را نیز تقویت می کنند، هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را به سرانسیب سقوط می راند.

• جمهوری اسلامی در محاصره مردمی است که سرنگونی اش را میخواهند...

• فشارهای امپریالیستهای آمریکا و اروپا بر شکنندگی رژیم افزوده است...

• رژیم از درون نیز در حال پاشیدن است...

صفحه ۲

تجربه کودتای بیست و هشت مرداد

صفحه ۱۰

سلطنت طلبان و نیروهای ملی مذهبی در مورد کودتای ۲۸ مرداد چه می گویند. پیرامون تاثیرات شکست ۲۸ مرداد بر جنبش کمونیستی

صفحه ۱۴

در این شماره می خوانید

طبقه کارگر می تواند رژیم های مترجع را در هم شکند

به مناسبت ۲۵ امین سالگرد اعتصابات سراسری صفحه ۸

خیزش معدن چیان و دهقانان در بولیوی صفحه ۱۷

جهنمی که آمریکا برای مردم افغانستان ساخته است. صفحه ۱۹

به یاد ادوارد سعید، شهروند نادر جهان صفحه ۲۱

قدرت سرخ در نپال، شکوفه های دنیای نوین

جنگ خلق در نپال با سرعتی بی سابقه به پیش می رود. ارتش خلق تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) حدود هشتاد درصد مناطق کشور را در کنترل خود دارد و مائوئیستها اخیرا ارتش سلطنتی را از منطقه « ترائی » یعنی دشتهای حاصلخیز مرز نپال با هند و مرکز اصلی تولید غذای کشور، بیرون راندند و ساختمان دولت نوین را به آنجا نیز گسترش دادند. دولت فئودال - کمپرادور و ارتش سلطنتی، خارج از پادگانها، فقط در شهرهای بزرگ کنترل دارند. پیروزی اعتصاب عمومی (بند) که اخیرا صورت گرفت نتایج درخشانی داشت. در نتیجه این اعتصاب پایتخت نپال (کاتماندو) و سایر شهرهای بزرگ از حرکت ایستادند. این اعتصاب نشان داد که در شهرها نیز اکثریت مردم با مائوئیستها همدلند.

صفحه ۶

از هم گسیخته و در محاصره

جمهوری اسلامی در محاصره مردمی است که از آن متفرند و خواهان سرنگونی اش هستند. شکست مطلق انتخابات شوراها، خیزش دانشجویی و مردمی خرداد ماه، گسترش اعتصابات کارگری و اعتراضات معلمان، همه نشانه آنست که یک جنبش عمومی ضد رژیم شکل گرفته است. این جنبش نه اصلاح رژیم که سرنگونی آن را می خواهد.

فشارهای امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای اروپایی بر شکنندگی رژیم افزوده است. از جمله این فشارها تحمیل امضای قرارداد الحاقی منع گسترش سلاحهای هسته ای به جمهوری اسلامی، صدور اطلاعیه ای از سوی وزرای خارجه کشورهای اروپایی علیه نقض حقوق بشر در ایران و اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی، در ماه گذشته بود. این اقدامات نشانه آنست که جمهوری اسلامی حتا از طرف قدرتهای اروپایی، که در چند سال گذشته با حمایت از خاتمی به تقویت جمهوری اسلامی کمر بسته بودند، به تنگنا افتاده است.

رژیم از درون نیز در حال پاشیدن است زیرا صفوفش پاره پاره است. اصلاحات از درون رژیم، آخرین تیر ترکش حکومت جمهوری اسلامی بود. اما این نیز به هدف ننشست. اگرچه چند صباحی مردم را گنج کرد و بر عمر این رژیم تبهکار افزود اما در نتیجه درس گیری از این تجربه، جنبش ضد رژیمی مردم آگاه تر و سازش ناپذیرتر شد. با ورشکستگی پروژه اصلاحات تضادهای میان جناح های مختلف جمهوری اسلامی حادث شده و مانع از آن است که بتوانند برای سرکوب مردم دست به یکی کنند. رژیم هیچ راهی برای درمان این دردها ندارد مگر اینکه به سیم آخر بزند و با دست زدن به کودتائی از درون خود را تصفیه کرده و یکدست کند. چنین کاری در شرایط انفراد بین المللی حکم بازی رولت روسی را برای رژیم دارد. اوضاع رژیم آنچنان وخیم است که بخشی از ملی مذهبی ها حتی حاضر نیستند با جریان اصلاح طلب رژیم (دوم خرداد) وحدت کنند و برخی از سخنگویان شان اعلام کرده اند که انتخابات مجلس هفتم را تحریم خواهند کرد. اینان خوب دریافته اند که ادامه نزدیکی و وحدتشان با جناحی از رژیم می تواند آنان را حتی در میان قشرهای میانی جامعه منفرد کند.

دشمنان مردم، از جناح های جمهوری اسلامی گرفته تا قدرتهای امپریالیستی (آمریکا و اروپا)، با توجه به این وضع و این سطح از حرکت ضد رژیمی مردم، نقشه ها و ترفندهای جدیدی را تدارک می بینند. هدف جناح های جمهوری اسلامی آن است که بهر ترتیب شده بر سر قدرت بمانند و هدف امپریالیستها آن است که راهی بیابند که در عین تغییر رژیم مانع از آن شوند جنبش ضد رژیمی مردم ایران تبدیل به یک جنبش انقلابی تمام عیار شود. اما خواستن یک چیز است و توانستن چیز

دیگری. فعالین کمونیست می توانند و باید با فعالیت خستگی ناپذیر توده های مردم را آگاه و قانع کنند که باید بدون هراس از خون و خون ریزی، از روی همه این طرحها و سدها عبور کرد و به سوی یک انقلاب شتاب گرفت.

رقابتهای امپریالیستی عامل بی ثباتی

تضاد منافع و سیاست میان امپریالیسم آمریکا و قدرتهای امپریالیستی دیگر (مشخصا فرانسه، آلمان، روسیه) باعث شده که بحران و از هم گسیختگی جمهوری اسلامی بیشتر شود. اگر تا قبل از این جمهوری اسلامی می توانست از تضادهای میان اینان بهره بگیرد و خود را روی آب نگه دارد اما اکنون بازی های رقابت جویانه اینان بر سر ایران، رژیم جمهوری اسلامی را مرتبا دچار بحران می کند.

امپریالیسم آمریکا با اشغال افغانستان و سپس عراق، روند بازسازی قهرآمیز (یا نظامی) جهان را شروع کرد و خاورمیانه و آسیای میانه را اولین صحنه این بازسازی قرار داد. این بازسازی قهری قرار است آمریکا را رهبر بلامنازع جهان کند و پرولتاریا و خلقهای ستمدیده را مرعوب کند. اما ارابه های جنگی فاتحان جنگ تجاوزکارانه عراق به گل نشست. امپریالیسم آمریکا از یکسو با مقاومت مردم در سطح جهان (منجمله در خود آمریکا) و بویژه در عراق روبرو شد و از سوی دیگر نارضایتی قدرتهای امپریالیستی دیگر را نسبت به سیاستهای خود برانگیخت.

یکی از اجزای مهم سیاست امپریالیسم آمریکا مربوط به ایران بود. اگر چه امپریالیسم آمریکا دست از نقشه های استراتژیک خود در رابطه با ایران برنداشته، اما به خاطر تضادهای گوناگون مجبور است که فعلا دست نگه دارد و به طرق دیگر به دنبال اهداف خود باشد. آمریکا کماکان خواهان آن است که در عرصه سیاست ایران بطور مستقیم حتی بصورت نظامی دخالت کند تا کنترل بی قید و شرط بر ایران را بدست آورده و رژیمی آشکارا وابسته به خود بروی کار بیاورد.

پس از اشغال عراق توسط آمریکا و تبدیل آن به ملک طلق خود، امپریالیستهای اروپایی بویژه آلمان و فرانسه تلاش دارند تا ابتکار عمل خود را در رابطه با ایران از دست ندهند. آنان هراس دارند که آمریکا سرخ تحولات ایران را بدست بگیرد و مانند عراق جای مطلوبی را بر سر خوان یغما و بهره کشی به اروپائیهها نهد. با رشد فزاینده جنبش ضد رژیمی، انفراد بی حد جمهوری اسلامی در میان مردم، و ورشکسته شدن و آبرویختگی جناح اصلاح طلب و خاتمی، اروپایی ها تصمیم گرفتند که روی این اسب بازنده شرط بندی نکنند. پس دست از حمایت بیدریغ از جمهوری اسلامی برداشته و فشار بر رژیم را آغاز کرده اند. آنها می خواهند شانس خود را در تاثیر گذاری بر روندهای سیاسی بشدت متحول ایران از راههای دیگری بیازمایند. آنان با اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی در واقع

به نیروهای ملی مذهبی قوت قلب داده اند که فعال تر شده و تلاش کنند در مقابل جمهوری اسلامی تبدیل به آلترناتیوی شوند. قدرتهای اروپایی با تبلیغ «اسلام معتدل» و روشهای مسالمت جویانه می خواهند به هر ترتیبی که شده مانع آن شوند که جنبش ضد رژیمی مردم به یک جنبش انقلابی همه جانبه تبدیل شود و آنچنان تومار جمهوری اسلامی را درهم بپیچد که تعمیر و ترمیم دستگاه دولتی و استقرار یک دولت ارتجاعی دیگر بسیار مشکل شود.

اگرچه در رابطه با هدف فوق امپریالیستهای آمریکائی نیز متفق اند، اما نیازها و منافع متضاد و اجبارات هر یک مانع از آن است که قدرتهای اروپا و آمریکائی بتوانند به یک راه حل مشترک در مورد ایران برسند. نه آمریکا در موقعیتی است که بتواند به تنهایی به تغییرات مورد نظر خود در ایران دست یابد و نه دولتتهای اروپایی حاضرند به آنچه که آمریکائی ها می خواهند تن دهند. نتیجه معین این وضع، بحرانی تر شدن وضعیت جمهوری اسلامی است. بطور مثال، قدرتهای اروپایی برای خنثی کردن بهانه های آمریکا در مورد سلاحهای هسته ای ایران، جمهوری اسلامی را مجبور کردند که پای یک قرارداد حقارت بار که حتی «بیت رهبر» را بروی بازرسی ناگهانی ماموران بین المللی باز می کند، امضا کند و پوشالی و ضعیف بودن خود را یکبار دیگر در مقابل چشمان مردم به نمایش بگذارد و در میان پایه های خود نیز موج یاس را دامن بزند.

یکی از نتایج مهم رقابتهای امپریالیستی، حدت یافتن کشمکشهای درون حکومت و امکان ناپذیر شدن غلبه یک جناح بر جناح دیگر است. حتی اگر نام و نشانی هم از جمهوری اسلامی باقی نماند، کماکان به دلیل این تناسب قوای میان امپریالیستها، ایجاد یک حکومت متمرکز، با ثبات و قدرتمند برای طبقات ارتجاعی حاکم بر ایران دشوار است. هم در کوتاه مدت و هم در درازمدت، این امر مساعدی برای پیشبرد انقلاب تحت رهبری پرولتاریا می باشد.

بحران حکومتی؛ ائتلافات سیاسی

چنین اوضاعی به بحران و انشقاق درون هر یک از جناحهای رژیم و شکل گیری اتحادهای جدید، دامن می زند. رژیم جمهوری اسلامی خوب می داند که فقط از قدرتهای بیگانه می تواند انتظار پرتاب طناب نجاتی داشته باشد. به این جهت مسئله برقراری رابطه با آمریکا و مذاکره برای تبدیل شدن به رژیم دلخواه آمریکا یکی از موضوع های دعوای درون جناح های رژیم است. بطور مثال اخیرا محسن رضائی پاسدار جنایتکار خمینی جلا، به آمریکائی ها پیشنهاد داده است که او و «دوستانش» می توانند بشکل «نیروی سوم» که نه محافظه کار باشد و نه اصلاح طلب، رژیمی بر پایه «ثبات و امنیت» تشکیل دهند. صفوف اصلاح طلبان حکومتی نیز بحران زده و پاره پاره است.

بکنند، به افشای توهماتی که آنها دامن می‌زند نیز بپردازند.

* * * * *

خواست سرنگونی رژیم به خواست عمومی تبدیل شده است. دیگر کمتر کسی باور دارد که از طریق اصلاحات بتوان کاری پیش برد. این درسگیری از تجربه شش سال گذشته است. بی‌حاصلی روشهای مسالمت آمیز به اذهان عمومی راه یافته است. چنگ و دندان نشان دادنهای قوای سرکوبگر بیش از پیش این ایده را طرح کرده که فقط با زبان زور میتوان دشمن را پس راند. وقایع جهانی نیز ضرورت مبارزه انقلابی قهرآمیز برای دست یافتن به آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی را یادآوری می‌کند. امپریالیسم آمریکا با جنگ و تجاوزگری خود در خاورمیانه بار دیگر گوشزد کرده است که در جهان امروز هیچ طبقه ای بدون قوای قهری قادر به پیشبرد سیاستها و تحقق اهداف خود نیست. این مسئله تاکیدی است مجدد بر مرکزی ترین وظیفه کمونیستهای انقلابی یعنی «کسب قدرت از طریق جنگ انقلابی». طبقه کارگر بدون داشتن ارتش انقلابی قادر نیست در تحولات سیاسی جامعه نقش چندانی ایفا کند. این حقیقت، چراغ راهنمایی است که باید کلیه فعالیتهای سیاسی کنونی کمونیستهای انقلابی را جهت دهد.

بحران ادامه دار و حاد جمهوری اسلامی فرصتهای مساعدی را برای کمونیستها ایجاد می‌کند که بتوانند قوای انقلابی گرد آورده و بر آهنگ تدارک خود برای آغاز جنگ خلق بیفزایند. به جرات می‌توان گفت که در ۲۰ سال گذشته هیچگاه به اندازه دوره کنونی زمینه برای دخالت گری انقلابی در جنبشهای توده ای، متحد و متشکل کردن توده ها در سطوح مختلف، پرورش نسل جدید بر مبنای ایدئولوژی و سیاست انقلابی، مساعد نبوده است. مجموعه این فعالیتهای، اقدامات آگاهانه و سازمانیافته ای است تا حزب پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا توان آنرا بیابد که پیروزمندانه جنگ خلق را آغاز کرده و بصورت یک آلترناتیو قدرتمند قدم کند. ■

بیشتر در تحولات ایران است. اروپائی ها فکر می‌کنند با تبدیل شدن این نیروها به آلترناتیوی در مقابل جمهوری اسلامی، با یک تیر دو نشان زده می‌شود. هم سدی درست می‌شود در مقابل اقدامات نظامی آمریکا علیه ایران و هم می‌تواند مانعی در مقابل رشد و گسترش مبارزات انقلابی مردم باشد.

این وضع، بدون شک موجب تحرك سیاسی بیشتر نیروهای ملی مذهبی می‌شود. اینان معمولاً بیشتر از آنکه از مبارزه توده های مردم و زحمتکشان نیرو و جرات بگیرند از پشتیبانی قدرتهای امپریالیستی جرات می‌گیرند. فعالیتها شدن آنها فضای مخالفت همگانی با رژیم را گسترش میدهد و این امر موجب کم شدن اختناق بر اقشار و طبقات تحتانی جامعه می‌شود. از این جهات حضور فعال تر اقشار میانی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی مثبت است. اما مسئله این است که این قشرها حتی زمانی که به اشکال مختلف پا به میدان مخالفت و مبارزه علیه رژیم می‌گذارند با خود توهمات گوناگون را دامن می‌زنند. به دلیل توان و امکاناتی که اینان در تبلیغ و ترویج نظرات خود در جامعه دارند قدرت تاثیر گذاری شان بر دیگر بخشهای جامعه نیز بالنسبه زیاد است. آنان سر منشاء خرافه مسالمت جویی نسبت به جمهوری اسلامی در بین توده های مردم بوده و هستند. با انقلاب و هرگونه حرکت رادیکال و قهر آمیز از جانب مردم مخالفتند. آنان با تبلیغ ایدئولوژی اسلامی و ناسیونالیستی در بین مردم مانع از گسسته شدن زنجیرهای سنت و محافظه کاری شده و جلوی شکوفا شدن انرژی مبارزاتی توده ها را می‌گیرند. از همه بدتر، از آنجائی که نیروهای ملی مذهبی خود قادر به ایفای نقش مستقل در صحنه سیاسی نیستند همواره به دنبال آنند که از طریق اتحاد با بخشهایی از حکومت منافع خود را دنبال کنند. آنها همواره آماده اند که در ازای کسب پاره ای امتیازات حقیر با رژیم کنار بیایند. برای همین چندین سال شیپورچی دوم خردادیهای حکومت شدند. امروزه نیز برخی از اینها چشم امید به نیروهای خارجی دارند و یا برخی از آنها مانند عزت الله سبحانی تحت عنوان حفظ تمامیت ارضی علناً تبلیغ می‌کنند که حاضرند پشت جمهوری اسلامی صف بکشند.

اگرچه تمایل نیروهای ملی مذهبی آن است که در انتخابات مجلس هفتم شرکت نکنند، اما خطر آن هست که آنان به اشکال دیگر مردم را بپای صندوقهای رای یا رفراندومهای نمایشی بکشانند. در حالیکه به نفع مردم است که این قبیل انتخابات را کاملاً تحریم کنند. کارت برنده مردم اینست که مستقل از هر دو جناح و برنامه هائی که در چارچوب این حکومت است عمل کنند، در مقابل اهداف کشورهای امپریالیستی گارد خود را حفظ کنند و به این ترتیب هر ترفندی که بخواهد عمر این رژیم را طولانیتر کند، خنثی کنند. این وظیفه کلیه نیروهای انقلابی و مترقی است که ضمن آنکه از فضای سیاسی که مخالفت جوئی های قشرها و طبقات میانی فراهم می‌آورد، حداکثر استفاده را

جناحی از آنان عملاً به همراهی با جناح محافظه کار پرداخته اند. جریاناتی که حول جبهه مشارکت فعالند کماکان سعی می‌کنند به پایه های خود بقبولانند که اصلاحات امکان پذیر است به شرطی که صبر ایوب داشته باشند. سعید حجاریان در اردوی جوانان جبهه مشارکت وعده زمانی هفتاد تا هفتصد ساله برای تحقق اصلاحات داد!

ممکنست جناحهایی از درون حکومت به استفاده از زور (مثلاً کودتا) برای حل و فصل پاره ای از دعوای درونی خود و سرکوب مردم، فکر کنند. مثلاً علوی تبار که یکی از «اصلاح طلبان» حکومتی است میگوید: «.....قدیمی ها هم میگفتند اگر بین یک سلطان جابر و فتنه مدام قرار گرفتید سلطان جابر را انتخاب کنید. ما هم باید واقعا به این سؤال پاسخ بدهیم. این هم یکی دیگر از دغدغه های آقای خاتمی است. البته من برخلاف ایشان فکر میکنم صورت مساله اشتباه است و ما در چنین شرایطی قرار نداریم. اگر واقعا ما در سر یک چنین دو راهی ای قرار داشتیم شاید من هم مانند آقای خاتمی سلطان جابر را بر فتنه مدام ترجیح میدادم.» (به نقل از روزنامه یاس دوشنبه ۱۷ شهریور ۸۲)

جناح محافظه کار در مورد ادامه یا خاتمه بخشیدن به بازی های جناحی نیز بر سر دو راهی قرار گرفته است. از یکسو، فیصله دادن به بازی جناحی به معنای از دست دادن آخرین ظواهر مشروعیت سیاسی رژیم در صحنه ملی و بین المللی است. از سوی دیگر، بازی های جناحی تأثیرات خود را بر مردم از دست داده است و ادامه آن مستلزم آنست که این جناح دست به عقب نشینی های جدی بزند. اما عقب نشینی خطر آنرا دارد که مهار اوضاع کاملاً از دستشان خارج شود و روندهای غیر قابل کنترلی از جانب مردم براه افتد و به تعیین تکلیف قطعی مردم با حکومت منجر شود. احتمالاً انتخابات مجلس هفتم شورای اسلامی میتواند به صحنه بروز بحران جدی درون حکومت و صف بندی های سیاسی جدید تبدیل شود. برای جناح محافظه کار و بخش عمده جناح اصلاح طلب مهم است که به هر طریقی شده مردم را به پای صندوقهای رای بکشانند. اما برای این حداقل باید به نیروهای ملی مذهبی یا اصلاح طلبان غیر حکومتی نقشی واگذار کنند و جلوی مردم بی صبر و در حال انفجار سد ایجاد کنند. اما سرنوشت چنین اموری از قبل تعیین شده نیست. کار آسانی نیست که مردم جان به لب رسیده را پس از چندین سال تجربه انتخاباتی و بی حاصلی آن بدنبال چنین فریبکاری هائی کشانند. مضافاً بدون دادن امتیازهای جدی به نیروهای ملی مذهبی، رژیم نمی‌تواند مردم را در شمار وسیع به پای صندوقهای رای بکشاند.

دعوای میان جناحهای مختلف و بالاتکلیفی آن به از هم گسیختگی بیشتر رژیم دامن می‌زند.

نیروهای میانی؛ توهمات خطرناک

جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی، چراغ سبز اروپائیان به نیروهای ملی مذهبی برای ایفای نقش



شعار شازده آذر: مرگ بر این حکومت فاشیستی



امروز نیز گرایش‌های راست و رفرمیستی سعی می‌کنند خط مشی و شعارهای راست خود را به جنبش دانشجویی مسلط کنند. شعار فرصت طلبان و مامشات جویان برای جنبش دانشجویی امروزه این است: فعالیت در چارچوب قانون اساسی، اتخاذ روش مامشات با حکام و دلجویی از آنان برای دست یافتن به هدف، امتناع از پیوند خوردن با زحمتکشان و خواسته‌های آنان، پرهیز از دست زدن به قهر در مقابل قهر حاکمان فاشیست، سیاهی لشکر این و آن شدن در مبارزات انتخاباتی. اما این خط مشی در مقاطع مختلف تاریخ ورشکستگی و سترونی خود را به وضوح نشان داده است.

دوره های مختلف جنبش دانشجویی

در سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دهها هزارتن از دانشجویان و دانش آموزان ایران به مبارزه ی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی روی آورده و در زیر رهبری حزب توده قرار می‌گیرند ارتش عظیمی از روشنفکران بسیج می‌شود. اما رهبری حزب توده بعلت اینکه دارای یک برنامه سیاسی انقلابی نیست و سیاستش شرکت در انتخابات و وارد شدن به مجلس است، از این ارتش بزرگ رزمنده صرفا برای نمایش قدرت استفاده می‌کند. ضربه کودتای ۲۸ مرداد ورشکستگی این خط رفرمیستی را اعلام می‌کند.

سالهای ۳۹-۴۲ شاهد یک دور جدید رشد جنبش دانشجویی است. در این سالها بحران سیاسی و اقتصادی رژیم شاه به اوج می‌رسد، دوباره جنبش های خودبخودی کارگران و زحمتکشان شهری و دانشجویان شکوفا می‌شود. زیر فشار این اوضاع و سیاستهای دولت وقت آمریکا (جان کندی) رژیم شاه مجبور به عقب نشینی شده

روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲، درست چند ماه پس از کودتای خونین ۲۸ مرداد، نیکسون که معاون ریاست جمهوری آمریکا بود برای بازدید از نتایج کودتا به ایران سفر کرد. در اعتراض به کودتا و سفر نیکسون دانشجویان دانشگاه فنی دانشگاه تهران دست به تظاهرات زدند. گارد شاه آنان را به گلوله بست. سه نفر از دانشجویان به نامهای قندچی، بزرگ نیا، شریعت رضوی بر زمین افتادند.

در شرایط سلطه مطلق ارتجاع، زمانی که رژیم شاه سیلابی از خون آزادیخواهان براه انداخته و پیروزمندانه جای پای خود را محکم می‌کرد، در آن روزهای شوم که عمال «سیا»، چاقوکشان و اراذل درباری از سوراخ موش بیرون خزیده و سر و گردن جنبانده و یکه تاز میدان شده بودند، بناگهان فریاد «مرگ بر شاه»، «مرگ بر این حکومت فاشیستی» از دانشگاه برخاست و سکوت سرد را درید. ۱۶ آذر برای این جاودانه شد.

پس از پنجاه سال هنوز ۱۶ آذر همچون ستاره ای درخشان در آسمان مبارزات دانشجویان و خلقهای ایران می‌درخشد. هر چند جنبش دانشجویی نقطه اوج های تاریخی دیگری مانند ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و جنبش خرداد ۱۳۸۲ را از سر گذشته، اما روز ۱۶ آذر بعنوان یکی از روزهای تاریخی جنبش دانشجویی و جنبش ضد ارتجاع ضد امپریالیستی خلقهای ایران برجای ماندنی است. برگزاری مراسم ۱۶ آذر در سراسر دوره رژیم شاه تبدیل به یک سنت مبارزاتی دائمی شد. برای دانشجو، روز ۱۶ آذر مترادف بود با تظاهرات ضد رژیمی و درگیری با گارد دانشگاه، شعار مرگ بر این حکومت فاشیستی و فعالیت مخفی. برای اکثر دانشجویان، مراسم ۱۶ آذر اولین روز چشم گشودن به آگاهی سیاسی و مبارزه انقلابی بود. به مدت یکربع قرن، ۱۶ آذر مکتب شناخت یافتن از دوستان و دشمنان خلق بود. رژیم جمهوری اسلامی همواره از این روز تنفر داشته و مانع از برگزاری آن شده است، زیرا یادآور شرکت روحانیت در کودتای آمریکائی ۱۳۳۲ است.

خاطره شازده آذر نه تنها یادآور حماسه ای پرشور است بلکه یادآور نقش جنبش دانشجویی در سرنگونی رژیم شاه و مبارزه آگاهانه علیه قدرتهای امپریالیست است. **پیشرو بودن در مبارزات ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی همواره یکی از سنت های پر ارج جنبش دانشجویان ما بوده است.**

جنبش دانشجویی به مثابه لشگر بزرگی از روشنفکران حساس و آگاه نسبت به شکاف طبقاتی، به تبعیض های اجتماعی، به بی عدالتی و فقر، به استبداد سیاسی و عقب ماندگی، اهمیت ویژه ای برای انقلاب رهائی بخش پرولتاریا و خلقهای ما دارد. به این دلیل، چگونگی جریان یابی آن در مقاطع مختلف از تاریخ مبارزات خلقهای ایران، دارای اهمیت بسیار است. بررسی این تاریخچه مهم است چون همان گرایشات غلطی که همواره سعی کرده اند بر جنبش دانشجویی غلبه کرده و آنرا محافظه کار و عقب مانده کنند، و بر حرکت رو به پیش آن ترمز زنند، امروز نیز در کارند.

و بطور موقت زنجیرهای دیکتاتوری فاشیستی اش را شل می‌کند. شاه فردی به نام دکتر امینی را که از افراد برجسته هیئت حاکمه بود، و نقاب «آزادیخواهی» بر چهره زده بود نخست وزیر می‌کند. در واقع امینی، همان «خاتمی» رژیم شاه بود و برای این آمده بود که رژیم شاه را از بحران برهاند. برای اولین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد، جریان ملیون و ملی مذهبی (نیروهای جبهه ملی و نهضت آزادی) با خیال شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی وارد میدان سیاست می‌شوند. محتوای جنبش دانشجویی در این دوره بدلیل غلبه رهبری جبهه ملی بر جنبش دانشجویی، رفرمیستی است.

خواست و هدف جنبش دانشجویی پیرامون این مساله دور می‌زند که چند تن از رهبران جبهه ملی وارد مجلس شورای ملی شوند. در این سالها با وجود آنکه جنبش دانشجویی گسترش قابل ملاحظه ای می‌یابد، چون رهبریش بدست کمونیستها نیست، هرگز بسوی متحد شدن با زحمتکشان حرکت نمی‌کند. این جنبش بیشتر در چارچوب دانشگاه بخود مشغول می‌شود و اگر هم پایش را از دانشگاه بیرون می‌گذارد بسوی بازار است و نه بسوی توده های زحمتکش و فقیر. غلبه خط جبهه ملی باعث می‌شود که روشنفکران و دانشجویان بجای اینکه ابتدا و قبل از هر کس با کارگران و دهقانان پیوند بخورند بسوی بورژوازی رانده شوند. در همین سالها «سازمان دانشجویان» که وابسته به «جبهه ملی دوم» و تابع خط مشی آن است و در چارچوب «قانون اساسی» و «اعلامیه حقوق بشر» می‌خواهد فعالیت کند، با شعارهایی چون «انتخابات آزاد» و «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» تشکیل می‌شود. در پایان این دوره هنگامیکه ارتجاع و امپریالیسم آمریکا، انقلاب سفید شاه را راه می‌اندازند (۶ بهمن ۴۱) جنبش دانشجویی به توصیه جبهه ملی شعار «اصلاحات ارضی آری، دیکتاتوری نه» را بلند می‌کند. رهبران جبهه ملی که در پشت «انقلاب سفید» نمی‌توانند هجوم وسیع و همه جانبه ارتجاع و امپریالیسم را مشاهده کنند، تصور می‌کنند که با صحنه گذاشتن بر «انقلاب سفید» قادر خواهند بود از حاکمان دلجویی نمایند و بگویند که برای انجام این «اصلاحات» بگذار ما هم وارد میدان شویم و سهمی داشته باشیم. این دوره جنبش دانشجویی زمانی خاتمه می‌یابد که رژیم شاه تصمیم می‌گیرد دوره بازگشائی را تمام کند زیرا به اندازه کافی خود را محکم کرده است. سرکوب خونین ۱۵ خرداد ۴۲ یکبار دیگر اعلام ورشکستگی تلاش برای «اصلاحات از درون» است.

پس از آن به مدت سه سال آرامش بر دانشگاه ها غلبه می‌کند. ولی آرامش قبل از توفان است. هسته های دانشجویی که عمدتا هسته های مطالعاتی مخفی هستند، در دانشگاه ها شروع به روئیدن می‌کنند. شور و شوق برای فرا گرفتن مارکسیسم و مبارزه کردن روز به روز در میان بخش پیکار جوی دانشجویان که با جنبش انقلابی نیز پیوند هائی دارند فزونی می‌یابد. در سال تحصیلی ۱۳۴۵ سکوت موقتی دانشگاه تهران با

کند. و این سمت صحیح و محتوای انقلابی است که این مرحله از جنبش دانشجویی را از دورانه‌های گذشته خود متمایز می‌کند. و به آن ویژگی نوین می‌بخشد.

سال ۵۷ دانشجویان کمونیست و دانشجویان انقلابی دیگر، دانشگاه‌ها را به یکی از مراکز علنی هدایت مبارزات سیاسی عمومی مردم علیه رژیم شاه تبدیل می‌کنند. دانشگاه‌ها به یکی از اصلی‌ترین مراکز تجمع سیاسی توده‌های مردم از هر قشری مبدل می‌شود. مشخصاً کارگران پس از کار، خود را به دانشگاه می‌رسانند تا از آخرین اطلاعاتی که برای مبارزات سیاسی و اخبار مبارزاتی آگاهی حاصل کنند. دانش آموزان برای متشکل شدن و مبارزه کردن به دانشگاه رفت و آمد می‌کنند. نیروهای مرتجع مذهبی برای خنثی کردن دانشگاه به تقویت مساجد می‌پردازند. هر آنجا که دانشجویان به شهرستانهای خود رفته و در شهر به ایجاد ستادهای مبارزاتی از میان دانش آموزان و کارگران و دهقانان می‌پردازند، مساجد بیکاره می‌مانند. امپریالیستهای غربی که در پاریس با دارودسته خمینی برای مهار زدن به جنبش انقلابی مردم به توافق رسیده‌اند به تقویت صدای خمینی و دارودسته اش کمک می‌کنند. با سرازیر کردن منابع مالی مساجد را به «ستاد» مرکزی مبارزات مردم تبدیل می‌کنند تا از این طریق انقلاب را ابتدا به لحاظ سیاسی گسیج کنند و بعد از طریق حاکم کردن یک رژیم ارتجاعی دیگر بجای رژیم ارتجاعی قبل، آن را نابود کنند.

نقش کمونیستها و نیروهای انقلابی در سرنگون کردن رژیم شاه موجب می‌شود که پس از انقلاب هزاران هزار دانشجو و معلم و استاد به آنها پیوسته و تشکلات گوناگون دانشگاهی مرکز فعالیت‌های آنان شود. دانشگاه به ستاد افشاگری از ماهیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود. سال ۵۸، دانشگاه تربیون تبلیغ و ترویج افکار کمونیستی و صحنه جدال آشکار میان ایدئولوژی علمی کمونیستی و ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی است. دانشگاه محل تجمع کارگران مبارز، محصلین انقلابی، معلمین ضد رژیم است. در دانشگاه برای مبارزه مسلحانه خلق کرد و علیه هجوم نظامی رژیم به کردستان تبلیغ می‌شود و برای مبارزین کرد کمک‌های سیاسی و مادی گردآوری می‌شود. به یک کلام دانشگاه یکی از قلبهای تپنده دفاع از انقلاب و ادامه آن است. لاجرم سرکوب قهرآمیز آن در دستور کار رژیم جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد. دستجات حزب الله دست به شناسائی، ضرب و شتم و در مواردی قتل دانشجویان مبارز می‌زنند. در سال ۵۸ اعضا یک گروه حزب اللهی به نام «شورای یابوری تهیدستان» سعید تحقیقی دانشجویی چپ دانشگاه رازی کرمانشاه را دزدیده و پس از شکنجه به قتل می‌رسانند. در سال ۱۳۵۹ به دستور خمینی «انقلاب فرهنگی» براه می‌افتد. برای مقابله، دانشجویان در دانشگاه‌ها سنگر بندی می‌کنند و جنگ و گریز چند شبانه روز ادامه پیدا می‌کند. دستجات حزب الله با دشمن و زنجیر به جان دانشجویان می‌افتند. برای مرعوب کردن

نژادی اسلحه بدست می‌گیرند، سربازان مخالف جنگ در جبهه‌های جنگ ویتنام از خدمت سرباز زده و حتا اسلحه خود را بروی افسران خود بر میگردانند، زنان با سرعت و جسارتی حیرت انگیز سدها و تابوها را یک به یک می‌شکنند. در فرانسه جوانان سنگر بندی و جنگ خیابانی می‌کنند. هسته‌های چریکی مخفی با سرعتی شگفت آور در ایتالیا و آلمان می‌رویند. جوانان ژاپنی برای پیوستن به جنگ مسلحانه فلسطینی‌ها علیه اسرائیل کشور خود را ترک می‌کنند. چین سرخ مشعل درخشان راه و الهام بخش این نسل از مبارزین جهان می‌شود. مائو آنچن در میان جوانان مبارز جهان محبوب می‌شود که کتاب سرخ وی از انجیل که پرفروش‌ترین کتاب جهان بود، بیشتر فروش می‌رود. چنین فضائی کمک تعیین کننده‌ای در تولد یک جنبش نوین کمونیستی در ایران است. تولد یک جنبش کمونیستی و انقلابی نوین تأثیرات بلافصلش را بر سمت و محتوای جنبش جوانان ایران می‌گذارد. جنبش دانشجویی در داخل و خارج کشور بشدت رادیکال می‌شود و شعار «**سرنگون باد رژیم پهلوی**» به محور فعالیت‌های آن تبدیل می‌شود. تعداد قابل ملاحظه‌ای از دانشجویان داخل و خارج کشور دست از تحصیل کشیده و برای آموزش سیاسی و نظامی به کوبا، چین و فلسطین و کردستان عراق می‌روند. جنبش دانشجویی خارج کشور (کنفدراسیون) به یک قطب انترناسیونالیست انقلابی در جنبش ضد امپریالیستی جهان و به یک مدافع قدرتمند جنبش‌های رهائی بخش جهان تبدیل می‌شود.

در این دوره، در جنبش دانشجویی داخل کشور یکی از فعالیت‌های مخفی جوانان آن است که به محض ورود به عرصه سیاست، به مطالعه مخفی آثار کمونیستی (مارکس، لنین، مائو، انگلس و استالین) می‌پردازند. و در جنبش دانشجویی خارج از کشور در کنار فعالیت‌های عملی، آموزش تئوریک و جدلهای سیاسی بر سر خط مشی و تاکتیک و استراتژی، یکی از مشغله‌های مهم دانشجویان مبارز است. دانشجویان در پرتو آموزش‌های مارکسیستی رفته رفته خود و دیگر اقشار و طبقات جامعه را میشناسند و به نقش تاریخی هر طبقه و قشر پی می‌آورند. آنها ایدئولوژی بورژوازی را که به روشنفکران می‌گوید، زحمتکش‌ها هیچ‌اند و شما خود همه چیز هستید، طرد می‌کنند و ایدئولوژی پرولتاریا را اتخاذ می‌کنند که به روشنفکران می‌گوید: شما خود به تنهایی هیچ هستید و تا با رنجبران متحد نشوید، هیچ کاری از دستتان ساخته نیست. توده‌ها تاریخسازند. و اگر رسالتی بر عهده روشنفکران انقلابی است این است که به رنجبران و زحمتکش‌ها در آگاه شدن، متشکل گردیدن و مبارزه کردن یاری رسانند. سمت و محتوایی که جنبش دانشجویی اتخاذ می‌کند سمت و محتوایی است متناسب با رسالتی که تاریخ بر عهده روشنفکران انقلابی گذاشته است. در کنار شعار سنتی و یکنواخت «اتحاد، مبارزه، پیروزی»، شعار انقلابی «**کارگر، دهقان، دانشجو پیروز است**» جای خود را در جنبش دانشجویی باز می‌

فریادهای اتحاد، مبارزه، پیروزی شکسته می‌شود. و جنبش دانشجویی آغاز مجدد خود را اعلام می‌کند. رژیم شروع به بگیر و ببند می‌کند. فکر می‌کند می‌تواند دوباره مانند سال ۴۲ سکوت را بر دانشگاه حکمفرما کند. اما غافل از آنکه عامل شکست جنبش دانشجویی در سال ۴۲ نه معجزه سرکوبهای رژیم شاه بلکه کمبود و نارسائی‌ها و محتوای رفرمیستی خود جنبش بود.

سال ۴۶-۴۵ سال گسست از این خط رفرمیستی و مماشات جویانه است. از این زمان به بعد یک جنبش دانشجویی نوین شکل می‌گیرد. همزمان در کنفدراسیون (سازمان جهانی دانشجویان ایرانی در خارج کشور) مشی راست جبهه ملی نقد و طرد می‌شود.

جنبش دانشجویی در سال تحصیلی ۱۳۴۷-۱۳۴۶ مترصد هر فرصتی برای راه انداختن مبارزه سیاسی است. فعالین سیاسی دانشگاه تدارک برپائی ۱۶ آذر را می‌بینند. شب ۱۶ آذر تراکتهای سرخ بزرگداشت این روز پخش می‌شود. در این سال با مرگ تختی که ورزشکاری نامدار و ضد رژیم بود، فعالین جنبش دانشجویی تصمیم به برگزاری مراسم بزرگداشت او می‌گیرند. فعالین سیاسی ابتدا پراکندگی را در میان خود برطرف کرده و یک «کمیته سراسری دانشگاه» تشکیل می‌دهند و سپس فعالین جنبش دانشجویی مانند یک ارتش تبلیغی به میان مردم رفته و آنان را به این تجمع سیاسی (بزرگداشت تختی) دعوت می‌کنند. این مراسم به یک نمایش سیاسی ضد رژیمی پرشکوه با شرکت نیم میلیون نفر از مردم تهران تبدیل می‌شود. درس بزرگ این است که جنبش دانشجویی باید همیشه از چارچوب دانشگاه خارج شود و با مردم پیوند بخورد. از این تاریخ است که جنبش دانشجویی به انجام وظایف خویش در قبال توده‌ها و متحد شدن با آنان گرایش پیدا می‌کند. این در واقع بیانگر حرکت جنبش نوپای دانشجویی و دستاورد فعالیت عناصر و محافل مارکسیستی در میان دانشجویان است. از این زمان به بعد شرکت دانشجویان در حمایت از کارگران اعتصابی کارخانجات، مانند حمایت دانشجویان بابلر از کارگران اعتصابی کارخانه گونی بافی شاهی، تظاهرات دانشجویان فنی تهران به پشتیبانی از کارگران ایران، رفتن دانشجویان اهواز به لشگر آباد، رفتن دانشجویان کرد به میان دهقانان فقیر و بی زمین و جستجوی زمینه‌های براه انداختن مبارزه مسلحانه توده‌ای، بیانگر این واقعیت است که جنبش نوین دانشجویی بواقع سمت و محتوایی نوین دارد.

این سالها مصادف است با دهه معروف به دهه ۶۰. در جهان، از اواسط ۱۹۶۰ جنبش انقلابی جوانان در همه کشورها منجمه در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی مانند آمریکا و فرانسه و آلمان و ایتالیا و ژاپن، رشد می‌کند. جوانان می‌خواهند جهان ناعادلانه‌ی سرمایه داری را که پر از ستم و استثمار و تبعیض‌های شنیع است، زیر و رو کنند. در آمریکا، دانشجویان برای پیروزی ویتنامیها علیه آمریکا فعالیت می‌کنند، جوانان سیاه علیه تبعیض

متحد بخواهد که بجای رژیم کهنه فئودالی نپال که کاملاً منحنط شده و به یک فاشیسم نظامی تبدیل شده است و در میان مردم کاملاً بی پایه است، قدرت سیاسی نوین را که حمایت و پشتوانه اکثریت مردم نپال را دارد، و منافع آنان را نمایندگی می کند بر سمیت بشناسد. حزب سیاستهای کنکرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی برای گسترش قدرت سیاسی خلق در سراسر کشور، ارائه داده است.

مائوئیستهای نپال در پروسه جنگ تمام عیاری که از فوریه ۱۹۹۶ علیه نظم کهن آغاز کرده اند، از اشکال مختلف مبارزه سود جسته اند. یکی از این اشکال مبارزه، مذاکره با دشمن است. در ژانویه ۲۰۰۳ بین دو ارتش آتش بس اعلام شد و نمایندگان خلق با نمایندگان دولت به مذاکره نشستند. بعد از سه دور نشست بین طرفین و از آنجا که دولت حاضر به قبول خواستههای حداقل مردم نبود، و از فرصت آتش بس برای تقویت نظامی خودش و ضربه زدن به مائوئیستها استفاده می کرد، آتش بس در اواخر اوت ۲۰۰۳ خاتمه یافت. گسترش جنگ، رشد و قدرت ارتش خلق، و سیاستهای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که توانسته است نه تنها توده های تحتانی نپال بلکه اقشار میانی را نیز بخود جلب کند، حاکمین را مجبور کرد با حزب پشت میز مذاکره بنشینند.

حزب کمونیست نشان داد که قصدش از نشستن پشت میز مذاکره نه فروختن منافع مردم برای کسب مقام بلکه پیشبرد مبارزه در جهت پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین است. در واقع، طی این مذاکرات مردم و بخصوص اقشار میانی دیدند که با حرف نمی توان ارتجاعیون را راضی کرد تا منافع مردم را در نظر گیرند. دولت سلطنتی نپال با سنگ اندازی در مذاکرات نشان داد که جنگ طلب واقعی رژیم فئودال کمپرادوری است. شکست مذاکرات یک اقتضای سیاسی برای ارتجاعیون بود و یک پیروزی سیاسی برای مائوئیست ها.

بعلاوه در این مدت مائوئیستها با استفاده از شرایط غیر جنگی توانستند بیشتر به کار ساختمان دولت نوین بپردازند و توده های وسیعتری را در مبارزه برای راهی از امپریالیسم و فئودالیسم بسیج کنند. گزارشی که در زیر می خوانید توسط یکی از رفقای بین المللی برای ما فرستاده شده و بطور زنده نشان می دهد که چرا مردم نپال دیگر حاضر نیستند به یوغ دولت کهن گردن نهند، دسته دسته به ارتش خلق می پیوندند و با جان و دل از حزب و دولت نوین محافظت می کنند.

پراکاش، یکی از رفقای نپالی که اتفاقاً اهل رولپا، مرکز اصلی جنگ خلق و دولت سرخ است، چند سالی بود که نتوانسته بود به خانه برگردد. ولی همین اواخر، با استفاده از آتش بس اخیر رفت هم سری به خانواده اش بزند و هم درهوی تازه قدرت سیاسی سرخ نفس بکشد. با هم سوار قطار بودیم و فرصتی بدست آمد تا بپرسم تازه چه خبر؟ خیلی عوض شده؟ پراکاش شروع کرد و من سراپا گوش. وقتی قطار به مقصد رسید و بدرود گفتیم، حیفم

مردم سراسر کشور را به تحرک سیاسی علیه رژیم در آورد. اگر چهار سال پیش، در خیزش دانشجویی ۱۸ تیر دانشجویان فریاد زده بودند «خاتمی، خاتمی، حمایت کجا رفت» این بار دانشجویان جمعبندی می کردند: «خاتمی دروغگو، ننگ به نیرنگ تو». بالاخره از زیر آوار خفقان جمهوری اسلامی یکبار دیگر جنبش دانشجویی مردمی مانند ققنوسی سر می کشد، بدون آنکه از تاریخ گذشته خود اطلاع داشته باشد. به این ترتیب این جنبش از دره های پرخونی که جمهوری اسلامی از طریق قتل عام نسل ضد ارتجاع ضد امپریالیست سال ۵۷ ایجاد کرد می گذرد و به میراث مردمی و مترقی خود نزدیک می شود. اکنون، این جنبش آماده است که جهش کند و در مقطع حساس و سرنوشت ساز کنونی نقش شایسته خود را در رابطه با جنبش ضد رژیم و انقلابی خلقهای ایران بازی کند.

جنبش دانشجویی دوران مبارزات پر شور و تعیین کننده ای پیش رو دارد. جنبش دانشجویی می رود که دانشگاه را از وجود جمهوری اسلامی و ارگانها و عوامل آن پاک کرده و یکبار دیگر آن را به خانه سیاسی مردم تبدیل کند. جنبش دانشجویی می رود که منبرهای رژیم را از دانشگاه بیرون رانده و دانشگاه را به ستاد سازماندهی مبارزه علیه جمهوری اسلامی و تربیون افشای توطئه های قدرتهای امپریالیستی تبدیل کند. ■

قدرت سرخ در نپال شکوفه های دنیای نوین

در ۲۰ اکتبر کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تصمیمات مهمی را اعلام کرد. از جمله اینکه حزب قصد دارد دولت سراسری و منطقه ای خود را اعلام کرده و از سازمان ملل و کشورهای جهان تقاضای رسمیت کند. بنا به گفته حزب، تناسب قوا در کشور عوض شده و لازم است که تغییراتی در سیاستهای نظامی خود بدهد. بطور مثال از اکنون عملیات خرابکارانه علیه ساختمانهای دولتی، پادگانهای نظامی خالی، پستهای پلیس و برجهای مخابرات متوقف می شود. دولت نوین این اماکن و تاسیسات را در اختیار گرفته، و از آنها محافظت خواهد کرد. دولت نوین این اماکن و تسهیلات را مرمت کرده و در خدمت به ادامه جنگ خلق و رفاه عمومی مردم و دولت نوین بکار خواهد گرفت. از اکنون تنبیه کردن جاسوسان رژیم مستقیماً توسط واحدهای نظامی ارتش رهائی بخش انجام نخواهد گرفت بلکه از طرق دمکراتیک و قوانین دولت نوین پیش برده خواهد شد. هیچ عملیاتی علیه پرسنل سطح پائین ارتش و پلیس هنگامی که آنها در مرخصی در خانه شان بسر می برند صورت نخواهد گرفت. بالعکس تشویق خواهند شد که از خدمت به ارتش ارتجاعی سر باز زنند و به خلق بپیوندند. کمیته مرکزی تصمیم گرفته است که رسماً از همه کشورهای دنیا و سازمان ملل

جوانان از اعمال ضد زن نیز غافل نمی مانند و در اهواز سینه دختران دانشجو را با کاتر می برند. بالاخره، دانشجویان و مردم را از دانشگاه بیرون می کنند و دانشگاه به قرق سگان دربار مشروعه و نماز جمعه هایشان در می آید. اولین جانباختگان «انقلاب فرهنگی» ننگین خمینی جلااد دانشجویی است به نام مهدی علوی شوشتری در اهواز و دکتر نریمسا. فعالین جنبش دانشجویی و دانش آموزی، در شمار هزاران هزار، دستگیر و اعدام می شوند. دانشگاه به مدت چند سال بسته می ماند و در این مدت سردمداران جمهوری اسلامی نقشه دانشگاه هائی را می ریزند که کاملاً در خدمت نظام باشد. ورود به دانشگاه مستلزم رد شدن از هفت خوان آزمونهای مذهبی و اثبات وفاداری به رژیم می شود. بر روی چنین زمین سوخته ای است که انجمن های اسلامی مدعی رهبری «جنبش دانشجویی» می شوند و شکنجه گران و بازجویان و قاتلان نسل سابق جرات می کنند در هیبت «تئوریسین» جنبش دانشجویی ظاهر شوند (افرادی مانند حجاریان، عبدی و گنجی و غیره).

زیر سایه خفقان جمهوری اسلامی دانشگاه تبدیل به مرکز تجمع عقب مانده ترین قشر جوانان و روشنفکران ایران می شود. این سالهای مسخ، ننگین ترین سالهای دانشگاه است. با اوج گیری مبارزات مردم و دانشجویان علیه رژیم، پروژه «دوم خرداد» را برای اخته کردن جنبش مردم براه می اندازند. در این میان تلاش می کنند از دانشجویان بعنوان نیروی ضربت خود در این پروژه ارتجاعی استفاده کنند. انجمن های اسلامی و «دفتر تحکیم وحدت» این بازی ارتجاعی را در دانشگاه و در میان دانشجویان به پیش می برند. هر روز یک ترفند می زنند: «آرامش فعال»، «سکوت فعال»، «بازدارندگی فعال».

با خیزش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ جنبش دانشجویی آزادیخواهانه و مردمی زندگی دوباره می یابد. یک قشر پیشرو از دانشجویان صف خود را کاملاً از سازمانهای دانشجویی حکومتی جدا می کنند. شعارهای انقلابی علیه سران رژیم می دهند، چارچوب دانشگاه را شکسته و جنبش دانشجویی را به خیابان می برند و جوانان بیکار نیز به آنان می پیوندند. در جواب به این خیزش خاتمی فریبکار چکمه هایش را پوشیده، لبخند را به کنار می گذارد و اعلام می کند: «اجازه آشوبگری به هیچکس داده نخواهد شد.» با رو شدن ماهیت واقعی خاتمی، باقی توهमत کنار می رود و رشد جریان مستقل و مردمی در میان دانشجویان روز به روز چشمگیرتر می شود. شامگاه سه شنبه ۲۰ خرداد امسال طنین شعارهای دانشجویان دانشگاه تهران (مرگ بر جمهوری اسلامی! مرگ بر خامنه ای! مرگ بر خاتمی! مرگ رفسنجانی! مرگ بر آخوند انگلیسی!) مبشر دورانی نوین در حیات جنبش دانشجویی ایران است. جنبش دانشجویی برای سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی ایران مبارزه می کند. این فراخوان جسورانه جنبش دانشجویی با استقبال وسیع مردم روبرو می شود. زیرا حرف دل آنان است. به این جهت می تواند

آمد آنچه شنیده بودم برای خودم نگاه دارم. یادداشتهایم را راس و ریس کردم و برایتان می فرستم تا شاید برای خوانندگان شما جالب باشد سنتز خطی نیست و پراکنده است، ولی قدرت سرخ، تجربه ای است ناب و هرگوشه اش شنیدنی...

تا شهر مرزی با ماشین رفتیم، ولی بعد از آن تقریباً همه اش پیاده بود. برخی مناطق جاده های خاکی اتوبوس رو دارد، ولی نزدیکترین شهر تا ده ما سه چهار روز پیاده روی است. با وجود آتش بس جاده ها کماکان ناامند، بخاطر همین بیشتر جاده ها را هم پیاده دور زدیم. خلاصه سه هفته در راه بودیم تا به ده رسیدیم.

تنهایی نمی شود رفت. شرایط جنگی است، اگر بدست ارتش پادشاهی یا پلیس شان بیفتی کارت ساخته است، مگر اینکه پوشش درست و حسابی داشته باشی. در مناطق خودمان هم از آنجا که رژیم جاسوس می فرستد، بچه ها حسابی کنترل می کنند. باید شناس داشته باشی و یا خبر داشته باشند که می آیی. والا باید بمانی تا معلوم شود کی هستی و چه کاره ای. یکی از ارگان های دولت نوین، پست است. هر ده یک اداره پست دارد که تعداد کارکنانش نسبت به اندازه ده و ترافیک آن تعیین می شود. ولی پست ما کارش فقط ارسال نامه ها و بسته ها نیست. یکی از وظایف پست، بردن بیماران به دهات بزرگتر و یا شهرستانهایی است که امکانات پزشکی پیشرفته تری دارند. وظیفه دیگر انتقال افراد است. این خیلی مهم است، چون همانطور که گفتم بخاطر شرایط جنگی رفت و آمد آسان نیست هرکسی وارد ده می شود اول باید خودش را به پست معرفی کند. بعد پست ترتیبی می دهد تا او را در مسیر مورد نظرش به ده بعدی برسانند. در واقع رفقایی که

در پست مشغول کارند مسئول رساندن مسافری به ده یا شهرک بعدی هستند. گاهی، بستگی به شرایط و تعداد مسافران، ممکن است این همراهی بشکل اسکورت نظامی باشد. و البته تقریباً بدون استثنا این بمعنای ساعتها و حتی روزها پیاده روی است. پست یک بخش نظامی هم دارد که مهمات و غیره را به رفقایی که در حال جنگند می رساند. بچه هایی که در این بخش کار می کنند اغلب عضو ارتش یا میلیشیا هستند. در واقع پست نوعی شاهرگ ارتباطی دولت نوین است. همه بچه ها هم محلی نیستند. در واقع اغلب رفقای حزبی از مناطق دیگر آمده اند. اگر تعداد کارکنان زیاد باشد، خودشان آشپزخانه دارند و امکانات خواب و غیره. والا معمولاً با مردم زندگی می کنند. البته پست هیچوقت تعطیل نیست و شبها نگرهبانی دارند.

یکی از تصمیمات حزب این بوده که رفقا لزوماً در مناطق خودشان فعالیت نکنند. این چند جنبه مثبت دارد. یکی اینکه بچه ها تجارب متفاوتی کسب می کنند، با مناطق و مردم نقاط مختلف آشنا می شوند و دیدشان نسبت به انقلاب، ابعاد و

اهدافش وسیع تر می شود. جنبه دیگر اینکه، نیال با وجود کوچکی مسکن ملل بسیار متفاوتی است. درهم آمیختن مردم نقاط و فرهنگ های مختلف باعث می شود پیش داوری ها بریزد، مردم با هم آشنا شوند و حس یگانگی و اتحاد تقویت شود. این خیلی مهم است، چون در نیال مهاجرت درون مرزی خیلی معمول نیست و مردم اغلب برای کار به هند می روند.

خلاصه بعد از گذشتن از پستهای متعدد بالاخره به ده خود رسیدیم. با بچه هایی که همراه بودند به در خانه پدرم رفتیم. شک داشتم دعوتشان کنم داخل بیایند. خانواده ما هرچند برهن نیست، ولی از کاستها (۱) بالا هستیم و رفقایی که همراه من بودند اغلب از کاست های پائین که به آن «کاست نجس» می گویند، بودند. قبلاً محال بود پدرم اینها را به خانه راه بدهد. رفتم تو، پدرم پرسید تنها که نیامدی؟ گفتم نه ولی رفقا از کاست پائینند. گفت «ای بابا، در خانه ما بروی همه باز است. بگو بیایند



تصویر پراچاندا صدر حزب در تظاهرات توده ای

تو، خسته اند، یک استراحتی بکنند و چیزی بخورند.» نزدیک بود شاخ دربیابورم. انقلاب سرخ و قدرت نوین خلق پیشداوری های پیرمرد را درهم ریخته بود. در واقع این یکی از تغییراتی است که بشدت مشهود است. بیشتر رفقای جوان حزبی از کاست های پائینند. کسانی که قبلاً آدم حساب نمی شدند، بالایی ها با ایشان هم غذا نمی شدند و به خانه راهشان نمی دادند، الان حسابی فعال و مورد احترامند. قدرت سرخ به ایشان اعتماد بنفس داده، و در واقع قدرت خودشان است. اغلب با وجود جوانی مسئولیت های بالا دارند و خوب از پس کارها برمی آیند. ترکیب حزب قبل از شروع جنگ، بخصوص در میان مسئولین از میان طبقه متوسط، درس خوانده ها و بخصوص معلمین ده بود. ولی اوضاع فرق کرده، این بچه ها اینقدر شجاعانه و در عین حال پخته عمل می کنند که همه هم دوستشان دارند و هم قبولشان دارند. وضع زنان هم بهمین منوال عوض شده. اولاً در حزب و ارتش خلق و دولت نوین بسیار فعالند. در ارتش، هرچند

گردان های مختلط موجود است، ولی یک سری گردان ها و دسته ها هم هست که کاملاً زنانه است. از سرباز گرفته تا مسئولین نظامی و سیاسی. تغییر را در سطح عمومی تر هم می بینیم. زنان در همه کارهای کشاورزی فعالند و کارهایی که قبلاً اجازه اش را نداشتند و عیب محسوب می شد، می کنند. یکی از این کارها کشتن دام و بخصوص گاو است. گاو برای هندوها حیوان مقدسی است و اغلب حتی گوشت گاو نمی خوردند. ولی این هم عوض شده. بعضی از زنها مسن تر محل با خوشحالی به من اعلام می کردند که دیگر گوشت گاو هم می خوریم.

حرف زدن مردم هم عوض شده. ما در نیالی سه نوع خطاب داریم. یکی احترام آمیز که به بالاتر از خود گفته می شود. مثلاً فرزند به پدر، یا زن به شوهر، یا فرودست به آدم مهم (شبهه «شما» در فارسی) یکی دیگر برای افرادی که با هم نزدیکند، دوستان و غیره (تو) و یکی دیگر نوعی خطاب اهانت آمیز است که برای بچه ها، کاست های پائین و معمولاً زنها بکار برده می شود. خطاب توهین آمیز را تقریباً دیگر کسی استفاده نمی کند. بقیه هم یا «شما» می گویند و یا اگر صمیمی باشند «تو». مهمتر اینکه، دیگر این رابطه که یکی «شما» بگوید و دیگری «تو» جوابش بدهد وجود ندارد. یا هر دو «شما» می گویند و یا «تو». رسم و رسوم ضد زن خیلی ضربه خورده. مثلاً قبلاً رسم این بود که تولد پسران را جشن می گرفتند ولی تولد دختران را نه. ولی در مناطق تحت کنترل حزب دیگر از این خبرها نیست. تولد هر دو جشن گرفته می شود. یا اینکه هندوها معتقدند زن هنگام عادت ماهانه نجس است و حتی اگر از کاستهای بالا باشد در این مدت کاست ممتاز خود را از دست می دهد. حق ندارد به آشپزخانه بیاید و با بقیه

بنشینند و در بعضی مناطق حتی یک اطاق مخصوص دارند که حق ندارد در این مدت از آن بیرون بیاید. دیگر کسی این رسم را تحویل نمی گیرد و اگر هم بخواهد، نمی تواند.

با ازدواج های اجباری و چند همسری هم مبارزه می شود و ازدواج بر مبنای عشق تبلیغ می شود. جوان ها و زن ها از این موضوع خیلی خوشحالند. اگر مردی با وجود زن و بچه برود زن دیگری بگیرد، سازمان زنان به حسابش می رسد. طلاق هم قبح خود را از دست داده. ترویج نمی شود، ولی مبارزه می کنند که به زن هایی که طلاق گرفته اند با احترام برخورد شود.

از کارهای دولت نوین آبادانی است. پروژه های آبادانی از همان ابتدای شروع جنگ آغاز شد. کشیدن جاده به چشمه ها، لوله کشی های ابتدایی برای در دسترس قرار دادن آب و غیره. همین یک

طبقه کارگر می تواند رژیم های مرتجع را درهم شکنند!

پیام نفتگران تهران

بدنبال گسترش مبارزات خلق قهرمان در شهریور ماه ۵۷ و اوجگیری اعتصابات شکوهمند نفتگران جنوب، کارگران پالایشگاه تهران برای پاره ای از خواسته های خود دست به اعتصاب زده و بعنوان اعتراض جلوی درب پالایشگاه چادر برپا کردند... با گسترش اعتصابات، سرمایه داران وابسته که از مبارزات کارگران بیش از همه وحشت داشتند، به سرکوب کارگران پرداختند. با اینهمه مبارزات کارگران گسترش پیدا کرد و در مدت کوتاهی از خواسته های صنفی به سیاسی رسید. نفتگران جنوب پرچم کارگران ایران را برافراشته و به پشتیبانی از خواسته های خلق زحمتکش خواستار: ۱- آزادی زندانیان سیاسی ۲- لغو حکومت نظامی ۳- اخراج کارشناسان خارجی از صنعت نفت شدند... سرانجام کارمندان و بخصوص کارمندان نوبتکار که نقش اساسی در گردش و حیات پالایشگاه تهران دارند به کارگران پیوستند. و بدین ترتیب اعتصاب پالایشگاه تهران همگانی شد... سرانجام ۱۵ آبان فرا رسید و کلیه کارکنان پالایشگاه تهران (به استثنای عده ای خودفروخته شناخته شده و عده ای ناآگاه) در ساعت ۸ صبح در حالیکه کارمندان مقدم کارگران را گلباران کرده و شعار «کارگر کارمند پیوندتان مبارک» را می دادند وارد رستوران پالایشگاه شدند. دیگر همه چیز رنگ سیاسی بخود گرفته بود. عده ای از همکاران از بلندگو شروع به شعار دادن کرده و بدنبال آن نفتگران نمایندگان خود را از قسمتهای مختلف جهت تشکیل کمیته هماهنگ کننده اعتصاب انتخاب نمودند و آنگاه در جلسه نمایندگان که به سرعت تشکیل شد اعلام گردید که به خاطر کشتار وحشیانه رژیم در روزهای اخیر، ۴۸ ساعت در محل رستوران تحصن خواهد بود. طی این مدت راه پیمائی و تظاهرات وسیع در پالایشگاه صورت گرفت و کلیه عکسهای شاه جلاذ به پائین کشیده شده و خورد گردید.

در همان روز عوامل حکومت نظامی به پالایشگاه هجوم آوردند و رستوران در محاصره ارتش مزدور قرار گرفت و با وجود تهدیدهای نوذری بقا جلاذ، کلیه کارگران قاطعانه و شجاعانه پایداری کردند و با ترک محل پالایشگاه پس از تحصن اعتصاب بزرگ پالایشگاه تهران آغاز گردید. بدنبال اعتصاب نفتگران پالایشگاه تهران، کارگران تاسیسات ری نیز دست از کار کشیدند... سرانجام روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه فرارسید و خلق قهرمان ما با قیام خونین خود دیکتاتوری محمدرضا شاهی را درهم کوبید و میرفت که فصل نوینی از تاریخ خود را آغاز کند.

در ایران تولید کرد، برای مسائل سیاسی بزرگ کشور مانند رابطه رژیم با قدرتهای خارجی، خط مشی تعیین کردند (قطع خرید اسلحه از خارج، بیرون رفتن عوامل خارجی از ایران). انقلابیون کمونیستی که در این اعتصابات نقش تعیین کننده ایفا کردند اعتقاد راسخ داشتند که برای بالا بردن آگاهی سیاسی طبقه کارگر باید کارگران طوری آموزش ببینند که به تمام موارد استبداد، ستم، خشونت و ناروایی که در حق همه طبقات می شود، عکس العمل نشان دهند. این رفقا حرف لنین را خوب فهمیده بودند که، «آنهاهی که مشاهدات و آگاهی طبقه کارگر را منحصر یا حتما عمدتا متوجه خودش می کنند، کمونیست نیستند.»

این اعتصابات کارگری، شمار عظیمی از کارگران را از نظر سیاسی بیدار کرد. بسیاری از طریق این مبارزه گامهای نخست را در کسب آگاهی طبقاتی و مبارزه طبقاتی برداشتند و در سطوح ابتدائی قدرت اتحاد طبقاتی خود را تجربه کردند. پیشروان این جنبش اعتصابی، فراتر از اینها رفته و به علم انقلاب کارگری (یعنی کمونیسم) آشنا شدند و فکر خود را با آن مجهز کردند و تبدیل به پرولتر (کارگر آگاه) شدند و در صفوف جنبش کمونیستی ایران به مبارزه ادامه دادند. بسیاری ازین رفقای کارگر امروز دیگر در میان ما نیستند زیرا بدست عمال رژیم جمهوری اسلامی در میدانهای رزم و در زندانها به قتل رسیدند.

امروز که جنبش اعتصابی کارگران بی وقفه در حال رشد است، یادآوری تاریخ پرافتخار اعتصاب سراسری و همگانی کارگری و درسهای مثبت آن ضروری است. اما، در کنار درسهای مثبت و دستاوردها، باید این حقیقت گزنده را نیز یادآوری کرد که آن مبارزات با وجود آنکه حماسه آفریدند اما به قدرت گیری طبقه کارگر منتهی نشدند. ثمره مبارزات کارگران را دارودسته مرتجع خمینی چیدند و جمهوری اسلامی را برپا کرده و استثمار طبقه کارگر و دهقانان و دیگر زحمتکشان را تداوم بخشیدند. ما در آینده به این مساله بیشتر خواهیم پرداخت. اما در زیر، یکی از اعلامیه های نفتگران تهران که ۹ ماه پس از قدرت گیری خمینی منتشر شد را می آوریم. این اعلامیه یک ادعانامه قدرتمند علیه جمهوری اسلامی و یک سند تاریخی از جنبش کارگری ایران است.

۲۵ سال از اعتصابات سیاسی و سراسری کارگران ایران که کمر رژیم شاه را شکست و سرنگونی آنرا قطعیت بخشید، می گذرد. این اعتصابات درست هنگامی که شاه برای سرکوب جنبش مردم حکومت نظامی اعلام کرد و ارتش با توپ و تانک در خیابانها مستقر شد، براه افتاد. در سر لوحه خواست کارگران اعتصابی: «لغو حکومت نظامی در سراسر کشور، آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی، انحلال ساواک» قرار داشت.

قاطعیت و پیگیری مبارزه کارگران و تفاوت کیفی آن با مبارزات و مقاومت های تمامی قشرهای دیگر از همان آغاز روشن بود. رژیم در ابتدا تلاش کرد با سرکوب، از جمله حمله ارتش به کارگران اعتصابی، مانع از گسترش اعتصابات شود اما خیلی زود این اقدامات شکست خورد و رئیس حکومت نظامی شاه، سرلشکر ازهار، مجبور شد با التماس از کارگران بخواهد که به اعتصاب خاتمه دهند. ثبات و پایداری کارگران حتما جریان ملی مذهبی را که همیشه آزادی را از حکام جابر تمنا می کنند، و مرتجعین مذهبی را که در کمین قاپیدن قدرت نشسته بودند، به لرزه درآورد. پیشاهنگان این اعتصابات سراسری کارگران نفت جنوب بودند که موفق شدند کارمندان شرکت نفت را نیز به اعتصاب بکشاند. کارگران پالایشگاه تهران و کارگران کارخانجات تراکتور سازی و ماشین سازی تبریز نیز در خط اول بودند. پیشروان جنبش کارگری که در تماس با انقلابیون کمونیست بودند نقشی تعیین کننده در سیاسی و سراسری کردن این مبارزات داشتند.

تفاوت کیفی این اعتصابات کارگری با اعتصابات کارگری دیگر در آن بود که کارگران اعتصابی در سرلوحه مطالبات و شعارهای خود مستقیما ارگانهای سرکوب رژیم حاکم را آماج قرار دادند (لغو حکومت نظامی در سراسر کشور، انحلال فوری ساواک) و خواسته های سیاسی تمام خلق را منعکس کردند (آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی، مجازات عاملین کشتارها، آزادی کامل احزاب). کارگران در این اعتصابات علاوه بر طرح خواسته های خود (افزایش دستمزد، اخراج و تنبیه مزدوران ضد کارگر، انحلال سازمان کارگران و سندیکاهای وابسته به آن و تشکیل اتحادیه و سندیکاهای واقعی کارگری) به پشتیبانی از خواسته های تمام قشرهای تحت ستم بلند شدند (تامین خواسته های صنفی و سیاسی کارگران، معلمین، دانشجویان، کارمندان و محصلین سراسر کشور، لغو قراردادهای منع ورود کالاهای خارجی که می توان

اکنون که حدود ۹ ماه پس از قیام شکوهمند خلق در آستانه ۱۵ آبانماه سالروز اعتصاب همگانی پلایشگاه تهران قرار گرفته ایم شاهد وقایعی هستیم که نشانه نابودی دستاوردهای انقلاب ما بشمار می آیند. طبقه کارگر ایران و در راس آن نفتگران قهرمان نیروی عظیمی برای مبارزات خلق بوده و ضربات مهلکی بر امپریالیسم وارد آوردند. اینرا همه می دانید که قطع صدور نفت به معنای قطع شریان حیاتی رژیم بوده و ضربات سهمگینی بر پیکر امپریالیسم جهانخوار بسرکردگی امپریالیسم آمریکا وارد آمد. توده های زحمتکش و اقشار مختلف خلق همواره به کارگران و کارکنان صنعت نفت چشم امید داشتند و از آنها می خواستند تا با اعتصاب خود رژیم ضد خلقی شاه را بزانو در آورند. شعار «کارگر نفت ما، مبارز دلیر و سرسخت ما» که از هر کوچه و خیابان و از هر اجتماعی بگوش میرسید نشان دهنده وحدت و همبستگی طبقه کارگر ایران با سایر اقشار خلق زحمتکش بود. پیگیری و قاطعیت طبقه کارگر در اعتصابات و نقشی که کارگران و زحمتکشان در قیام مسلحانه ایفا نمودند بخوبی نشان داد که **کارگران و زحمتکشان نه تنها بیش از همه خواستار نابودی رژیم دیکتاتوری هستند بلکه خواستار ادامه انقلاب تا محو کامل سرمایه داری وابسته و امپریالیسم می باشند. آنها با بیان خواستههای خود نشان دادند که هدفشان از مبارزه این نیست که شاه نابود شود و دیکتاتوری دیگری جای او را بگیرد یا چندین نفر با هم دیکتاتوری و اختناق را بر جامعه حاکم کنند.** آنها با شرکت خود در قیام مسلحانه نشان دادند که خواستار نابودی ارتش ضد خلقی و تشکیل ارتشی متشکل از کارگران و دهقانان و پرنسپل انقلابی و دیگر انقلابیون می باشند. کارگران با تشکیل شوراهای انقلابی و در دست گرفتن امور کارخانه ها نشان دادند که طبقه کارگر بخاطر نقش مهمی که در تولید جامعه دارد می تواند و باید کنترل امر تولید را در دست گرفته و میهن ما با تکیه به نیروی عظیم توده های کارگر و زحمتکش می تواند از قید سرمایه داری وابسته و امپریالیسم رهائی یابد. کارگران نفت خواستار آن شدند که در شورای انقلاب نماینده داشته باشند و به این ترتیب نشان دادند که شورای انقلاب باید از درون کمیته ها، کانونها، و انجمنهای اعتصابات و مبارزات توده های مردم تشکیل شود. شورای انقلاب باید بیانگر خواسته توده های مردم و در راس آن بیانگر خواسته های طبقه کارگر باشد.

اما وقایع پس از قیام نشان داد که هیئت حاکمه جدید نمی خواهد و نمی تواند رژیم سرمایه داری وابسته را نابود کند. آنها تکیه با تکیه بر مبارزات کارگران و زحمتکشان به قدرت رسیدند اکنون با تکیه به عوامل سرکوب قبلی از قبیل ارتش، پلیس و عواملی که خود بوجود آورده اند (پاسداران، گروه های تروریستی...) زحمتکشان میهن ما را سرکوب می کنند. آنها هرگونه صدای حق طلبانه ای را با یورش پاسداران، با اعدامهای قرون وسطائی، با زندان و شکنجه پاسخ می گویند.

مطبوعات مترقی بجرم ضد انقلابی بسته می شوند. به دفتر سازمانهای سیاسی به جرم سوء استفاده از آزادی یورش می آورند. تظاهرات کارگران بیکار را در اصفهان و بندر انزلی با گلوله پاسخ می گویند. بهمراهی دسته های اوپاش به خانه کارگر هجوم می آورند و با جت ها و فانتومهای آمریکائی به خلق کرد حمله می برند و دادگاه های هیترلی برایش تشکیل می دهند. اینها که سالها در دوران اختناق جز سکوت و حتی تأیید رژیم ضد خلقی شاه عملی انجام نمی دادند، اینها که ثناگویان رژیم آریامهری بودند، اینها که بر شانه های طبقه کارگر و زحمتکشان میهن ما سوار شدند تا رژیم شاه را بزیر بکشند اینک با همان هائی که بظاهر با آنها دشمنی داشتند متحد گشته اند تا طبقه کارگر و زحمتکشان میهن ما را سرکوب کنند.

هموطنان مبارز: رژیم حاکم مدتی است که علیرغم خواسته های برحق خلق کرد توسط ارتش به اصطلاح جمهوری اسلامی و پاسداران اسلامی آنرا قتل عام می کند. خبرهای وحشتناکی از کردستان بگوش می رسد که یادآوری جنایتهای فاشیستهای آلمانی در جنگ جهانی و یا جنایات مزدوران آمریکائی در ویتنام است. هیئت حاکمه که اغلب شهرها و روستاهای کردستان را با هواپیماهای آمریکائی بمباران می کند و هزاران نفر از هموطنان کرد که اکثر آنها زن و کودک هستند جان خود را از دست داده اند. قتل عام اهالی دهکده قارنا توسط نماینده امام، ملا حسنی جنایتکار، از ره آوردهای دولت جمهوری اسلامی برای خلق زحمتکش ماست. محاصره شهرها توسط ارتش و پاسداران و غارت و چپاول هستی دهقانان و زحمتکشان از دیگر جنایاتی است که هیئت حاکمه مرتکب شده است. ...

رژیم با برپا کردن مجلس کذائی خیرگان که در انحصار حزب حاکم است می خواهد ارتجاعی ترین قانون اساسی را بر توده های زحمتکش میهنمان تحمیل کند. هیئت حاکمه با بوق و کرنا در رادیو و تلویزیون و روزنامه های مزدورشان گاه گاهی علیه آمریکا و اسرائیل سخن می گوید اما در عمل آب به آسیاب امپریالیسم می ریزد. هیئت حاکمه برای عوامل رژیم پهلوی دادگاه های متعدد تشکیل می دهد بسیاری از آنها را که مستحق اعدامند عفو می کند و فقط تعداد معدودی مانند شیخ الاسلام زاده یا نصیری را زندان یا اعدام می کند اما انقلابیون را با محاکمات مخفی و یکی دو ساعته و در بسیاری موارد بدون محاکمه اعدام می کند...

هیئت حاکمه حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان میهن ما از جمله ثمره زحمت نفتگران را خرج ارتش و پاسدارها می کند و جیبهای گشاد مرتجعین حاکم را پر می سازد تا بتوانند به حاکمیت خود ادامه دهد. آری آنها اگرچه با قیام توده های مردم روی کار آمدند اما قدرت توده ها را از یاد برده اند. آنها با ادعای اینکه تنها اسلام و رهبری بودند که باعث انقلاب و پیروزی آن شدند عملاً ضرورتهای انقلاب و قدرت واقعی انقلاب یعنی قدرت توده های مردم را نادیده می گیرند. آنها با تکرار این مساله که ما برای معنویات انقلاب کردیم

نه برای مادیات عملاً به خواسته های کارگران و زحمتکشان پاسخ رد می دهند. هیئت حاکمه با تمام قوا می خواهد از آگاهی و اتحاد کارگران جلوگیری کند. هرگونه تشکیلات کارگری را دشمن انقلاب می داند. به تشکیلات کارگری از قبیل سندیکاها، شوراها و سازمانهای سیاسی هوادار طبقه کارگر یورش می برد. دفتر سازمانهای سیاسی را می بندد و روزنامه هایشان را غیر قانونی اعلام می کند، با هزاران حیل و نیرنگ سعی می کند که عوامل ضد کارگری حتی بازماندگان رژیم سابق را در درون شوراها و سندیکاها بگمارد و اگر نتوانستند موفق شوند سعی می کنند سندیکا و شورا را منحل اعلام کنند. دشمنی آشکار با تشکیلات نفتگران نمونه بارزی از عملکرد اینهاست. کمیته اعتصاب نفتگران را به رسمیت نشناخته نمایندگان دلیر کارگران را به زندان کشیدند. سندیکای مشترک به جای پای عمال رژیم سرمایه داری تبدیل شد و سرسپردگی خود را به طبقه حاکمه در جهت دشمن منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان بخوبی نشان داد و اکنون که سندیکای مشترک در پیشگاه تمام کارگران و کارکنان پلایشگاه بی اعتبار شده و شوراها در حال شکل گیری است عناصر سرسپرده می خواهند پیش پای شوراها سنگ انداخته و آنرا بخود وابسته نمایند. آری بقدرت رسیده ها با مخدوش کردن مرز طبقات اجتماعی می خواهند از حرکت مستقل کارگران جلوگیری کنند. می خواهند تشکیلات کارگران را که به منظور برآوردن نیازهای واقعی و ضروری زندگی آنهاست از بین ببرند. آنها می خواهند بدون از بین بردن طبقات اجتماعی همه آنها را در کلماتی چون مستضعف و مسلمان جمع کرده و مبارزه طبقاتی را تمام شده اعلام کنند. آری مرتجعین هنوز نمی دانند که مبارزه طبقاتی علی واقعی و زمینی دارد و آنها را نباید در آسمانها جست. آنها نمی دانند (و یا خود را به نفهمی می زنند) که **کارگران و زحمتکشان از جمله نفتگران قهرمان همانگونه که دستها و اندیشه هایشان تمام احتیاجات انسانی را می سازند قادر خواهند بود با همین دستها و اندیشه ها بنیان امپریالیسم و ارتجاع را برکنند و زندگانی نوینی بر پا دارند. آن زندگی نوینی که با تکیه به نیروی کارگران و دیگر زحمتکشان و بر مبنای خواستههای آنها شکل می گیرد و بارور می شود. مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی آمریکا و وابستگانش. پیروز باد مبارزات حق طلبانه همه خلقهای تحت ستم ایران برهبری طبقه کارگر ■**

گروهی از نفتگران تهران آبان ۵۸

پرولتاریا چیزی برای دست دادن ندارد.

مگر زنجیرهایش. در عوض جهانی برای فتح

دارد!

جوانان باید شناخت تاریخی کسب کنند

تجربه کودتای بیست و هشت مرداد

آمریکا بدون ارتش نمی توانست کودتا کند. نه بدون ارتش ارتجاعی می شد کودتا کرد و نه اینکه بدون ارتش خلق می شد کودتا را سرکوب کرد.

آمریکا از سال ۱۳۲۰ بطور متمرکز برای نفوذ و محکم کردن پایه های خود در ایران و تبدیل آن به نومستعمره خود کار کرد. این کار در تمام وجوه اقتصادی و سیاسی و نظامی و حتا فرهنگی پیش رفت.

اولین مستشاران نظامی آمریکا که به ایران آمدند مستشاران ژاندامری تحت ریاست «کنل شوارتسکف» بودند. آنها یک واحد متمرکز برای عملیات نظامی و سرکوب در داخل کشور ایجاد کردند تا به کمک آن جنبشهای ملی و دهقانی را سرکوب کنند. قراردادهای نظامی ایران با آمریکا شامل تقویت و تعلیم ارتش و ژاندامری برای ایران و خرید اسلحه از آمریکا بود. ارتش و ژاندامری، در جریان سرکوب قیامهای متعدد در سراسر ایران، سرکوب تظاهرات و اعتصابات کارگری دست آموز شده و انسجام می یافت. مشخصا در سرکوب قیام آذربایجان در سال ۱۳۲۵ مستشاران آمریکائی عملکرد ارتش را زیر نظر داشتند تا به برطرف کردن ضعفهای آن بپردازند. قبل از کودتای خونین ۲۸ مرداد، کارنامه ارتش و ژاندامری به اندازه کافی جنایتکارانه بود. و فقط در جریان سرکوب قیام خلقهای آذربایجان و کردستان حداقل ۲۰ هزار کشته بجای گذاشت.

پروسه ساختن و تحکیم ارتش و ژاندامری زیر دماغ نیروهای ملی برهبری مصدق و حزب توده که در خواب نوشین «شراکت در قدرت از طریق انتخابات» بود، جریان داشت. در این زمان نیروهای ملی و رهبران مصدق (که نماینده سیاسی بورژوازی متوسط یا بورژوازی ملی بود) به آمریکا با خوش بینی و استقبال نگاه می کردند و تبلیغ می کردند که آمریکا بر خلاف انگلیس، حامی ایران است و تحرکات و فعالیتهای نظامی آمریکا را تحت عنوان «ضرورت تقویت دفاع ملی» با سکوت برگزار کرده یا از آن پشتیبانی می کردند. یکی از مهمترین قراردادهای نظامی آمریکا با ایران در زمینه تعلیم ارتش ایران در دوران صدارت مصدق امضا شد. استدلال ملیون این بود که این فعالیتها در خدمت مبارزه علیه کمونیسم (این را راست می گفتند) و حفظ استقلال و آزادی ایران (که دروغ بود) می باشد. مصدق، حتا تا بدانجا پیش رفت که از سرکوب قیام آذربایجان توسط ارتش شاه حمایت کرد. (۳) به این ترتیب، در آستانه کودتای ۲۸ مرداد

کرمانشاه و اصفهان به طرف تهران حرکت کردند. (۲) طرح اول کودتا در ۲۶ مرداد شکست می خورد. رئیس عملیات که کرمیت روزولت است تصمیم می گیرد به ابتکار تازه ای دست بزند. آنان یک سلسله «عملیات سیاه» سازمان می دهند تا رهبران مذهبی را علیه مصدق تحریک کنند. این عملیات عبارت بودند از دست زدن به تهدید و ارباب و بمب گذاری به نام حزب توده. همزمان، هندرسن، سفير آمریکا در ایران، به ملاقات مصدق می شتابد و نسبت به هرج و مرج در تهران و فعالیتهای «کمونیستها» (حزب توده) به وی هشدار می دهد. مصدق برای اینکه به وی آرامش خیال دهد، بلافاصله و جلوی چشم وی به رئیس شهربانی زنگ زده و دستور حکومت نظامی می دهد. مردم به خانه هایشان فرستاده می شوند و صحنه برای ورود ارتش تحت رهبری سرلشگر زاهدی و اوپاش و اراذل بسیج شده سیا، خالی می شود. ارتش با طیب خاطر اقدام به تصرف نقاط حساس تهران و رادیو و تلویزیون و نخست وزیری می کند. مصدق دستگیر و به جرم «خیانت» محاکمه می شود. و شاه و عمالش به یک قتل عام و سرکوب بزرگ دست زده، سپاهچالها را از کارگران، روشنفکران مبارز، آزادیخواهان از هر قشری پر کرده و سگهای هار امنیتی و نظامی را به جان مردم می اندازند. شاه قانون ملی شدن نفت را ملغی کرده، و منابع ایران را یکسره به دست کنسرسیوم امپریالیستها می سپارد.

کودتای بیست و هشت مرداد، ماهیت امپریالیسم آمریکا را برای خلقهای ایران لخت و عریان کرد. تا قبل از آن توهم گسترده ای وجود داشت که گویا امپریالیسم آمریکا بر خلاف امپریالیسم انگلیس، دموکرات منش بوده و خواهان حق تعیین سرنوشت ملتها و برقراری دموکراسی. **کودتای بیست و هشت مرداد پیوند ناگسستنی و ارگانیک طبقات ارتجاعی داخلی و قدرتهای امپریالیستی را نشان داد. و ثابت کرد که مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی با مبارزه علیه امپریالیستها، پیوند ناگسستنی دارد و در واقع یک روند واحد و یک بدنه واحدند و تلاش برای جدا کردن آنها منتهی به شکستهای دردناک و تلخ می شود.**

ارتش

برخلاف روایتهای عامیانه، پیروزی کودتای آمریکا در ۲۸ مرداد نه امری تصادفی بود و نه اینکه مربوط به اعمال یک عده اوپاش خریداری شده.

بررسی کودتای بیست و هشت مرداد برای فهم تحولات و واقعیات امروز و نقش بازیگران صحنه سیاسی امروز ایران بسیار مهم است. هر چند پنجاه سال از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ می گذرد، اما بررسی این بخش از تاریخ سیاسی ایران برای جوانان مبارز امروز مطلقا ضروری است. این یکی از آن وقایع تاریخی است که بطور فشرده و در زمینه های مهم، جهان بینی، اهداف و خط مشی سیاسی همه طبقات ایران معاصر را بازتاب می دهد. تاریخچه جریانات سیاسی امروز از سلطنت طلبان، اسلامی های حکومت، ملی مذهبی ها تا چپ ایران را بدست می دهد. و تداخل نزدیک میان کشمکشهای طبقاتی در داخل ایران با روندهای بین المللی را بروشنی نشان می دهد.

کودتا را چه کسانی کردند

روز بعد از کودتا، محمدرضا پهلوی از گریزگاه خود در ایتالیا به تهران بازگشت و به کرمیت روزولت مامور آمریکائی که کودتا را رهبری کرده بود گفت: «من تاج و تخت خود را به خداوند، به مردم، به ارتشم و به شما مدیون هستم.» از «خداوند» که وجود خارجی ندارد بگذریم، بقیه اش را راست می گفت. منظور شاه از «مردم» همان طبقات بورژوا ملاک، ژنرالهای ارتش، وکلای مجلس، آیت الله های عظام، و اوپاش اجیر شده بود. بواقع آمریکا و ارتش در این کودتا نقش تعیین کننده را داشتند. دستور کودتا، چند ماه قبل از کودتا، در واشنگتن صادر شد. آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا به سازمان سیا دستور داد که با همکاری انگلستان، دکتر مصدق را سرنگون کرده و فرد دیگری را بجایش بنشانند. طبق اسناد دولت آمریکا (۱) سازمان سیا و سرویس اطلاعات مخفی انگلستان فوراً در مورد جانشین مصدق به توافق رسیده و فضل الله زاهدی را که یک ژنرال بازنشسته ارتش ایران و از همکاران نزدیک انگلستان بود بعنوان نخست وزیر شاه انتخاب کردند. طرح کودتا شش مرحله اصلی داشت. تبلیغات و توطئه های سیاسی برای تضعیف مصدق بخشی از این طرح بود. میلیونها دلار پول برای خریدن وکلای مجلس خرج شد. قرار بود وکلای مجلس مصدق را از نخست وزیری خلع کنند و یا اینکه رهبران مذهبی جوی بوجود آورند که وی مجبور به استعفا شود و اگر این اقدامات «قانونی» شکست خورد، ارتش وارد کار شود. قرار بود شبکه نظامی زاهدی با کمک سیا در تهران قدرت را بدست گیرد و در صورت شکست عملیات کودتا در تهران، واحدهای ارتش از

کرد. حزب توده در آلمان با وجود داشتن رهبری رفرمیستی و فرصت طلب، هنوز مظهر مبارزه دموکراتیک و ضد فاشیستی بوده و اغلب انقلابیون و کمونیستهای صدیق و وفادار در آن متشکل بودند. حملات فاشیستی دربار پهلوی در سال ۱۳۲۴ از پشت پرده توسط امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی هدایت می‌شد. این حملات کاری نشد و مردم **آذربایجان** دست به تشکیل حکومت ملی و دموکراتیک زدند. در این حکومت برای اولین بار زنان از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برخوردار شدند، دهقانان مسلح شدند و زمینهای خالصه ی دولت و مالکان فراری بین دهقانان تقسیم شد. زبان آذری بعنوان زبان رسمی در دانشگاه و مدارس و ادارات رواج یافت و متعاقباً آذربایجان، **کردستان** به پا خاست و به این ترتیب قسمت بزرگی از غرب ایران از وجود اشرار پهلوی و ارتش دست آموز امپریالیسم انگلیس و آمریکا پاک شد. یکسال بعد ارتش شاه با نظارت و همکاری مستشاران آمریکائی قیام آذربایجان و کردستان را بخون کشید. اما مبارزه در نقاط گوناگون ادامه داشت. بعد از شکست قیام آذربایجان، کارگران جنوب در تیر ۱۳۲۵ بزرگترین اعتصاب خود را که مشتمل بر بیش از ۱۰۰ هزار نفر میشد براه انداختند و خواهان اخراج جاسوسان انگلیسی که تحت نام کمیته سیاسی اجتماع کرده بودند، شدند. با حمله نیروهای نظامی شاه و اوباش مسلحی که توسط کمپانی نفت انگلیس در خوزستان سازمان یافته بودند، پنجاه تن از کارگران کشته شدند. همزمان کارگران نفت بصره دست به اعتصاب زدند انگلیسی ها برای تهدید کارگران خوزستان ناوگان جنگی خود را در آبادان به نمایش گذاشتند و به بصره پیاده نظام فرستادند. دهقانان که اکثریت مردم تولید کننده و استثمار شونده و نیروی عمده انقلاب را تشکیل می دادند، بیدار شده و برای نبرد علیه مالکان و زاندارها آماده بودند. بسیاری از آنها تحت تعلیمات حزب توده، فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان سیاسی شده بودند و نه فقط نسبت به شرایط زندگی خود بلکه بوضع عمومی کشور نیز آگاهی و حساسیت یافته بودند. دهقانان گیلان نیز مستثنی نبودند و علیرغم سیاستهای سازشکارانه حزب توده از دادن حق مالکیت فئودالها سرباز می زدند. کارگران با وجود آنکه هنوز طبقه ای جوان و کم جمعیت را تشکیل می دادند، اما در مبارزات و تشکل یابی صنفی و سیاسی با تجربه شده بودند. تشکلات توده ای زنان و جوانان و نشر روزنامه ها در سراسر کشور به آگاهی سیاسی عمومی مردم دامن می زدند. اوضاع کاملاً آماده بود که انقلاب مسلح تمام عیاری براه افتاده و نظام نیمه فئودالی نیمه مستعمره را ریشه کن کند، و انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی را در ایران، همانند چین، به ثمر برسد. در کودتای بیست و هشت مرداد قدرتهای امپریالیستی به یاری طبقات ارتجاعی وابسته به خود شتافتند تا روند ناآرام و شتابان انقلاب را که از گوشه و کنار ایران می جوشید و سر می کشید، سرکوب کنند.

کامل بریده شد هر چند نفوذ سیاسی گسترده ای به آنها داده شد و گستردن دامنه نفوذ آنان در دهه ۱۳۵۰ جزو سیاستهای ساواک بود. (۴) با وقوع انقلاب ۵۷، امپریالیستهای غرب صلاح در آن دیدند که جای این دو ستون مرتجعین ایران را در زمینه بهره وری از قدرت عوض کنند زیرا شاه و دستگاه وی دیگر قادر به سرکوب انقلاب و نجات دولت نبودند. بهمین جهت راه را برای قدرت گیری روحانیت هموار کردند تا آنها اینکار را بکنند.

چرا کودتا کردند

کودتا در ایران دلایل جهانی و داخلی بسیار مهم داشت. کودتا، در واقع یک جزء از تعرض بین المللی آمریکا برای مقابله با اردوگاه سوسیالیسم و ممانعت از رشد آن به مناطق جدید بود. انقلاب سوسیالیستی چین به تازگی پیروز شده و با پیوستن به شوروی سوسیالیستی، توازن قوای بین المللی را بشدت به نفع اردوگاه سوسیالیسم بهم زده بود. هنوز شوروی، تبدیل به یک کشور سرمایه داری نشده بود. وجود اردوگاه سوسیالیسم بهره‌بری شوروی و چین تاثیرات غیرقابل انکاری بر رشد انقلابات رهایی بخش در تمامی کشورهای جهان می گذاشت. و ایران نیز از آن مستثنی نبود. آیزنهاور در ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ طی یک سخنرانی گفت: «لازم است دولت آمریکا برای جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیسم در کشورهای آسیا منجمه ایران اقدام کند. هم اکنون تصمیماتی اتخاذ شده است. دیر یا زود باید راه توسعه کمونیسم در آسیا را ببندیم و ما مصممیم که چنین کنیم». آمریکا، یکسال پس از پیروزی انقلاب چین، در سال ۱۹۵۰، جنگ کره را براه انداخت. هدف از جنگ کره درست کردن پایگاه نظامی آمریکا در جوار چین سوسیالیستی و تهدید چین بود. اما در سال ۱۹۵۳ پس از تحمل یک شکست حقرات بار از ارتش سرخ چین و خلق کره، از آنجا بیرون کشید. آمریکا تجاوزهای خود را تحت نام «دفاع از آزادی» در مقابل «خطر کمونیسم» انجام می داد و برای دست زدن به این تجاوزات به ارتجاعی ترین گروه ها و نیروها در درون کشورهای تحت سلطه تکیه می کرد. پول و مستشار نظامی به این کشورها سرازیر کرده و طبقات حاکمه هر کشور را به ارتشهای ارتجاعی و سیستم های سرکوب و شکنجه مجهز می کرد. این مراحل آمریکائی شامل ایران نیز می شد.

به لحاظ داخلی، این کودتا واکنشی بود ارتجاعی در مقابل رشد نهضت ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی خلقهای ایران. محمد رضا پهلوی به علت جنایات پدرش و بالا بودن آگاهی سیاسی مردم و همچنین رخدادهای جهانی (شکست هیتلر و محبوبیت بین المللی شوروی سوسیالیستی) در ابتدای سلطنتش (سال ۱۳۳۲۰) سعی کرد به اصطلاح «دموکرات» بنظر آید و در مقابل مبارزات مردم عقب نشست. تا اینکه در خرداد ۱۳۲۴ بیقرارانه تعرض وسیعی را بر علیه سازمانهای کارگری و توده ای و بر علیه حزب توده ایران آغاز

آمریکا از نفوذ ویژه ای در درون سیستم نظامی ایران برخوردار بود. آمریکائی ها ارتش داشتند. ولی مردم ایران فاقد ارتش خود بودند. آمریکا مرتجعترین و شورورترین افشار جامعه را سازمان داده بود برایشان تشکیلات و ارتش و ایدئولوژی و همه چیز تدارک دیده بود. و مردم، با وجود آنکه مبارزه می کردند، سندیکا و تشکلات صنفی و سیاسی دیگر داشتند، چاپخانه و جریده داشتند، اما در واقع هیچ چیز نداشتند چون ارتش خلق نداشتند.

روحانیت و بیست و هشت مرداد

کودتای بیست و هشت مرداد حقایق زیادی را در سطوح مختلف آشکار کرد. یک سطح از مسائل مربوط به آشکار شدن صف دوستان و دشمنان اکثریت مردم ایران بود. تمام جریانات سیاسی که در تاریخ پنجاه ساله گذشته ایران دستشان را به خون آزادخواهان آلوده کرده اند، پایه ای ترین حقوق سیاسی و مدنی اکثریت مردم را لگد مال کرده اند، در مقام استثمارگران و چپاولگران، اکثریت مردم را به مغاک فقر رانده و شبانه روز ایدئولوژی جهل و بندگی را بر گوششان خوانده اند، در این کودتا دست داشتند: از نیروهای موسوم به سلطنت طلبان و مشروطه خواهان که در سال ۵۷ سرنگون شدند تا نیروهای اسلامی که امروز در مسند قدرت نشسته اند. و امپریالیسم آمریکا که امروز داعیه نجات مردم ایران از دست حکام اسلامی را دارد، سردهسته این جنایتکاران در کودتای خونین ۲۸ مرداد بود. هیچ رویداد ارتجاعی دیگری اینطور دشمنان رنگارنگ مردم را زیر یک پرچم گرد نیآورده است.

یکی از فاکتهای تاریخی آنست که قبل از کودتای بیست و هشت مرداد، با اوجگیری جنبشهای توده ای در سراسر ایران، سران روحانیت شیعه در تماس با اینتلجنس سرویس انگلستان اصرار ورزیدند که باید کار مصدق را یکسره کرد. همدستی آیت الله کاشانی در کودتا یکی از واضحات تاریخ کودتاست. اتحاد و همکاری نزدیک روحانیت با کودتای ۲۸ مرداد، تبلور این واقعیت است که طبقات ارتجاعی ایران تاریخاً در دو آشیانه لانه کرده اند: دربار، و روحانیت. اینان همیشه دو دیرک ارتجاع ایران بوده اند. دو محوری بودند که طبقات ملاک و سرمایه داران بزرگ ایران به دور آنان حلقه می زدند. و این دو در واقع ستادهای ایدئولوژیک و سیاسی این طبقات بوده اند. در مقاطع مختلف تاریخ دو قرن اخیر ایران (یعنی از زمان نفوذ استعمار و امپریالیسم به ایران) بنابر سیاستهای استعمار و امپریالیسم و بنابر توازن قوای میان این دو جناح از مرتجعین ایران، یکی از آنها در راس دستگاه دولت قرار گرفته و دیگری یا کاملاً بیرون از قدرت و یا در موضعی تبعی شریک در قدرت بوده است. مشخصاً، در دوران رضاشاه روحانیت شریک در قدرت بود. در دوران محمد رضاشاه تا قبل از سال ۴۱ یا «انقلاب سفید شاه» روحانیت شریک در قدرت بود. پس از آن، دست روحانیت از حکومت تقریباً بطور

مصدق و ملیون

در آن زمان دو حزب رهبری سیاسی مردم را در مقابله با ارتجاع و امپریالیسم در دست داشتند: جبهه ملی به رهبری مصدق و حزب توده. هر یک از اینان بدلالی خاص در مقابل کودتا عاجز و بیچاره از آب درآمدند.

ملی شدن نفت توسط حکومت دکتر مصدق بخودی خود گام رادیکالی در جهت قطع وابستگی به امپریالیسم نبود، اما همین حرکت آگاهی ضد استعماری مردم را بالا برد و محرک اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی خلقهای ایران شد. و این مبارزات وارد مرحله مهمی شد. (۵) اما ملیون و ملی مذهبی ها که در جبهه ملی متشکل بودند، ارتش شاه را ارتش ملی می خواندند. آمریکا را دوست خود محسوب می کردند که از دست انگلیس و شوروی می توانند به آن پناه برند. اینان بدلیل آنکه خود متعلق به طبقه بورژوازی بوده و هستند، مخالف سرنگونی کامل حاکمیت و مخالف سرسخت تغییرات بنیادین در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران بودند. چون نفعی در این نداشتند که ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران به نفع اکثریت زحمتکشان تغییر کند، مقابله خصمانه با شاه و بزرگ مالکان و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم را لازم نمی دیدند. به این دلیل، به هر نوع خواست عدالت جویانه و آزادیخواهانه بنیادین به دیده عداوت نگریسته و آن را «زیاده روی» و «تحریکات و اغتشاش» تلقی می کردند. اینان، حق ارتش شاه می دانستند که در سراسر ایران علیه زحمتکشان و خلقهای معترض تاخت و تاز کند و قهر اعمال کند. اما هر نوع مبارزه مسلحانه توده های دهقان علیه فئودالها و خلقهای تحت ستم علیه رژیم شاه را مساوی با «تهدید حاکمیت ملی» خوانده و حتا حاضر بودند دست در دست شاه آنرا سرکوب کنند (بطور مثال تشویق شاه و ارتش در جریان سرکوب آذربایجان و کردستان و کارگران اصفهان و جنوب). جریان ملیون ایران صرفا خواهان دست زدن به برخی بهبودها در زمینه آزادی های سیاسی (تا بدانجا که شامل حال خودشان می شد) و برخی تغییرات در روابط با کشورهای امپریالیستی بودند و زیاد هم عجله نداشتند که همین حد از اصلاحات هم انجام شود. بلکه آن را یک پروسه تدریجی و طولانی مدت می دیدند و در صورتیکه خودشان سهمی در قدرت داشته باشند حاضر بودند در سرکوب خواسته کارگران و دهقانان سرکش نیز دستی بر آتش داشته باشند یا حداقل سکوت پیشه کنند.

مصدق هیچ برنامه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برای دست زدن به تغییرات بنیادین در جامعه نیمه فئودالی ایران ارائه نداد بجز آنکه زیر فشار جنبش های دهقانی ۱۵ درصد از بهره مالکانه فئودالی را کاهش داد. پیوندهای بورژوازی ملی با فئودالیسم و نظام سرمایه داری جهانی، به وی اجازه نمی داد که دست به ترکیب بنیادهای مالکیت بر زمین و

سرمایه های بزرگ بزند. همانطور که تاریخ ثابت کرد ملی کردن نفت نیز در حد یک نهضت سیاسی علیه استعمار انگلیس بود و تغییری در ساختار اقتصادی وابسته و تحت سلطه ایران نداد به لحاظ خارجی ملیون به رهبری مصدق، برای سرشاخ نشدن با امپریالیستها سیاست خارجی «موازنه منفی» اتخاذ کرده بودند، که فکر می کردند بسیار داهیهانه است. سیاست موازنه منفی در واقع بسیار ارتجاعی و عقب مانده بود. این سیاست دو جنبه داشت: دوستی با آمریکا و ضدیت همزمان با استعمار انگلیس و شوروی سوسیالیستی. حمایت آمریکا از ملی کردن نفت توسط مصدق، دلیل و برهانی شده بود برای وی که آمریکا را دوست «ملت ایران» معرفی کند. و نتیجه اش را خود دید و خیلی دیر جمع بندی کرد. با وجود محبوبیت عظیم شوروی سوسیالیستی در میان توده های مردم در ایران، دولت مصدق و ملیون با آن دشمنی و ضدیت می کردند. و این ضدیت عمدتا مربوط به آن بود که شوروی سوسیالیستی یک نظام اقتصادی اجتماعی ضد سرمایه داری را نمایندگی می کرد، قداست مالکیت خصوصی در آنجا زیر پای زحمتکشان شهر و ده لگدمال شده بود. دست فئودال و سرمایه دار گردن کلفت از سر کارگر و دهقان کوتاه شده بود و به صرف داشتن مالکیت کسی نمی توانست از کس دیگر بهره کشی اقتصادی کند.

خلاصه مطلب آنکه، جریان ملیون و مشی مصالحه و رویای اصلاحات تدریجی شان باعث شد که به جاده صاف کن دشمنان داخلی و خارجی مردم بدل شوند و خود نیز قربانی آن شوند. آنان بازم هم همین طریق و روش را ادامه خواهند داد زیرا خاستگاه طبقاتی این جریان به آن اجازه فراتر رفتن از این محدوده را نمی دهد. در جریان کودتای بیست و هشت مرداد این حقیقت بی برو برگرد ثابت شد که اینها با وجود آنکه داعیه رهبری مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم را دارند اما نیروهائی هستند متزلزل و معامله گر که همیشه مردم را به آرامش و مماشات با مرتجعین دعوت می کنند. دوران نخست وزیری مصدق محک خوبی است برای اینکه اینان هنگامی که بر مسند قدرت می نشینند چقدر حاضرند حقوق پایه ای سیاسی و اقتصادی اکثریت مردم ایران را به آنان بازگردانند. کارنامه این جریان دوران قبل از کودتا چنین بود و در سال ۵۷ تا ۶۰ که توسط طبقات ارتجاعی دوباره به شراکت در قدرت فراخوانده شد نیز همین بود.

قدرت سیاسی از مجلس در می آید یا از لوله تفنگ

عجز و بیچارگی حزب توده در مقابل کودتا نیز نشانگر شکست تاریخی مشی رفرمیستی بود. ۱۲ سال طبقات ارتجاعی ایران و امپریالیستها بطور منظم تدارک سیاسی و نظامی می دیدند و پایه های دولت ارتجاعی را تقویت می کردند. در مقابل حزب توده که بزرگترین حزب سیاسی کشور و در بر گیرنده کارگران و دهقانان و زنان و جوانان

آزادیخواه بود، یک خط مشی رفرمیستی سندیکالیستی محتوم به شکست را دنبال می کرد. «در این دوره استراتژی حزب توده به تسخیر کرسی های مجلس خلاصه می شود و در باره کارگران فعالیتش به تشکل صنفی و سیاسی و تبلیغ مرامنامه اصلاح طلبانه اش محدود می گردد. حزب توده به میدان دادن و راهنمایی کردن عملیات تعرضی (حتا تعرضات دفاعی) به ابتکار توده ها، مطلقا معتقد نبود و با این اندیشه فعالانه و متعصبانه مبارزه می کرد. این بود که کلیه ی تعرضاتی که از ناحیه ارتجاع به تشکیلات حزب توده و کلپ های کارگران می شد، بدون مجازات می ماند.» (به نقل از کتاب «دموکراسی ناقص» دفتر اول) (۶) حزب توده از شور و شوق انقلابی توده ها برای هر چه عریض و طویل تر کردن تشکلات توده ای که تحت رهبریش بودند، استفاده می کرد و انرژی آنان را در پای صندوق های رای و از این انتخابات به آن انتخابات به هدر می داد و وقت تلف می کرد. دوران پس از شهریور ۱۳۲۰ «دوره تدارک پر دامنه برای وارد شدن طبقه کارگر ایران به میدان مبارزه قهرآمیز جهت بدست گرفتن قدرت سیاسی بود؛ ولی از دیدگاه رهبری حزب توده در دوره مذکور می بایستی «دموکراسی ناقص» (۷) از طریق شرکت هرچه وسیعتر زحمتکشان در مبارزات انتخاباتی توسعه یابد.



تظاهرات کارگران علیه کودتا

حزب توده این موضع خود را چنین توجیه می کرد که با شکست آلمان هیتلری بهار دموکراسی در سراسر جهان فرا خواهد رسید و استبداد و فاشیسم در سراسر جهان یکباره نابود خواهد گشت؛ که برای رسیدن به مقصود باید هر چه بیشتر سطح آگاهی توده ها را نسبت به ارزش دموکراسی بالا برد تا بیدار و متشکل و متحد گشته و مراقب رفتار هیئت حاکمه باشند. حزب توده (از این حرفها)...مقاومت و اعتراضات مسالمت آمیز را منظور داشت.» (به نقل از کتاب «دموکراسی ناقص» دفتر اول) رهبران حزب توده معتقد بودند که قدرت سیاسی از مشارکت در قدرت و صندوقهای رای بیرون می آید و نه از لوله تفنگ. کودتا بر این توهم بیرحمانه ضربه ای وارد آورد. و دروغین بودن مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی را

نشان داد. این واقعه نشان داد که حزب گل و گشادای مانند حزب توده فقط بدرد سازمان دادن مبارزه برای انتخابات می خورد ولی برای انقلاب کردن ضروری است که کمونیستهای انقلابی در یک حزب پیشاهنگ مخفی که دارای برنامه سیاسی انقلابی است و با سبک کار انقلابی مبارزه می کند، متحد شوند. (۸)

طرفداران شاه ادعا می کنند که توده مردم در مقابل کودتا به دفاع از مصدق برخاست. در این ادعا درصدی از واقعیت وجود دارد و تا آنجا که به آن درصد مربوط می شود این مساله سه علت داشت: یکم، مصدق با دست خود مردم را به خانه هایشان رانده بود. زندانیان سیاسی را آزاد نکرده بود. و برای منفعل کردن مردم حتا در روزهای قبل از کودتا، به شهربانی تهران دستور حکومت نظامی داده بود. دوم، بجز نهضت ملی کردن نفت، مصدق با تمام خواستههای بنیادین کارگران و دهقانان از در خصومت درآمد بود و مردم این را می دانستند. سوم، حزب توده علیه کودتا مقاومتی را سازمان نداد نه بخاطر آنکه غفلت کرد یا «بی لیاقت» بود. سازمان دادن مقاومت علیه کودتا مترادف بود با آغاز یک جنگ انقلابی (ابتدا از یک نقطه مساعد) علیه رژیم کودتا و امپریالیستها. حزب توده اصولاً بر پایه یک چنین استراتژی سیاسی ساخته نشده بود. حزبی بود اصلاح طلب و نه آماده برای جنگ طبقاتی. و هنگامیکه برخوردهای سیاسی جامعه به سطح چکاچک شمشیرها رسید، کاملاً خلع سلاح و فلج شد. در چنین نقاط عطف است که توده های انقلابی به بی ثمری مشی اصلاح طلبانه، و به خیانت احزاب اصلاح طلب پی می برند. (رجوع کنید به ضمیمه این مقاله در همین شماره به نام «مقاومت یا پیروزی...»)

کودتای خونین بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ به تلخی اما ماندگار درسهای بزرگی به پرولتاریا و خلقهای ایران داد. اول از همه ماهیت خونخوار، آزادی کش و سلطه گر امپریالیسم آمریکا را روی لوح سنگی تاریخ ایران حک کرد. وحدت بنیادین طبقات سرمایه دار و ملاک ایران را با قدرتهای امپریالیستی نشان داد. کودتا، چهره دوست و دشمن را مثل آئینه بازتابید. علاوه بر اینها، ورشکستگی استراتژی مبارزه اصلاح طلبانه و در چارچوب قانون را نشان داد و ثابت کرد که خلق بدون داشتن ارتش خلق همیشه و بدون استثنا در مقابل دشمنی که صاحب ارتش است، خلع سلاح و قربانی است. این رویداد با نمایش ضعف تاریخی طبقه بورژوازی ملی ایران و احزاب سیاسی شان ثابت کرد که آنان هرگز نمی توانند انقلاب دموکراتیک ایران را به ثمر برسانند و این کار هم وظیفه پرولتاریا و حزب کمونیست است. این تجربه دردناک، خط سندیکالیستی و رفرمیستی حزب توده را فروزه اعلام کرد و برای هیچ پرولتری جای شک باقی نگذاشت که تعیین کننده ترین تشکیلات طبقه کارگر نه سندیکا و تشکلات توده ای و روزنامه هایش بلکه حزب کمونیست است که مانند یک ستاد رهبری جنگی سازمان یابد و با یک خط انقلابی، مبارزه برای سرنگونی قهرآمیز طبقات

ارتجاعی و دولت آنان را بدون تزلزل و با ورزیدگی از میان پیچیدگیها عبور دهد.

پانویسها

۱- اسناد سازمان سیا که در آوریل ۲۰۰۰ توسط روزنامه نیویورک تایمز علنی شدند. این مجموعه شامل اسناد زیر می باشند: یادداشت یک تاریخ نگار، شرح مفصل کودتا توسط یکی از مأمورین درگیر در آن به نام دونالد ویلبر که یکسال پس از کودتا نوشته شده است، و پنج ضمیمه شامل نقشه های کودتا.

۲- خاطرات اردشیر زاهدی- مجله تلاش شماره ۱۴ مرداد ۸۲ «روز قبل قسمتی از وقت من صرف تماس گرفتن با عده ای از افسران بازنشسته و چند نفر از نمایندگان مجلس شد. همه آنها آماده خدمت و همکاری هستند... سرهنگ فرزانتگان از کرمانشاه مراجعت کرد... بطوریکه فرزانتگان می گوید سرهنگ بختیار (سرلشکر فعلی) آمدگی خود را از هر جهت برای همکاری با ما اعلام داشته و گفته است: من با تمام قوائیکه تحت فرماندهی دارم در اختیار شما هستم، اسلحه و مهمات و آذوقه به مقدار کافی در کرمانشاه موجود است و حتی ما می توانیم خودمان را برای حمله به تهران آماده کنیم»

«من به اصفهان رفته بودم و حرارت و اشتیاق سرهنگ ضرغام را دیده بودم. اصرار می کردم که برای انجام منظور خودمان و تشکیل «ایران آزاد» به اصفهان برویم... انتخاب کرمانشاه برای مسافرت به آن استان و تشکیل ایران آزاد قطعی شد. قرار بود هنگام عزیمت از تهران در چند نقطه دست به تخریب بزنیم. تصمیم گرفته شد روز پنجشنبه ۲۹ یا روز جمعه ۳۰ مرداد ساعت ۴ و نیم صبح پس از اجرای نقشه تخریب، غارم کرمانشاه شویم»

۳- در روز ۲۰ دی ۱۳۲۵ پس از سرکوب نهضت آذربایجان توسط ارتش شاه، مصدق در میتیگی در مسجد شاه (بازار) که در اعتراض به «سودجویان» انتخابات دربار و قوام السلطنه تشکیل شده بود گفت: «ما بسیار خوشوقتیم که دولت، آذربایجان را به حیطة تصرف درآورده و ارتش

شاهنشاهی در آنجا مستقر شده است...» (در سالنامه پارس سال ۱۳۲۶ صفحه ۱۵۰) لوی هندرسن در تیرماه ۱۳۳۰ بسمت سفیر کبیر آمریکا در تهران منصوب شد. نشریه باخترا امروز که درین هنگام سخنگوی دولت دکتر مصدق نیز بود، در این باره چنین نوشت: «هندرسون دوست ایران است... مشارالیه قبل از شغل فعلی یعنی سفیر کبیری هندوستان، ریاست اداره خاورمیانه را در وزارت امور خارجه به عهده داشته است و در قضیه آذربایجان فعالیت مساعدی به نفع ایران بعمل آورده است.» (نشریه باخترا امروز ۱۸ تیر ۱۳۳۰)

۴- این سیاست ساواک از سیاست بین المللی امپریالیسم آمریکا سرچشمه می گرفت. امپریالیسم آمریکا (و دیگر امپریالیستهای غربی) در دهه ۱۹۷۰ در اوج رقابتهایشان با امپریالیسم شوروی تصمیم گرفتند نهضتهای بنیادگرایی اسلامی در کشورهای همسایه شوروی را تقویت کنند و بدین ترتیب بقول خودشان یک «کمربندسبز» بدور شوروی بکشند. بدستور آمریکا، رژیمهای سرکوبگر خاورمیانه سرکوب این نوع از مخالفین خود را کم کرده و راهگشای تقویت و پایه گیری نهضتهای بنیادگرایی اسلامی شدند. مشخصاً در ایران دربار شاه و ساواک به طرق مختلف راه را برای نفوذ یابی اسلام سیاسی در میان جوانان تحصیلکرده باز می کردند در حالیکه جریانات کمونیستی انقلابی و جریانات چپ وابسته به شوروی سرکوب می شدند. این واقعیت به طور روشن در خاطرات سیاسی کارگزاران رژیم شاه مستند شده است. همچنین به اسناد ساواک در مورد بازداشتهای علی شریعتی رجوع کنید.

۵- ملی کردن نفت یک جنبش ضد استعماری بسیار مهم بود که ضربات قابل ملاحظه ای بر امپریالیسم انگلستان که مالک چاه

های نفت ایران بود، وارد آورد. این جنبش تأثیرات مهمی بر مبارزات ضد استعماری در سراسر جهان گذاشت. افشاگری های مصدق در دادگاه بین المللی لاهه که به دعوی نفتی میان ایران و انگلیس رسیدگی می کرد و بالاخره به نفع ایران رای داد، پژوهاک بین المللی وسیعی یافت. مصدق در دادگاه لاهه گفت: «در ایران با ۱۶۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت، ۱۸ میلیون مردم محروم از حوائج اولیه زندگی می کنند. در طول ۴۰ سال شرکت نفت ۳۱۵ میلیون لیره بما رسیده است. در حالیکه تنها در سال ۱۹۴۸ طبق ترازنامه درآمد شرکت نفت ۶۲ میلیون لیره بود که فقط ۹ میلیون لیره آن بما رسید، در صورتیکه تنها بابت مالیات بر درآمد دولت انگلستان از نفت ایران در همان سال ۲۸ میلیون لیره بود» (به نقل از زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق. بر گرفته از نشریه توفان شماره ۴۳ اکتبر ۲۰۰۳)

با ملی شدن نفت در ایران دولت انگلستان مالیات جدیدی وضع کرد که «مالیات آبادان» نام گرفت. علت این نام گذاری آن بود که دولت انگلستان از مالیات بر درآمد کمپانیهای انگلیسی از نفت آبادان محروم شده بود و این مالیات را برای جبران این محرومیت وضع کرده بود.

۶- کتاب «دموکراسی ناقص» نوشته م.ا. جاوید از انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران در سال ۱۳۵۶ می باشد. این کتاب جزء نادر کتب بررسی های تاریخی است که با دیدگاه ماتریالیست تاریخی و با بررسی بسیار گسترده مطبوعات دوران مورد بحث نگاشته شده است. هم اکنون نسخه های قدیمی این کتاب بجا مانده است. انتشار مجدد این کتاب ارزشمند بدون کمک خوانندگان در زمینه تایپ کامپیوتری کتاب و تقبل هزینه های چاپ امکان ناپذیر است. برای دریافت نسخه ای از کتاب جهت تایپ مجدد با ما تماس بگیرید.

۷- کودتای ۲۸ مرداد به یک دوران ۱۲ ساله «دموکراسی ناقص» پایان داد. این دوره با شکست آلمان هیتلری در جنگ دوم، و سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و ورود نیروهای آمریکا و انگلیس از جنوب و شوروی سوسیالیستی از شمال، شروع شده بود. دموکراسی نیم بند بر اثر تضعیف رژیم ارتجاعی حاکم که نتیجه اجتناب ناپذیر سقوط رضاشاه و اوضاع بین المللی بود، آغاز شد. و از همان آغاز، امپریالیسم انگلیس و آمریکا در صدد بودند که در اولین فرصت (پس از تدارک کافی و یافتن فرصت بین المللی) آنرا خاتمه دهند. یک دوران طولانی «دموکراسی ناقص» بسر آمد، بدون آنکه کمونیستها از این وضعیت برای ساختن یک حزب منسجم و براه انداختن جنگ انقلابی برای سرنگونی دولت ارتجاعی بورژوا ملاکان وابسته به امپریالیسم، سود جویند. در عوض، ارتجاع و امپریالیسم برای خود وقت خریدند تا اینکه با انسجام بخشیدن به صفوف خود و تقویت ارگانهای حاکمیتشان (عمدتاً ارتش) از شر این «دموکراسی ناقص» نیز خلاص شوند.

۸- سیاست های رفرمیستی حزب توده که مهمتر از هر کجا در عدم تدارکش برای سرنگونی کل نظام و بیرون کردن امپریالیستها متجلی می شد، فقط مربوط به خود حزب توده نبود. بلکه بشدت متأثر از دیدگاه های شوروی سوسیالیستی بود که در حین جنگ جهانی دوم، کمونیستهای کشورهای مختلف را به ایجاد جبهه متحد با طبقات ارتجاعی داخلی تشویق می کرد. حتا پس از پایان جنگ دوم، آنان را به تبعیت از قراردادهای شوروی با قدرتهای غرب متعهد می ساخت. مجموعه این قراردادهای شوروی را متعهد می کرد که از انقلاب پشتیبانی نکند. پس از مرگ استالین سیاستهای آشکارا محکوم کردن هر نوع مبارزه انقلابی و تشویق همزیستی مسالمت آمیز با رژیمهای مرتجع وابسته به امپریالیسم غرب بود. ■

ضمیمه ۱

سلطنت طلبان و نیروهای ملی مذهبی در مورد کودتا چه می گویند:

با وجود آنکه پنجاه سال از کودتای ۲۸ مرداد می گذرد، اما بدلیل آنکه ایران آستان تحولات سیاسی بزرگی است، برای بازیگران آن عصر و نیروهای سیاسی جامعه نگاهی دوباره به این کودتا و درسگیری از آن واجب آمده است. بررسی اظهار نظرات و جمعبندهای برخی از اینان خالی از اهمیت نیست.

حامیان سلطنت پهلوی که با این کودتا به قدرت رسیدند و ربع قرن در ایران بدون شریک بزور سرنیزه و اختناق حکومت کردند، طبعاً بر آن واقعه مهر تائید می زنند و سعی می کنند چهره کریه این جنایت را با کلمات به عاریت گرفته نقاشی کنند. اردشیر زاهدی که پسر سرلشکر زاهدی است و در تمام دوران سلطنت محمدرضا پهلوی دست راست شاه محسوب می شد، در خاطراتش، کودتای بیست و هشت مرداد را یک قیام رهایی بخش که توسط حرکت خودجوش مردم راه افتاد معرفی می کند! داریوش همایون که تئوریسین سلطنت طلبان مشروطه خواه است کودتای آمریکا - انگلیس در ایران را تائید می کند و می گوید درست بود و باید می شد. سخنان همایون چند نکته دارد. اول اینکه می گوید، ۲۸ مرداد ربطی به نسل امروز ندارد و «آنها فراموش کنید». منظورش آن است که «کمک کنید که ما دوباره به قدرت برسیم». وی در مورد ضرورت «فراموش کردن تاریخ» تئوری هم می بافت و خیلی سعی می کند این نظریه خود را مدرن و غیر قرون وسطایی جلوه دهد! ایشان طوری نظریه مسخره خود را بدیهی جلوه می دهد که این شبهه پیش می آید که در جهان مدرن علم تاریخ آنقدر ور افتاده که حتا در دانشگاه ها آنرا درس نمی دهند، و تاریخ هیچ جایگاهی در مباحث سیاسی ایدئولوژیک بزرگ جهان مدرن ندارد. و البته فراموش می کند که خود و دیگر «جانثاران اعلیحضرت همایونی آریامهر و غیره» نیمی از عمر خود را صرف احیاء تاریخ ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران کرده اند. این اصرار آقای همایون اندر فواید «فراموشی تاریخی» نشان می دهد که چقدر مرتجعین از اینکه نسل جوان به شناخت تاریخی دست یابد هراس دارند. زیرا کسب شناخت تاریخی بخشی از کسب آگاهی در مورد ماهیت، منش و روش سیاسی واقعی هر طبقه و هر حزب سیاسی است. بررسی تاریخ ۲۸ مرداد مطلقاً ضروری است زیرا ایران امروز هنوز همان ایران ۲۸ مرداد ۳۲ است. هنوز همان طبقات استثمارگر حاکمند و همان طبقات استثمارشونده محکوم. هنوز هم همان نیروهای طبقاتی، بر سر آینده ایران سرشاختند. دوم اینکه، آقای همایون تقصیر کودتا را به گردن مصدق می اندازد و می گوید، مصدق واقع بین نبود و بیش از آنچه که غربی ها می توانستند بدهند، استقلال می خواست. وی می گوید کودتای سیا نقض استقلال ایران نبود زیرا در جهان کنونی استقلال معنی ندارد! سپس می گوید اگر کودتای آمریکا و انگلیس استقلال را نقض کرد ولی «تمامیت ارضی» ایران را حفظ کرد. چون اگر کودتا نمی شد، کمونیستها و «اقوام ایرانی» کشور را تجزیه می کردند. استدلال حیرت آوری است. تمامیت ارضی کشور حفظ شد چون بدون اینکه تجزیه شود در «تمامیتش» توسط قدرتهای امپریالیستی خورده شد. آقای همایون تفکر طبقه چپاولگر، استثمارگر و کشور فروش خود را با صراحت بیان می کند. نکته سوم آقای همایون این است که کودتای آمریکا و انگلیس برای مقابله با انقلاب کمونیستی در ایران واجب بود و سعی می کند روی ضد کمونیسم نیروهای ملی مذهبی انگشت بگذارد تا وجه اشتراک شاه و ملیون را یادآوری کند. وی می گوید، اگر کودتا نمی شد «ایران کمونیستی می شد. مصدق، کرنسکی ایران می شد.» (در سال ۱۹۱۷ کرنسکی، اولین حکومت بورژوازیبیرالی را پس از سرنگونی سلطنت تزار در روسیه تشکیل داد. حکومت کرنسکی چند ماه بیشتر دوام نیاورد و خیلی زود توده ها از وی روی برگرداننده و انقلاب سوسیالیستی رهبری نلین به پیروزی رسید). این استدلال جدید نیست. کودتایچیان با همین اعتقاد و تحلیل کودتا کردند. اما یک بحث همایون در جواب به این سوال است که چرا قدرتهای غربی حتا مصدق ضد کمونیست را نتوانستند تحمل کنند و وی را سرنگون کردند. وی می گوید، «بحث بر سر نیت نیست. بحث بر سر توان است.» این اشاره است به عدم توافق مصدق با شاه و ارتشیان و امپریالیستها مبنی بر سرکوب و قلع و قمع خونین حزب توده. آخرین نکته وی برای «دلجویی» است. وی از «زیاده رویهای» رژیم شاه در سرکوب مخالفین انتقاد می کند و می گوید سرکوب و شکنجه و اختناق سیاسی بعد از کودتای ۲۸ مرداد بد بود و به قربانیان رژیم شاه می گوید: هر دو تقصیر داشتیم! بیائید فراموش کنیم! (مجله تلاش سال سوم شماره ۱۴)

ملی مذهبی ها به مناسبت پنجاهمین سالگرد ۲۸ مرداد و صدمین سالگرد ۱۴ مرداد (انقلاب مشروطه) بیانیه ای به نام «بیانیه فعالان فرهنگی - سیاسی» صادر کرده اند. (برگرفته از سایت اینترنتی گویا) در این بیانیه علاوه بر نام ملی مذهبی ها (سحابی، پیمان، معین فر، یزدی و غیره) امضاء سران جبهه دوم خرداد جمهوری اسلامی هم دیده می شود (حجاریان، جلاتی، پور، سروش و غیره). این بیانیه یکبار دیگر بینش ملی مذهبی ها که مملو از اوهام نسبت به بدکارترین دشمنان مردم بوده و با حقوق پایه ای دموکراتیک اکثریت مردم کاملاً بیگانه است، را نشان می دهد. بیانیه «مسئولین نظام» را فرا می خواند که «زمینه مشارکت گسترده مردم و رقابت سالم نیروهای سیاسی را فراهم آورند و با رعایت حقوق همه افراد و گروه ها و احزابی که مایلند در چارچوب قانون اساسی فعالیت سیاسی داشته باشند و تضمین باز بودن دست منتخبان ملت برای تصویب طرح ها و لوایح به سود کشور و مردم آنگونه که خود تشخیص می دهند، امکان حضور میلیونی شهروندان را در حوزه های اخذ رای، همچون خرداد ۷۶ فراهم آورند، تا تغییر داوطلبانه رفتار مسئولان تغییر اجباری ساختار نظام را به آنان تحمیل نکند.» تقدس «قانون» برای این جماعت خدشه ناپذیر است حتا اگر قانونی مانند قانون اساسی جمهوری اسلامی باشد که نص صریح آن ضد آزادی و مساوات شهروندان این کشور است. عشق اینان به «قانون» به دلیل آنست که این قانون اساسی بینش این جریان را منعکس می کند. تنها با آن سیاستهایی اختلاف دارند که مانع از شرکت گروه آنان در قدرت است. بگذارید از دید هیچکس پنهان نماند که اینها تنها «رعایت حقوق» کسانی را که «مایلند در چارچوب قانون اساسی فعالیت سیاسی داشته باشند» لازم می دانند و نه بیش. در این بیانیه ملی مذهبی ها بخود حق میدهند که هدف

بقیه در صفحه بعد

ضمیمه ۲

نوعی از نگاه: مقاومت یا پیروزی

پیرامون تاثیرات شکست ۲۸ مرداد بر جنبش کمونیستی

شکستی که نهضت آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران بواسطه کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد متحمل شد تاثیرات انکار ناپذیری بر جنبش کمونیستی ایران از خود بجای گذاشت. آن شکست، تلخی و سرخوردگی زیادی ببار آورد. با این وصف، همراه با عوامل بین المللی دیگر، محرک حرکتی نوین در جنبش کمونیستی ایران بود. در آندوران، پرسشهای گزنده پاسخ می طلبیدند و نگاههای جستجوگر طالب راهی نوین بودند. برای بسیاری از جوانان انقلابی و مترقی که امید و آرزوی خود را درجبهه ملی می دیدند بطور جدی مشی مصالحه کارانه و سازشکارانه رهبران جبهه ملی زیر سؤال رفت؛ همزمان کمونیستها به جستجوی کشف علل و ریشه های رفرمیسم تاریخی حزب توده پرداختند.

برای اینکه ابهامات روشن شود و سئوالات پاسخ گیرد، زمان لازم بود. تقریباً دهسال بعد بسیاری از آن سئوالات پایه ای عمدتاً توسط جنبش بین المللی کمونیستی جواب گرفتند. همانطور که صحنه جهانی و عوامل بین المللی نقش تعیین کننده ای در شکل گیری کودتای ۲۸ مرداد داشتند، تنها یک جنبش بین المللی کمونیستی می توانست سرنخهای کلیدی جمعبندی صحیح از آن شکست را به دست دهد. مبارزه ای که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون علیه کمونیسم کاذب خروشچیفی و سازشکاری و مسالمت جوئی شوروی رویزیونیستی برانداخت زمینه مستحکمی را برای جمعبندی جدی و واقعی از آن شکست فراهم آورد.

جمعبندی هائی چون «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و نه از پارلمان و انتخابات و اینکه «خلق بدون داشتن ارتش خلق هیچ چیز ندارد» و قادر نیست از دستاوردهای مبارزاتی خود دفاع کند؛ بر دوره ۳۲ - ۲۰ و شکست ۲۸ مرداد پرتو افکندند و راهگشا شدند. جمعبندهائی که همراه بود با دلایل بقدرت رسیدن رویزیونیسم در شوروی، نقد پاره ای از اشتباهات رفیق استالین و افشای دلایل احیاء سرمایه داری در شوروی. این جمعبندها شادابی و طراوت را به کمونیسم بازگرداند. چنین تحول بزرگی در جنبش کمونیستی جهانی زمینه را برای تولد جنبش نوین کمونیستی در ایران فراهم کرد.

از آن پس نگاه بسیاری از جوانان مبارز و کمونیستهای انقلابی به راه چین جلب شد، راهی که قبلاً نیز توجه عناصر رادیکال و انقلابی درون

حزب توده (بویژه پس از کودتا درون سازمان جوانان) را بخود جلب کرده بود. (۱) درسگیری از شکست ۲۸ مرداد راه را برای قبول و اتکاء به نقطه عزیمت نوینی در جنبش کمونیستی بین المللی گشود. به این ترتیب برخی از کمونیستها توانستند امر بد یعنی شکست را به امر خوب یعنی یافتن راه صحیح بدل کنند. تجارب مبارزاتی سالهای ۴۲ - ۳۹ تاکیدی مجدد بر ضرورت دست زدن به انقلاب قهر آمیز بود. پس از آن نسلی انقلابی پدید آمد که دلاورانه نقد سلاح را جایگزین سلاح نقد کرد و تاریخ سه دهه بعد جنبش کمونیستی ایران را رقم زد.

اما واقعیت آن است که شکست ۲۸ مرداد کماکان بر ذهن و روح جنبش کمونیستی سنگینی می کرد و تأثیرات منفی آن به اشکال مختلفی خود را نشان می داد. به خاطر بی عملی حزب توده در آن مقطع پاره ای گرایشات درون جنبش کمونیستی نوین خود را بدهکار بورژوازی ملی (که دکتر مصدق نماینده آن بود) می دانستند. این مسئله همراه بود با حملات ایدئولوژیک - سیاسی گسترده ای که بورژوازی ملی در سطح جامعه علیه کمونیستها براه انداخته بود و هنوز هم ادامه دارد. واقعیت این است که در آن تند پیچ تاریخی جبهه ملی برهبری دکتر مصدق از نظر تزلزل و مماشات جوئی از حزب توده چیزی کم نداشت. با این تفاوت بزرگ که جبهه ملی علیرغم اینکه پاره ای از اهرمهای قدرت سیاسی را نیز در دست داشت حاضر به سازمان دادن مقاومت در مقابل کودتاچیان نبود. اما این هم واقعیتی است که هر زمان طبقه کارگر به وظایف سیاسی خود در زمینه رهبری مردم در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم بویژه در مقاطع مهم تاریخی عمل نکند دست گرایشات بورژوائی در میان مردم تقویت می شود. نیروهای انقلابی و کمونیستهای اصیل همواره و بدرستی حزب توده را به خاطر بی عملی در روزهای کودتا مورد سرزنش قرار داده اند. اما کمتر به این موضوع پرداختند که حزب توده برای شکست کودتا چه باید می کرد و چه می توانست بکند. امروزه در پرتو گذشت زمان و بدلیل در دست داشتن جمعبندهای صحیح از عملکرد جنبش کمونیستی بین المللی در آن دوره پیچیده تاریخ، با مشاهده تجارب انقلابی گوناگون در سطح ایران و جهان باید عمیق تر و صحیح تر از گذشته جمعبندی کنیم. طبعاً اسناد سیاسی و خاطرات بسیاری از بازیگران سیاسی آن مقطع - بویژه خاطرات رهبران حزب توده - این کار را آسان تر می کند. مسلماً نمی توان انتظار عمل انقلابی از حزبی داشت که به مدت ۱۲ سال در رفرمیسم غلت زده بود. (۲) از یک مشی و استراتژی رفرمیستی نمی توان انتظار تاکتیک انقلابی داشت. از سنگ جوجه به عمل نمی آید. کم بهائی به این مسئله کم بهائی به اهمیت خط ایدئولوژیک سیاسی در کسب آمادگی برای عکس العمل در دورانهای حاد مبارزه طبقاتی است. هنوز هم بسیاری از روشنفکران با ایده آلیزه کردن امکانات

«ملت ایران» از مشروطه تا کنون را این طور تعریف کنند: «تاریخ معاصر ایران به یک اعتبار تاریخ تلاش یک ملت به منظور اعمال حاکمیت قانون، محدود و پاسخگو کردن قدرت زمامداران... است». خیر و یک میلیون بار خیر! این تاریخ معاصر «ملت ایران» نیست بلکه فقط برنامه و تاریخ تلاش یک بخش از طبقه بورژوازی ایران است؛ این مرامنامه سازمان «نهضت آزادی» است. تاریخ تلاش طبقات زحمتکش و روشنفکران انقلابی ایران (که حیدر عموغلی ها و ستارخان ها از پیشاهنگانش بودند) تاریخ تلاش برای سرنگون کردن قانون ارتجاعی حاکم است و نه «اعمال» آن. ملی مذهبی های ایران آمل تنگی دارند و بسیار تلاش می کنند که تاریخ را هم در این تنگنا بچپانند. هنگامی که تاریخ مشروطه را تعریف می کنند، تنها «روشنگری علما و روشنفکران مخالف» را می بینند؛ در تاریخ آنان از انقلاب مشروطه، نه ستارخان و باقر خان و سوسیال دموکراتها موجودند و نه مبارزه مسلحانه آنان علیه نیروهای استبداد. و زمانی که از نقش «علما» (یعنی آخوندها) در مشروطیت صحبت می کنند یادشان می رود که بگویند اکثریت این علما «مشروع» می خواستند و نه «مشروطه» و بهمین جهت رهبران شیخ فضل الله نوری به دست توانای مردم به دار کشیده شد و مجازات رهبر «علما» در صد سال پیش ثابت کرد که ملت ایران آنطور که این بیانیه اصرار دارد «ملت مسلمان» نبوده و نیست و در اولین فرصتی که به کف آورده احساس باطنی خود را به صورت دراماتیک به نمایش در آورده است.

اینان در بیانیه خود می فرمایند: «درس دیگری که ملت ما از آن تجربه تلخ گرفت این بود که چگونگی خشونت ورزی و رفتار غیرقانونی در همه اشکال سرانجام در خدمت پایمال کردن منافع و مصالح ملی قرار می گیرد. مجموعه تحریک ها و اغتشاش های خیابانی، حادثه آفرینی ها، آدم ربائی ها و قتل ها، چه هنگامی که زیر پوشش سوسیالیسم و ضدیت با امپریالیسم صورت می گرفت و چه آنگاه که پوشش اسلامی و اصول گرایی به خود می داد و چه زمانی که با شعار ملیت گرایی به میدان می آمد، در خدمت تضعیف حاکمیت قانون و اقتدار دولت ملی قرار گرفته است.»

منظور اینان از «آدم ربائی و قتل و حادثه آفرینی زیر پوشش سوسیالیسم» کدام است؟ منظور بمبها و قتل هائی است که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد سازمان سیا به نام حزب توده انجام داد تا مصدق را از «خطر کمونیسم» بترساند و او را وادار به اعلام حکومت نظامی و خلوت کردن خیابانها کند، و آیت الله ها را برای انجام کودتا متحد کند. تمام این ماجرای پلید در اسناد محرمانه دولت آمریکا که در سال ۲۰۰۰ علنی شد، مستند شده است و با این وصف این ملی مذهبی ها مصرند که زیرجلگی آنرا به حزب توده (به سوسیالیسم) نسبت دهند. به این می گویند کساد و ورشکستگی عقیدتی و تاریخی و جریان ملیون که بعد از انقلاب تحت نام ملی مذهبی ها به فعالیت مشغول شدند، همواره اصلاح طلبی (یا حفظ نظام و اصلاح آن) را فضیلت خود می شمارند. این حتا اگر فضیلت باشد، فضیلتی است بورژوائی فئودالی که نه می خواهد و نه می تواند موفق به تغییرات بنیادین اجتماعی به نفع اکثریت مردم شود. خط مشی اینان بالاجبار به پیروزی مرتجعین منتهی می شود. مهمترین خصلت سیاست پیشروی تدریجی، مسالمت آمیز، شریک شدن در قدرت، به امید جناحی از درون نظام نشستن، دقیقاً در این است که دست آخر به شکست اصلاح طلبان و به مسلخ بردن مبارزین واقعی و پیروزی مرتجعین می انجامد. با این وصف، این جریان سیاسی از گذشته درس نمی گیرد. زیرا خواستگاه اقتصادی این تفکر را در او جاسازی کرده و حتا بهترین عناصرش نمی توانند از شر این دیدگاه خلاص شوند. مماشات اینها را بیش از هر جا در گرایششان به سهیم شدن در قدرت می توان دید. مصدق در حکومتی شرکت کرد که اهرمهای اصلی قدرت یعنی نیروهای نظامی دست دربار و قدرتهای بیگانه بود. از درجه دموکراتیسم مصدق همان بس که زندانیان سیاسی را نیز از زندان آزاد نکرد. صفر قهرمانی که چندی پیش درگذشت، پس از شکست نهضت آذربایجان و درست چند سال قبل از نخست وزیر شدن مصدق زندانی شد. اما مصدق حاضر به آزادی او و بسیاری از زندانیان سیاسی دیگر نشد. مصدق با مسلخ شدن کارگران در مقابل کودتائی که قریب الوقوع بود مقابله می کرد و با شوروی سوسیالیستی خصومت می ورزید.

جناح اسلامی جریان ملیون بدتر از همه شان است سازمان «نهضت آزادی» و بازرگان سمبلهای آنند. حتا پس از کودتای ۲۸ مرداد شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را بلند کردند. بعدها خادم خمینی شدند و حکومت اسلامی را برای روحانیت (یعنی برای همان کسانی که در کودتای ۲۸ مرداد دست داشتند) پایه گذاری کردند. با این وصف، با تحقیر از حکومت به بیرون رانده شدند. اما بازهم درس نمی گیرند و با همان کسانی که با تحقیر اینان را از حکومت بیرون ریختند ائتلاف کرده اند (منظور اتحاد ملی مذهبی ها با دوم خردادیهاست). اینها هنوز صحبت از حکومت اسلامی می کنند و هنوز قبول نمی کنند که ادغام دین و دولت (و اسلام سیاسی) یکی از بازمانده های عصر فئودالی است. در کل درک اینان از آزادی و استقلال کیفیتاً با آزادی و استقلال واقعی متفاوت است. منظورشان از آزادی این است که به خودشان در قدرت ارتجاعی حاکم جایی بدهند. منظورشان از استقلال، به اشکال صوری و ظاهری سیاسی و فرهنگی محدود می شود و مایلند که امپریالیستها از طرق غیر مستقیم سلطه سیاسی و اقتصادی خود را اعمال کنند و به حاکمان محلی صورت مستقل دهند. بطور مثال، اینان جمهوری اسلامی را یک رژیم مستقل از امپریالیسم می دانند. در حالیکه یک میلیون بند اقتصادی و سیاسی و طبقاتی جمهوری اسلامی را به سرمایه داری جهانی و قدرتهای امپریالیستی متصل می کند. دموکراسی اینان اقشار و طبقات تحتانی جامعه را حذف می کند و مخصوص «علما و روشنفکران» است. ملی مذهبی ها نه آزادی می توانند بدست آورند، نه استقلال، نه دموکراسی و نه عدالت اجتماعی. اینان حتا حق خود را نیز نمی توانند بگیرند چه برسد به حق ملت. و دقیقاً حلقه مرکزی شکست نهضت ضد امپریالیستی ضد ارتجاع در کودتای ۱۳۳۲ همین مساله است. کدام طبقه و کدام ایدئولوژی و مشی سیاسی باید در رهبری نهضت قرار گیرد تا آن را به پیروزی برساند؟ طبقه کارگر و حزب کمونیست آن، و اتخاذ مشی مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی تحت رهبری طبقه کارگر. تا زمانی که این شرط حاصل نشود، دور باطل مبارزه شکست؛ مبارزه شکست به مبارزه پیروزی تبدیل نتواند شد. ■

سازمان افسران حزب توده می گویند حزب توده با آنهمه امکانات اگر عمل می کرد می توانست کودتا را شکست دهد. (۳)

واقعیت این است که مقاومت در مقابل کودتا فقط خنثی کردن مشتکی اراذل و اوباش که روزهای کودتا در خیابان های تهران براه افتادند، نبود. هر گونه مقاومت در مقابل کودتا در آن شرایط خاص ملی و بین المللی به معنی آغاز یک جنگ داخلی بود. چرا که ارتش راحت دست از مقاومت بر نمی داشت. هر حرکت انقلابی با مقاومت نیروهای طرفدار سلطنت و روحانیت - دو ستون تاریخی ارتجاع در ایران - روبرو می شد. و مهمتر از همه اینکه امپریالیسم آمریکا و انگلیس براحتی دست از ایران نمی کشیدند و با تمام قوا پشت ارتش شاه بودند. در صورت بروز هرگونه ضعف و سستی از جانب ارتش شاه آنها به حمایت مستقیم و غیر مستقیم نظامی از آن می پرداختند. کما اینکه زمانی که ماموران سیا به بی جربزگی شاه و فرماندهان ارتش پی بردند خودشان مستقیماً رهبری و سازماندهی کودتا را در دست گرفتند. (۴) خلاصه اینکه مقاومت در مقابل کودتا مترادف بود با مقاومت در مقابل ارتش شاه و مهمتر از آن قوای امپریالیستی. امری که به ناگزیر بدل به یک جنگ داخلی تمام عیار می شد. جنگی که حزب توده بهیچوجه برای آن آمادگی نداشت. پیشبرد چنین جنگی نیازمند یک رهبری انقلابی با خطی صحیح بود که بدرستی دوستان و دشمنان انقلاب را تشخیص دهد و متحدین دور نزدیک خود را بشناسد. در جامعه آنزمان که حدود هفتاد و پنج درصد جمعیت روستائی بودند، سازمان دادن مقاومت توده ای به معنای کشاندن جنگ به عرصه روستاها بود. این شرط لازم برای سازمان دادن یک مقاومت پیروزمند بود. در آنروزها حتا اگر در تهران مقابل کودتاچیان مقاومت شده و پیروزی های موقت بدست می آمد، باید به آن بصورت پیش درآمدی بر آغاز جنگ خلق درازمدت مدت نگاه می شد.

حتی با فرض اینکه حزب توده یک حزب انقلابی بود و با اتکاء به مردم و سازمان افسری کودتا را به شکست می کشاند و امپریالیستها هم در آن مقطع عقب می نشستند و دوباره قدرت دکتر مصدق احیاء می شد، کماکان مسائل پایه ای آنزمان انقلاب ایران پاسخ نمی گرفت. بورژوازی ملی برهبری دکتر مصدق ناتوانتر و بی برنامه تر از آن بود که بتواند امورات اقتصادی و سیاسی جامعه را بچرخاند و در مقابل فشارهای گوناگون ارتجاع و امپریالیسم تاب بیاورد. بزودی و به ناگزیر دولت مصدق دچار بحران و فروپاشی می شد. بقول مهندس بازرگان کودتای ۲۸ مرداد آبروی مصدق را خرید زیرا وی هیچ برنامه اقتصادی نداشت.

منظور آنست که مقاومت کردن، چگونه مقاومت کردن، با چه روشها و تاکتیکهائی مقاومت کردن مستقیماً به این بر می گردد که هدف چیست، و برای دست یابی به آن چه نیروهائی را باید از مقابل برداشت و کدام نیروهای اجتماعی را به غلیان درآورد و برای این همه چه روشی را پیشه کرد. آیا

خواهان تغییرات قسمی و ناپایدار در وضع موجود بودند یا خواهان از میان رفتن نظم کهن و تغییرات اساسی و پایدار. به عبارتی صریحتر و روشنتر سؤال اساسی این بود که چه طبقه ای باید رهبری انقلاب را در دست بگیرد و سرانجام قدرت سیاسی را کسب کند. مقاومت پیروزمند در مقابل کودتا چه از نظر تاکتیکهای سیاسی - نظامی کوتاه مدت و چه از نظر استراتژی سیاسی - نظامی درازمدت مستقیماً به این سؤال اساسی گره خورده بود.

عدم مقاومت حزب توده در مقابل کودتا موجب شد که تقریباً هیچ زمینه ای برای بحث و جدل و جمعبندی هائی از این دست فراهم نیاید. اینجاست که بر جای گذاشتن میراث انقلابی اهمیت ایدئولوژیک - سیاسی و تاریخی خود را نشان می دهد. فرق است در پی یک مبارزه شکست خوردن یا بدون مبارزه شکست را قبول کردن؛ در سنگر نشستن و بدون شلیک گلوله ای تسلیم شدن یا در پی مقاومت شکست خوردن. فقدان چنین میراث انقلابی در مواجهه با کودتای ۲۸ مرداد تأثیرات روحی زیانباری بر کل مردم، طبقه کارگر و مشخصاً نسل آتی کمونیستها بجای گذاشت. درست است که نسل بعدی کمونیستهای انقلابی از آن شکست تاریخی درس گرفتند و نمی خواستند بگذارند چنین شکستهای تکرار شود. اما تأثیرات آن شکست بر روحیه و عمل کمونیستها آشکار بود. «مقاومت کردن یا نکردن» در مقابل ارتجاع و امپریالیسم (که همواره از نظر ایدئولوژیک، سیاسی امری بسیار مهم می باشد) همه چیز شد. این سؤال که چگونه باید به ورای مقاومت رفت و پیروز شد، مرکز توجه قرار نگرفت. این سؤال که چگونه دولت کهن را می توان در هم شکست و دولت نوین و انقلابی را بنیان نهاد، جواب نگرفت. از همینرو می توان گفت که پیروزی تحت الشعاع مقاومت قرار گرفت. جنبشها نام «جنبش مقاومت» بر خود نهادند و مساله پیشروی گام به گام برای مغلوب کردن نیروهای دشمن و کسب قدرت سیاسی، مساله اتخاذ یک مشی و استراتژی نظامی صحیح که بتواند طبقه کارگر و متحدینش را به این هدف برساند، در حاله ای از ابهام فرو رفت. نمونه فشرده و برجسته چنین عکس العملی در جنبش کمونیستی ایران پراتیک قیام سربداران در آمل بود. پس از خرداد ماه ۱۳۶۰ که جمهوری اسلامی با انجام یک کودتا می خواست تکلیف انقلاب ۶۰ - ۵۷ را یکسره کند، سربداران قهرمانانه پرچم مقاومت مسلحانه در مقابل کودتا و برای سرنگونی رژیم را برافراشتند. اتحادیه کمونیستهای ایران متعلق به نسلی بود که همواره نسل قبلی خود را به خاطر عدم مقاومت در مقابل کودتای ۲۸ مرداد سرزنش می کرد. قیامگران سربدار در آن تند پیچ تاریخی حاضر نبودند تجربه ۲۸ مرداد دوباره تکرار شود و کمونیستهای نسل بعدی از میراث مقاومت انقلابی محروم شوند. آنان با چنین روحیه انقلابی نیز عمل کردند. اما آن اندازه که آن رفقا به سازمان دادن مقاومت فکر کردند به چگونه پیروز شدن فکر نکردند؛ به استراتژی پیروزمند فکر نکردند. برای چنین امری قبل از هر چیز باید

استراتژی قیام شهری و کسب پیروزی سریع را کنار می گذاشتند و استراتژی جنگ درازمدت را برای سرنگونی جمهوری اسلامی اتخاذ می کردند که تنها ضامن پیروزی بود. (۵)

کمونیستها همواره باید به نبردهائی که سازمان می دهند با هدف کسب پیروزی نگاه کنند؛ راه و روش علمی و صحیح اتخاذ کنند که پیروزی تضمین شود. فرق است میان جنگیدن به قصد مقاومت با جنگیدن به قصد پیروز شدن. طبقه کارگر محکوم است که پیروز شود. این حکم تاریخ است و به اجرا گذاشتن آگاهانه چنین حکمی نیازمند خط و برنامه صحیح برای انقلاب کردن و اتخاذ استراتژی و تاکتیکهای صحیح منطبق بر واقعیات عینی مبارزه طبقاتی است. متأسفانه به دلیل شکستهای که بر جنبش کمونیستی بین المللی وارد آمد - که در راس آنها از دست دادن قدرت سیاسی طبقه کارگر در چین سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ و شوروی در سال ۱۹۵۶ قرار دارد - و همچنین شکستهای که جنبش کمونیستی ایران متحمل شد چنین روحیه ای تضعیف شد. جنبشهای انقلابی شکل و رنگ «مقاومت» به خود گرفتند. حال آنکه هر آنجائی که کمونیستهای انقلابی با روحیه جنگیدن به قصد پیروز شدن پا به میدان گذاشتند توانستند پیشروی کنند و به دستاوردهای تعیین کننده نائل آیند. در جهان امروز، کسب چنین روحیه ای تنها در گرو اتکاء به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است. ایدئولوژی که بدرستی و به طریق علمی راه تغییر جهان را نشان می دهد

منابع و توضیحات

۱ - پیروزی و دستاوردهای انقلاب چین نگاه برخی عناصر رادیکال و انقلابی حزب توده را قبل از شکست ۲۸ مرداد نیز به خود جلب کرده بود. نمونه چنین امری را در آندوران در ترجمه برخی آثار مائوتسه دون مانند دمکراسی نوین توسط برخی فعالین حزب توده، می توان مشاهده کرد. عده ای از کادرهای حزب توده از آن انشعاب کرده و برخی از سازمانهای جنبش نوین کمونیستی را بنیان گذاشتند. تأثیر پذیری کمونیستهای ایران از مائوتسه دون را حتا در نامه نگاری های مرتضی کیوان با احمد شاملو در زمینه هنر و ادبیات مردمی، می تواند دید (رجوع شود به کتاب مرتضی کیوان به کوشش شاهرخ مسکوب نشر کتاب نادر ۱۳۸۲)

۲- تا کنون در جنبش کمونیستی ایران در مورد اثبات رفرمیسم تاریخی حزب توده اسناد زیادی نگاشته شد. اما کمتر به عوامل تعیین کننده آن اشاره شده است. ریشه های ایدئولوژیک - سیاسی رفرمیسم حزب توده را باید اساساً در سیاست «جبهه متحد ضد فاشیستی» که کمیترن و شوروی برای جنبش بین المللی کمونیستی در مقابله با جنگ جهانی دوم جلو گذاشته بودند، جستجو کرد. این سیاست احزاب کمونیست را ملزم می کرد که به خاطر جنگ با آلمان هیتلری، مبارزه علیه امپریالیستهای متفق (انگلیس و آمریکا) را کنار بگذارند و با رژیمهای وابسته به آنها وارد ائتلاف شوند. این سیاست در رابطه با انقلاب ایران نتایج فاجعه باری بار آورد. به موجب این سیاست کمیترن با احیاء یا تاسیس مجدد حزب کمونیست ایران مخالفت کرد

بقیه در صفحه ۲۰

بولیوی: خیزش معدن چیان و دهقانان

از نشریه کارگر انقلابی - ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - ۲ نوامبر ۲۰۰۳

دره های آند برای مدت یکماه شاهد موج عظیم تلاطمات توده ای بود. خیزش توده ها با اعتصاب و ایجاد راه بندان در هفته آخر سپتامبر (اوتل مهر) و در سراسر بولیوی آغاز شد و یکماه بعد سیلاب مبارزه و مقاومت توده ای به لاپاز پایتخت کشور سرریز شد. توده ها با کاروانی مشتمل از اتوبوسها و کامیونها و بسیاری با پای پیاده و برای رویارویی با حکومت منفور و نیروهای نظامی به پایتخت آمدند. صفوف سازمان یافته معدن چیان از مناطق کوهستانی جنوب غربی کشور می آمدند. دهقانان فقیر در دستجات عظیم از مناطق شمالی که منطقه کشت گیاه کوکا است، می آمدند. جمعیت عظیمی از مردم حلیی آبادهای اطراف لاپاز به کارگران و دهقانان پیوستند. رانندگان تاکسی و ماشین باریها، نانوایا، کارکنان بیمارستانها و شمار بزرگی از معلمین نیز به صفوف جنبش وارد شدند. دهها هزار نفر علیه رئیس جمهور منفور (پرزیدنت سانچز) که یک میلیون و مالک بزرگ معدن بولیوی است، شعار میدادند. سانچز معروف به اینست که کشور را به حراج کمپانیهای خارجی گذاشته و اسپانیولی را با لهجه آمریکائی صحبت میکند. در خیابانهای لاپاز شعار «سانچز دیکتاتور، به واشنگتن برگرد» طنین انداز بود.

بولیوی فقیرترین کشور آمریکای جنوبی است. اهالی بومی برای قرنها برده بوده و بی اغراق همیشه در شرایط بردگی بسر برده اند. برای اینکه ثروت بیشتری به جیب استثمارگران و سرمایه داران سراریز شود، توده ها را به اعماق زمین فرستادند تا نقره و طلا و قلع را از دل آن بیرون کشند و خودشان همانجا زیر آوار دفن شوند.

یک بخش کوچک طبقه ثروتمند که ۴ و نیم درصد اهالی را تشکیل میدهد مالک ۷۰ درصد زمینهای کشاورزی و منجمله زمینهای آبیاری شده است در حالیکه دهقانان در زیر بار کمرشکن کار روی زمینهای نامرغوب کوهستانی خرد میشوند. اقتصاد کشور در تمامی جوانب تحت سلطه امپریالیستهای خارجی است و زمانی که قیمتها در بازار سرمایه داری جهانی پائین می افتد، توده ها با رنج و مشقت و گرسنگی بیشتری مواجه میشوند.

طی سالیان قبل مبارزه ای علیه «خصوصی سازی» ها که در دیگر کشورهای جهان سوم نیز جریان داشت، در بولیوی براه افتاد. دولت، کمپانیهای ملی شده را که مدیریت معادن نفت و گاز و سرویس تلفن و راه آهن را در اختیار داشتند، بفروش رساند. سه سال قبل جریان «خصوصی سازی» منجر به یک درگیری بزرگ در بولیوی شد. یک بنگاه نظامی آمریکائی بروی شبکه آب رسانی شهرهای

بزرگ بولیوی چنگ انداخت و بهای آب بطور سرسام آور بالا رفت. توده وسیعی از مردم حتا از دسترسی به آب آشامیدنی محروم شدند. همراه با این، طبق فرمان حکومت آمریکا «کارزار ریشه کن کردن کوکا» براه افتاد که آماج آن کشتکاران فقیر منطقه شمالی کشور بود. ۹۰ درصد محصول کوکای دهقانان نابود شد و چون آنها دیگر چیزی برای گذران زندگی نداشتند در فقر و فلاکت بی حساب افتادند.

متوسط دستمز در بولیوی روزی ۲ دلار است. فقیرترین بخش توده ها تنها ۴ درصد از درآمد ملی را بخود اختصاص میدهند و ثروتمندترین بخش که اقلیت ممتاز را تشکیل میدهند بیش از ۵۵ درصد درآمد ملی را بجیب میزنند. یک سوم مردم در شرایط فقر مفرط بسر میبرند و همیشه گرسنه اند. بطور خلاصه، هزاران دلیل بیا خیزی توده ها وجود داشت.

گاز متعلق به کیست؟ آینده متعلق به کیست؟

در میانه ماه سپتامبر (شهریور) حکومت اعلامیه ای مبنی بر پروژه فروش گاز طبیعی به کمپانیهای خارجی صادر کرد. این اقدام خشم عموم را برانگیخت. پرزیدنت سانچز این پروژه را «نعمت الهی» خواند. «خدای» او کمپانیهای بزرگ نفتی و بانکها هستند. توده ها در بولیوی اغلب فاقد وسایل مدرن برای پخت و پز و حتا فاقد چراغ برق در خانه هایشان هستند. اما منابع انرژی تازه کشف شده در کشور، بسرعت و از طریق لوله های چندین بیلیون دلاری به سمت سواحل شیلی، از آنجا بسمت مکزیک و در انتها به کالیفرنیا سرازیر میشود.

حالا یکبار دیگر قرار بود ثروتهای کشور توسط امپریالیستها و مشتی دست نشاندگان آنها بغارت برود. یکبار دیگر قرار بود پنجه های سرمایه داری خارجی بر حلقوم مردم و بر زندگی آتی شان چنگ بیندازد. یک کمپانی چندملیتی متشکل از «رئسپول» اسپانیا و شرکت نفت و گاز بریتانیا کنترل بر پروژه لوله کشی گاز را برعهده گرفت و امپریالیسم آمریکا بر بازار گاز و تعیین قیمتها کنترل داشت.

در آخر سپتامر معدن چیان و روستائیان اعلام اعتصاب عمومی کردند، جاده هائی که بطرف لاپاز میرفت را بلوک بندی کردند تا از ارسال گاز طبیعی کشور ممانعت کنند. آنها علیه حکومت طرفدار امپریالیسم و رئیس جمهور منفور سانچز، بیانیه ها صادر کردند.

رویارویی با قوای حکومتی

«آنان ما را مثل حیوان می کشند. آنان ما را با هوایما و هلی کوپتر و تانک محاصره کردند. حتا حیوانات را اینطور به قتل میرسانند. در اینجا کودکان بودند با این وصف آنها برای دستگیری رهبران به خانه های مردم هجوم بردند. نگاه کنید به جای گلوله ها»

(از زبان یک زن سرخپوست در شهر ال آلتو)

طبقه حاکمه بولیوی برای درهم شکستن اعتصاب معدن چیان و راه بندان، ارتش فرستاد. در روستای «واریستا» دهقانان تصمیم گرفتند تا از باریکاردهای خود بهر طریق ممکن دفاع کنند. در یک نبرد بسیار خشن، نیروهای ارتش ۵ دهقان را به قتل رساندند. دو روز بعد کلیسای کاتولیک سعی کرد تا فراخوان صلح عمومی را بدهد. اما مردم اینرا نمی خواستند. در سراسر کشور امواج نوین مقاومت، راه بندان، اعتراض و اعتصاب براه افتاد. در ماه اکتبر شهر «ال آلتو» که یک شهر فقیر صنعتی است و ۷۵۰۰۰۰ هزار نفر جمعیت دارد، به مرکز توفانی مبارزه بدل شد. «ال آلتو» یک شهر رادیکال است. این شهر در دهه های قبل که بر طبق رفرمهای «نتولیبرالی» معادن را یکی یکی بستند، سریعاً گسترش یافت. کارگران جوان بیکار شده از نواحی معدنی اطراف و در جستجوی کار به این شهر آمدند. راه بندان در «ال آلتو» برای چندین روز مانع عبور تانکرهای گازوئیل شد.

«ال آلتو»، تحت کنترل کمیته های محلی مختلف است. بسیاری از آنها در ارتباط با تردیونیون ها یا آشیزخانه های محلی قرار دارند و دارای شبکه در میان توده های سرخپوست «آیامارا» هستند. ارتش مانند یک متجاوز نفرت انگیز وارد این شهر شد. تانکهای ارتش مستقیماً بسمت محله های کارگر نشین شهر یورش برده و اعتراض کنندگان را به گلوله بستند. روزهای حاد و پر تنش از جنگهای خیابانی آغاز شد. توده ها با هرچه در دست داشتند می جنگیدند. با چوب، با سنگ، با قلاب سنگ و غیره. ایستگاههای پلیس به آتش کشیده شد. هزاران معدن چی رزمنده از بزرگترین معدن قلع جهان در «هونایای»، به مقامات تردیونیون پشت کرده و به رزمندگان نبردهای خیابانی در لاپاز پیوستند. همزمان رفقای آنان در «هونایای»، معدن متعلق به رئیس جمهور سانچز را به اشغال در آوردند.

در روزهای ۱۲ و ۱۳ اکتبر در یک رشته کشتهای خونین، حداقل ۵۰ پرولتر به قتل رسیدند. یک سرباز که حاضر نشد بروی مردم آتش بگشاید بخاطر نافرمانی از فرمانده مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

جوخه های مرگ وابسته به حکومت حمله به دفاتر مطبوعات را آغاز کردند. مردان نقابدار به دو دفتر روزنامه حمله برده و به چندین ایستگاه رادیویی مردمی بمب انداختند. یکی از نشریاتی که آماج حمله قرار گرفت، مجله هفتگی «پولسو» بود. این مجله خبر داده بود که یک تیم ۴ نفره از مقامات بالای آمریکائی برای هدایت صحنه از پشت و هماهنگی عملیات با ارتش و حکومت، راهی بولیوی شده اند. گزارشاتی حاکی از به دار کشیدن رهبران محلی توسط تیمهای آدمکش حکومت، منتشر شده است.

پرزیدنت سانچز در گفتگویی با شبکه خبری سی ان ان مدعی شد که خیزش توده های بولیوی، یک عملیات براندازی است و کار «خارجی» ها و «تروریست» ها است. او حزب کمونیست پرو و گروههای مسلح کلمبیائی و ان جی او ها (سازمان

به او «فضای تنفس» داد. به توده ها گفته شد که بخانه بروید و صبر کنید. کارلوس مسا پروژه لوله های گازرسانی را ملغی نکرد. او گفت که قویا اعتقاد دارد که گاز طبیعی کشور باید صادر شود. او اپوزیسیون ضد این پروژه را متهم به داشتن «مواضع رادیکالی که راست و دروغ را کنار هم میچینند» کرد. مسا همچنین به خواسته دهقانان برای انجام یک اصلاحات ارضی رادیکال وقعی نگذاشت. او از کارزار آمریکا علیه کشتکاران کوکا حمایت میکند. به یک کلام: تنها خواسته ای که توده ها در آن برنده شدند رفتن سانچز بود. مالکان ثروتمند، قشر فاسد رهبران بولیوی و امپریالیستهای خارجی هنوز در قدرند. ارتش بولیوی که جوی خون براه انداخت، شکست نخورده و آماده است که در صورتی که آمریکا برای سرکوب توده ها نیاز به یک دیکتاتوری نظامی داشته باشد، سیلاب خون راه بیندازد. و بسیاری از توده ها اینها را خوب فهمیده اند. بولیوی در تاریخ خود بارها و بارها شاهد این قبیل تغییر رژیم ها بوده است. کاخ

ریاست جمهوری در بولیوی به قصر سوخته معروف است. چرا که بارها بواسطه دعوای درون طبقه حاکمه بولیوی سوزانده شد.

خشم و قدرت و آتش نهفته در جنبش توده های بولیوی، حیرت انگیز بود. توده ها آشکارا پتانسل عظیمی را برای یک جنبش انقلابی با هدف کسب قدرت دولتی و ایجاد یک جامعه نوین بنمایش گذاشتند. جامعه ای که در آن مصایب و مشکلات عمیق توده ها بطور واقعی حل شود. یک گزارش میگوید که پیش از سرنگونی پرزیدنت سانچز، کارگران و دهقانانی که در لاپاز اجتماع کرده بودند شعار میدادند

که: «حالا وقت جنگ داخلی است». بحثهای بسیاری بر سر اینکه چگونه مردم میتوانند قدرت را بدست خود بگیرند و از شر ستمگران خلاص شوند، در میان مردم جریان داشت. تا هم اکنون جنبش تحت کنترل رهبران رفرمیست اتحادیه های کارگری و سیاستمداران انتخابی بوده که استراتژی آنان صرفا فشار آوردن بر طبقه حاکمه و امپریالیستها برای انجام برخی تغییرات می باشد. این مبارزه عظیم، توده ها را عمیقا تحت تاثیر قرار داده و آنان را نسبت به سیاست کشور بسیار حساستر و آگاهتر ساخته است. مبارزه و فداکاری کارگران و دهقانان بولیوی یک اوضاع مساعد نوین در بولیوی بوجود آورده که کل این منطقه را تحت تاثیر قرار میدهد. امروز، هم توده های خلق و هم ستمگران این مبارزه را جمع بندی میکنند و برای حرکتی آتی نقشه میریزند. ■

وحدت بولیوی» میخواهد انجام دهد! اما دیگر برای این بازیها و مانورهای خیلی دیر بود. مردم یکپارچه میخواستند که قاتل گورش را گم کند.

نمایش قدرت و تغییر رژیم

«معدن چی ها می آیند. آنان از آل آلتو می گذرند. چهره های آنان نشان میدهد که از اعماق معدن آمده اند. با کلاه های فلزی شان، لوله های دینامیت در دستانشان و برگهای کوکا و پتوهایشان. «سانچز کثیف، معدن چی ها می آیند!» صدای انفجار دینامیت هایشان را زودتر از اینکه خود آنان را ببینی می شنوی. توده ها به استقبال آنها رفتند، با آنان آواز خواندند و آنها را در آغوش کشیدند و چیزی برای نوشیدن به آنان هدیه کردند» (یک شاهد عینی)

در روز ۱۵ اکتبر مقامات حکومت درون قصرهایشان در لاپاز و تحت حمایت دیوارهای آهنی تانکها و نیروهای نظامی لانه کرده بودند. مردم خیابانهای شهر را با انواع و اقسام وسایل بند آورده بودند تا مانع عبور و مرور تانکها شوند. بخشهای دیگر پایتخت در دست جنبش اپوزیسیون بود. فدراسیون تریدیونیون فراخوان یک «اجلاس

های غیر دولتی» را متهم کرد که پشت خیزش مردم بولیوی بوده اند. در روز ۱۳ اکتبر، وقتی کارگران بولیوی کشتار میشدند، مشاور امنیت ملی آمریکا کوندالوزا رایس، اعلام کرد که کاخ سفید از «حق دمکراتیک سانچز» حمایت میکند. سر فرماندهی ارتش بولیوی محتوای این پیام را فهمید و سریعا از سانچز حمایت کرد. معنای اینکار این بود که آنان حاضر به قبول هر اقدامی از جانب آمریکا هستند. کشتار وحشیانه توده ها توسط نیروهای ارتش و اعلام حمایت آمریکا، خشم و مبارزه مردم را افزایش داد. اعتصاب عمومی وارد سومین هفته شد و مناطق جدیدی از کشور را در بر گرفت.

در متینگهای وسیع توده ای، علیرغم خواسته رهبران محافظه کار تصمیم به راهپیمایی بسوی پایتخت گرفته شد. در روز ۱۳ اکتبر جمعیت عظیمی از توده ها از شهر «آل آلتو» بسمت پایتخت مارش رفتند. آنها در میدان اصلی پایتخت مورد استقبال توده های فقیر قرار گرفتند. نبردهای خیابانی شدت گرفت و هزاران نفر برای در دست گرفتن کنترل شهر وارد جنگ با ارتش و پلیس شدند. بیش از ۲۵ نفر از توده ها به قتل رسیدند.

رئیس جمهور منفور و قاتل از ترس اعلام کرد که پروژه گاز را بلوک کرده است. این «گذشت و عزت نفس» بسیار دیر و بسیار کم بود. توده ها به این نتیجه رسیدند که محتملا در آستانه سرنگونی سانچز هستند.

در روز ۱۴ اکتبر، مردم برای عزاداری و دفن جانباختگان این مبارزه مارش رفتند. برخی ناظرین میگویند این مارش بزرگترین واقعه تاریخ بولیوی بوده است. توده ها شجاعانه شعار «سانچز قاتل» را فریاد زدند و هزاران هزار نفر جان خود را کف دست گذاشته و به صفوف اول مبارزه پیوستند. آنان خواستار استعفای رئیس جمهور و الغای قرارداد اسارتبار گاز با امپریالیستها بودند. توده ها آشکارا نیاز خود به

تغییرات رادیکال در کشور را اعلام میکردند. ستونهای تازه ای از دهقانان منطقه «اکاچای» و کشتکاران کوکا از منطقه «یونگای» بسمت پایتخت آمدند. بسیاری از مردم برای رسیدن به لاپاز باید کوهستانها را زیرپا میگذاشتند. در ۱۵ اکتبر هزاران معدن چی در منطقه «هوآنای»، صدها کیلومتر دورتر از لاپاز مورد حمله ارتش قرار گرفتند. معدن چیان دینامیت در دست با تانکهای ارتش مقابله میکردند. پلیس انبار مواد غذایی معدن چیان را به آتش کشید و حداقل سه کارگر کشته شدند.

پرزیدنت سانچز به امید اینکه فضایی برای تنفس خویش فراهم کند اعلام کرد که میخواهد یک رفراندوم سراسری را بمنظور مشورت بروی صادرات گاز براه اندازد و یک شورای قانونگذار جدید را سازمان دهد. (انگار نه انگار که زیر فشار خشم توده ها و از ترس مجبور به این حرفها شده است). وی گفت که اینکارها را بخاطر «تحکیم دمکراسی و



عمومی» را داد که مجمع سنتی توده ها در دوران استعمار بود. اینطور برآورد میشد که صدها هزار نفر بسوی پایتخت بیایند. سفیر آمریکا در بولیوی، «دیوید گرین لی»، با «کارلوس مسا» معاون رئیس جمهور ملاقات کرد. فوراً اعلام شد که سانچز استعفا داده و مسا رئیس جمهور جدید است. همان موقع سانچز در هواپیمایی بسوی میامی پرواز می کرد فرماندهی جنوبی ارتش آمریکا اعلام داشت که یک تیم ویژه مشورتی برای سر و سامان دادن به «اوضاع امنیتی» بولیوی در راهست. این قبیل تیم ها که معمولا تیم های مشورتی نامیده میشوند در مواقعی که آمریکا احساس میکند نیاز به یک کودتای نظامی هست، وارد صحنه میشوند.

رهبران رفرم اعلام پیروزی کردند. رئیس اتحادیه کارگری سرنگونی سانچز را یک «انقلاب اجتماعی» خواند. رئیس کشتکاران کوکا اعلام کرد که برای اینکه کارلوس مسا وعده هایش را عملی کند، باید

جهنمی که آمریکا برای مردم افغانستان ساخته

با گذشته بیش از دو سال از اشغال افغانستان ضروری است به جهنمی که امپریالیستهای آمریکائی، انگلیسی و متحدین آنها برای مردم افغانستان بوجود آورده اند، نگاهی بیندازیم و ریشه های وضع موجود را بشکافیم.

بی ثباتی در افغانستان ساخته و پرداخته امپریالیستها

عملیات گروه های مسلح بر ضد دولت افغانستان و نیروهای اشغالگر و کارکنان موسسات بین المللی، شدت گرفته و بر مشکلات دولت دست نشانده کرزای افزوده است. این حملات، که بویژه پس از اشغال عراق توسط آمریکا و انگلیس، شدت گرفته به طالبان نسبت داده می شود. طالبان با استفاده از اوضاع بین المللی و ناراضیاتی روزافزون توده ها که شاهد هیچ تغییر مثبتی از زمان اشغال افغانستان نبوده اند، فعالیت‌های خود را افزایش داده اند. برخی عملیات مسلحانه طالبان در گروه های بزرگ چند صد نفره انجام می شود. این وضع دولت را به وحشت انداخته است. آمریکائی ها که تبلیغ می کردند با سلاحهای تکنیک بالایشان می توانند موش را در سوراخش بزنند، قادر به مقابله با این عملیات نیستند. در اواخر مرداد ماه (اوت) عملیاتی با شرکت ۱۰۰۰ سرباز افغانستانی و ۶۰۰ سرباز آمریکائی انجام شد که طی آن نیروهای طالبان را به محاصره درآوردند. اما طالبان پس از چند روز خط محاصره را شکسته و علیرغم تحمل تلفاتی اکثرا جان سالم در بردند. در جنگهای اواخر ماه اوت در کمتر از دو هفته ۴ سرباز آمریکائی کشته شدند. این مسئله حاکی از آن است که طالبان و نیروهای متحد آنها (مانند حکمتیار) توانسته اند دوسال پس از سرنگونی، خود را بازسازی کنند و با دسته هائی مرکب از چند صد نفر حملات خود را بخصوص در نقاط جنوبی و شرقی افغانستان علیه نیروهای دولتی و خارجی افزایش دهند.

اوضاع در عرصه های دیگر برای دولت دست نشانده بهتر از این نیست. دولت کرزای در خارج از کابل هیچ قدرتی ندارد. بیرون از کابل قدرت دست جنگ سالاران مختلف است که در ظاهر با دولت مرکزی متحدند اما در واقعیت هر یک جداگانه با آمریکا قراردادی دارند و هر یک گوشه ای از کشور را گرفته و حکمرانی می کنند. حتا مالیات های اخذ شده از مردم و همچنین مالیات کالاهای وارداتی از مرزهای ایران و پاکستان را به دولت مرکزی نمی دهند و دست خود نگاه می دارند. جنگ سالاران با هم جنگ می کنند، از هم اسیر می گیرند، در مناطق خود قوانین خود را وضع می کنند، و مناسبات و روابط خاص خود را با قدرتهای خارجی مختلف یا با جنگ سالاران دیگر دارند.

کابل با پشتونه نیروهای امپریالیستی که موسوم به آی آ اس اف (نیروهای بین المللی حافظ امنیت) می باشد در دست دولت مرکزی مانده است. البته با مشکلات زیاد. تا بحال چند تن از مقامات عالیتره دولت از جمله چند وزیر ترور شده اند. به جان کرزای چند بار سوء قصد شده است. شاید در جهان هیچ مقامی به اندازه کرزای حفاظ امنیتی ندارد. سربازان آمریکائی و نیروهای حافظ امنیت بارها مورد حمله قرار گرفته و کشته داده اند. در ماه ژوئن گذشته چند سرباز آلمانی کشته شدند.

ادامه جنگ قدرت در درون دولت کرزای، ناتوانی دولت در کنترل مناطق خارج از کابل، ادامه یابی جنگ نشان می دهد که افغانستان کماکان نامن مانده است. توده ها که در زمان طالبان تحت فشار بودند حالا مجبورند نیروهای ارتجاعی مختلف یعنی جنگ سالاران متعدد و سربازان ظالم آنها، باندهای تبه کار و دزد، و ارتشهای امپریالیستی و یک دولت ناتوان را تحمل کنند. طالبان هم بازگشته اند و از سرکوب مردم غفلت نمی کنند. بیکاری، بی خانمانی، بی زمینی، بی آبی، عدم امکانات بهداشتی و پزشکی، عدم امنیت، اینها هدایای اشغالگران برای مردم افغانستان است. هیچ چیز غیر از فقر و فلاکت و سختی برای این مردم نمانده است. این است کالای «ساخت آمریکا».

محافل امپریالیستی، سعی می کنند این وضع نابسامان و بی ثباتی افغانستان را به گردن جنگ سالاران داخلی اندازند. حال آنکه جنگ سالاران افغانستان چیزی جز مهره های حقیر و عوامل مزد بگیر قدرتهای امپریالیستی مختلف و دولت های مرتجع منطقه نیستند.

حدود دو قرن است که افغانستان محل تاخت و تاز و تالانگری قدرتهای بزرگ استعماری و امپریالیستی و دست نشانندگان آنهاست. مرز میان آسیای میانه (که تاریخا تحت تسلط روسیه تزاری بود) و آسیای جنوبی (که تاریخا تحت تسلط استعمار انگلیس و سپس آمریکا بود) از افغانستان می گذرد. برای استعمار انگلیس، افغانستان به منزله دروازه ورود به آسیای میانه و برای روسها دروازه ورود به جنوب آسیا و آبهای آزاد بوده است. این مسئله به افغانستان اهمیت سوق الجیشی خاص بخشیده و آنجا را به میدان تخاصمات و رقابتهای قدرتهای بزرگ تبدیل کرده است. در نتیجه در دو قرن گذشته، قدرتهای بزرگ استعماری و امپریالیستی و دست نشانندگان آنها به تجاوز و مداخله در افغانستان پرداخته اند. در سالهای واپسین قرن ۲۰ افغانستان یک محور مهم رقابت های امپریالیستهای غربی به رهبری آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی بود. این رقابت ها برای توده های مردم افغانستان بسیار گران تمام شده است. چندین نسل از این مردم در میان آتش سلاح ارتش های ارتجاعی و دست نشانندگان بومی شان گرفتار بوده اند و متأسفانه هنوز نتوانسته اند جنگ خود را برای نابود کردن همه این مرتجعین و حاکم شدن بر سرنوشت خود بیازانند. تنها در دوره ای که شوروی یک کشور سوسیالیستی بود (یعنی شوروی تحت رهبری لنین و استالین در فاصله

سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۳) افغانستان از جانب همسایه شمالی خود آزار نمی دید. چرا که سیاست دولت سوسیالیستی شوروی، سلطه بر کشورهای دیگر نبود. بنابراین مسئول وضعیت کنونی و جهنمی که برای توده ها ساخته شده است فقط امپریالیستها و مرتجعین بومی و دولت‌های ارتجاعی منطقه اند. پس از ۱۱ سپتامبر، امپریالیسم آمریکا بهانه لازم را بدست آورد تا با اشغال افغانستان راه دست اندازی به آسیای میانه و بهره برداری از مخازن نفت و گاز طبیعی تازه کشف شده آنجا را برای خود هموار کند. اما روند حوادث نشان داده مسایل پیچیده تر از آن است که طبقه حاکمه آمریکا تصور می کرد.

روسیه همچنان آسیای میانه را در دایره سلطه خود می داند و افغانستان را حیاط خلوت خود بحساب می آورد. بنابراین نمی تواند پیشروی های امپریالیسم آمریکا بطرف مناطق تحت تسلط خود را تحمل کند. در نتیجه، نیروهای افغانستانی نزدیک به خود را تقویت می کند. گفته می شود ژنرال قاسم فهیم وزیر دفاع کرزای و بسیاری از افراد پر نفوذ حزب جمعیت اسلامی (یکی از احزاب ائتلاف شمال که تحت رهبری احمد شاه مسعود، ربانی و فهیم بود) با روسیه روابط بسیار نزدیک دارند. و اخیرا این حزب ۴۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی از روسیه خریداری کرده است که طبق قرار داد، روسیه هلی کوپترهای حمل و نقل و جنگی و لوازم یدکی را مستقیما به وزارت ژنرال فهیم می دهد و نه به ارتش دولت کرزای.

امپریالیستهای اروپائی (آلمان و فرانسه) نیز مشتاقند که نفوذ خود را در افغانستان افزایش دهند. آنها از سالها پیش مناسباتی را با برخی از جناح ها و نیروهای مخالف طالبان برقرار کرده بودند. فرانسه بطور مشخص با احمد شاه مسعود و حزب جمعیت اسلامی روابط نزدیک داشته است. بعد از اشغال افغانستان کشورهای اروپائی تحت پرچم سازمان ملل و به قصد کنترل کابل، نیروی نظامی به افغانستان فرستادند. تیرگی روابط بین آمریکا و متحدین اروپائیش از همان ابتدا پنجم می خورد. آمریکا و انگلیس به سختی تلاش می کنند تا نقش قدرتهای دیگر را محدود کنند. ولی بعد از ناکامی در ایجاد ثبات در افغانستان مجبور به عقب نشینی در مقابل قدرتهای اروپائی شده اند و با گسترش نیروهای آنها به ورای کابل موافقت کرده اند. البته این بدان معنا نیست که مشکل بی ثباتی و ناامنی حل خواهد شد. شاید بدتر هم بشود. علاوه بر این نیروهای ارتجاعی منطقه نیز به مداخلات خود در افغانستان ادامه می دهند. پاکستان در صدر این ها قرار دارد. در گذشته، ارتش پاکستان با اشاره آمریکا به شکل گیری و تقویت طالبان دست زد. و گفته می شود که امروز به بازسازی آن یاری می رساند. پاکستان از اینکه قدرت کامل بدست جمعیت اسلامی بیفتد بسیار هراسناک است. زیرا ممکن است در چنین حالتی افغانستان مدعی برخی سرزمین ها شود که در جنگهای قرن ۱۹ استعمار انگلیس از افغانستان کنده و به پاکستان ملحق کرده بود.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی به اسماعیل خان جنگ سالار مرتجع منطقه هرات کمکهای نظامی می کند. مقادیر عظیمی کالاهای ایرانی همراه با قوانین و رسوم ارتجاعی جمهوری اسلامی وارد این منطقه می شود. جمهوری اسلامی سعی می کند از شیعه بودن مردم هزاره جات برای نفوذ در آنجا استفاده کند. جمهوری اسلامی برخی از نوکران هزاره ای نیز برای خود خریده است. مشخصا گروه های اسلامی مثل سپاه محمد و سپاه قدس را در این منطقه بخصوص در بامیان و غزنی تعلیم داده و تامین می کند. جمهوری اسلامی با جمعیت اسلامی هم روابطه حسنه دارد.

هند که سودای تبدیل شدن به بزرگترین قدرت منطقه ای را در سر دارد سعی کرده با نفوذ در جمعیت اسلامی برای خود جای پائی در افغانستان باز کند. از این طریق هند می تواند تهدیدات خود علیه پاکستان را افزایش دهد. ترکیه و ازبکستان نیز علاقه زیادی دارند تا حمایت خود از ژنرال دوستم که از جنگ سالاران منطقه ازبک است (حزب جنبش اسلامی که بخشی از ائتلاف شمال است) از سر گیرند و او را در جنگ قدرت که در افغانستان جریان دارد تقویت کنند.

این واقعیات نشان می دهد که جنگ سالاران که پیوسته از جانب قدرتهای اشغالگر و رسانه های غربی و یا دولت کرزای بعنوان عاملان بی ثباتی و ناامنی افغانستان معرفی می شوند فقط مهره های کوچک و رذل یک «بازی بزرگ» اند که توسط قدرتهای بزرگ پیش برده می شود. دولتهای ارتجاعی منطقه که در امور افغانستان دخالت می کنند (مثل جمهوری اسلامی) مهره های بزرگتر این بازی اند. «بازی بزرگ» واژه ای است که از زمان آغاز جنگهای افغانستان در قرن ۱۹ به رقابتهای میان استعمار انگلیس و روس بر سر نفوذ در آسیای میانه اطلاق می شد و میدان اصلی این بازی عمدتا افغانستان بوده است. اکنون بسیاری بر این عقیده اند که تخاصمات کنونی امپریالیستی عمدتا از همان ماهیت برخوردار است و همان اهداف را دنبال میکند، اما در ابعاد بسیار بزرگتر و خطرناکتر.

بنابراین در بازی کنونی بازیگران اصلی قدرتهای بزرگند. یعنی عمدتا آمریکا و دیگر امپریالیستهای که نیروهایشان را به آنجا فرستاده اند. امپریالیسم روس با وجود آنکه نیروئی اعزام نکرده است اما با توجه به سابقه طولانی اش در بازی های بزرگ و همچنین با توجه به میزان نفوذش در طبقات ارتجاعی افغانستان و منافی که در آن دارد، یکی از بازیگران اصلی است.

منشا و منبع بی ثباتی در افغانستان این است. تاریخ افغانستان ثابت کرده است که قدرتهای متجاوز و اشغالگر هرگز نتوانسته اند یک دولت دست نشانده با ثبات که عمری طولانی داشته باشد، ایجاد کنند. امپریالیستها همواره با اتکاء به عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین نیروهای فئودالی و عشیرتی و جنگ سالاران عمل کرده اند. مردم افغانستان از این جهنم بیرون نخواهند آمد مگر اینکه خودشان قدرت را بدست گیرند. برای این

باید امپریالیستهای اشغالگر را بیرون برانند و مرتجعین داخلی را از هر قماشی که هستند سرنگون کنند. ■

بقیه از صفحه ۷ شکوفه های دنیای...

قلم کار کمک کرد حزب دل زنها را که روزی چند ساعت برای آوردن آب از سرچشمه راه می رفتند، بدست بیاورد.

ساختن مدارس و پیکار با بیسوادی هم از کارهای دیگر حزب است. سعی می شود در هر ده یک مدرسه ساخته شود که دیگر بچه ها مجبور نباشند برای درس خواندن به دهات بزرگتر بروند. من وقتی بچه بودم روزی دو سه ساعت با بقیه بچه ها راه می رفتیم تا به مدرسه مان که در مرکز دهستان بود برسیم و وضع هم تا قدرت گرفتن خودمان عوض نشده بود. البته مشکل معلم برای کلاسهای بالاتر هنوز کاملا حل نشده. هر چند که دولت ارتجاعی با شرایط اختناق که قبل از مذاکره ایجاد کرده بود باعث شد بسیاری از دانشجویان طرفدار حزب که تحت پیگرد قرار گرفته بودند به مناطق آزاد شده کوچ کنند، و این از بسیاری جهات به روستائیان کمک بزرگی بود.

در مورد پیکار با بیسوادی، بگویم که رقم بیسوادی در بین زنان خیلی بالا است و بیشتر اینها در کلاسها شرکت می کنند. در این کلاسها علاوه بر خواندن و نوشتن، یک وقتی هم برای بحث در مورد مسائل سیاسی روز نپال و جهان گذاشته می شود. در مورد مسائل ده و چگونگی حل آنها هم تبادل نظر می شود. بعلاوه سوادآموزان تشویق می شوند از بحث ها تا جائی که می توانند یادداشت بردارند.

یکی دیگر از کارهای دولت جدید، ایجاد صنایع محلی است. صنعت در کشور ما خیلی ابتدایی است و تقریبا همه چیز را از هند می آوریم. مثلا سر راهم دیدم چند تا از بچه ها که بعضی شان دانشجو بودند دارند موتور می سازند که بتوان چاه های عمیق زد. مهندسین هم از کاتماندو می آیند و کمک می کنند. صنایع کوچکتر و خانگی هم دارد رشد می کند. مثلا در یکی از دهات یاد گرفته بودند شمع بسازند. شمع ها هم خیلی خوب می سوخت. می دانی که به بیشتر این دهات هنوز برق نرسیده و شمع خیلی مهم است. کفش دوزی هم یکی دیگر از صنایع جدید است. در یکی از دهات مردم جمع شدند و گفتند فلانی به این خوبی برای دهاتی ها کفش می دوزد. از او یاد بگیریم و با پوست گاو (که دیگر مقدس نیست) برای بازار کفش بدوزیم. بیسکویت، پفک نمکی و چیپس هم از تولیدات دیگری است که به بازارهای محلی عرضه می شود. یک بار یک دسته از ارتش سلطنتی داشتند از دهی رد می شدند، دیدند مغازه ده چیپس می فروشد. با توجه به اینکه مناطق تحت نفوذ حزب در شرایط نیمه تحریم اقتصادی بسر می برند، تعجب کردند. خوردند و گفتند از

چیپس های هندی هم خوشمزه تر است. البته این صنایع هنوز نمی تواند بطور جدی پا بگیرد. دور مناطق خودمان دیوار نداریم و ارتش سلطنتی گاهی وارد می شود. مثلا در دوران وضعیت اضطراری ارتش چند بار به ده ما حمله کرد. خانه ما هم از خانه هایی است که مرتب درش شکسته می شود. پدرم دیگر حوصله درست کردن در را ندارد. چون خیلی گران تمام می شود و ممکن است ارتش سلطنتی دوباره بریزد. وقتی می ریزند، اگر دستشان برسد همه چیز را خراب می کنند. حتی آذوغه های انبار شده را می سوزانند. ولی زندگی مردم از وقتی جنگ خلق شروع شده اینقدر پر بار تر شده که جنایات رژیم فقط باعث می شود مردم، بخصوص طبقات تحتانی و زنان با عزم بیشتری برای ساختن دنیایی که می دانند مال خودشان است تلاش کنند. ■

بقیه از صفحه ۱۶ نوعی نگاه...

و ایجاد یک جبهه ضد فاشیستی به نام حزب توده را در دستور کار قرار داد. به خاطر ملاحظات و منافع سیاسی نظامی «جبهه متحد ضد فاشیستی در سطح بین المللی» استراتژی سرنگونی رژیم شاهنشاهی وابسته به امپریالیسم انگلیس کنار گذاشته شد. این سیاست نه تنها مانع از استقلال طبقاتی کمونیستها و تلاششان برای تدوین یک خط مشی صحیح برای انقلاب ایران شد بلکه آنها را به مرور زمان بیشتر و بیشتر در رفرمیسم غرق کرد. پاره ای گرایشات درون جنبش کمونیستی ایران به شیوه یک جانبه ای تمام انحرافات حزب توده را به گردن رهبران آن می اندازند و به عوامل بین المللی و پیچیدگی ها سیاسی آندوره در رشد رفرمیسم حزب توده کم بها می دهند. این درست است که همان دوره احزابی چون حزب کمونیست چین وظایف انقلابی خود را به پیش بردند و در مقابل رهنمودهای غلط کمینترن مقاومت کردند. اما صحنه بین المللی برای مبارزه طبقاتی در ایران پیچیدگیهای بیشتری به بار آورده بود. مثلا امپریالیسم ژاپن که به چین حمله کرده بود و کمونیستها با آن می جنگیدند، امپریالیستی بود که در جنگ جهانی دوم در جبهه متحد فاشیستها قرار داشت و مقابله با آن در تضاد با منافع «جبهه متحد ضد فاشیسم» در سطح بین المللی قرار نمی گرفت. از این زاویه صحنه سیاسی ایران زمانی که به اشغال متفقین (آمریکا، انگلیس و شوروی) در آمده بود، پیچیده تر بود. به لحاظ عینی سیاست جبهه متحد ضد فاشیستی و سازشهای تاکتیکی که شوروی برای مقابله با آلمان هیتلری با متفقین نیاز داشت (و بدرستی دست به آن زده بود) ضررهای بیشتری برای جنبش انقلابی ایران ببار آورد. به این معناست که می گوئیم سیاست «جبهه متحد ضد فاشیستی» نقش تعیین کننده ای در شکل گیری حزب توده به مثابه یک حزب رفرمیست داشت. متأسفانه امروزه بسیاری از چپهای ایران تحت تاثیر یک دید ناسوسیالیستی تحت عنوان «دخالت شوروی در امور داخلی» به سیاستهای آندوره برخورد می کنند. این دید مانع از آن می شود که توجه و تمرکز بر روی خط ایدئولوژیک - سیاسی و پیچیدگی های صحنه سیاسی آندوران تمرکز یابد. شکل این نبود که جنبش کمونیستی بین المللی در جنبش کمونیستی یک کشور دخالت می کرد. جنبش کمونیستی خصلتا یک جنبش

بیاد ادوارد سعید شهروند نادر جهان

«مقابله با روندهای فکری جا افتاده» اشاره می کند.

سعید یک روشنفکر مردمی بود، یک روشنفکر متعهد و مبارز. و زندگی اش نمونه ایست والا از قابلیت روشنفکران، وقتی که خود و فکر خود را در برابر قدرت های حاکم و در کنار مردم جهان قرار می دهند. پرولتاریا به این گونه افراد و نقشی که بازی می کنند ارج و احترام می گذارد.

در معروف ترین و نوآورترین اثرش یعنی شرق شناسی **Orientalism** سعید مسیری را که طی آن نظریات غرب در مورد شرق یا «خاور» شکل گرفت دنبال می کند و نشان می دهد که چگونه حرفه ای به نام «شرق شناسی» بوجود آمد. «شرق شناس» روشنفکری است که یک منطقه از خاورمیانه تا خاور دور و مردم آنجا را «می شناسد». او نشان می دهد که این مفاهیم بعنوان بخشی از فتوحات اروپای امپریالیستی در عصر جدید، از دوران تهاجم ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ ساخته شدند - تهاجمی که طی آن یکهزار مقام شهری، متخصص آمار، اقتصاددان، بیولوژیست و حتی شاعر و هنرمند، ارتش ۳۴۰۰ نفره ناپلئون را همراهی می کرد.

امپریالیستها ملزم بودند سرزمین ها و مردمش را مطالعه کنند تا بتوانند کنترلشان کنند. ولی دانشی که بدست آوردند به اهداف سلطه جویانه شان آلوده بود. در این دانش، مردم و ساختارهایشان به «دیگران» بدل شدند، «دیگرانی» که منفعل، احساساتی و نادانند - درست برخلاف غربیان فعال، متفکر و دانا. خلاصه اینکه تصویر «بومی تنبل و نادانی» که باید براه راست هدایت شود ساخته شد - بومی که باید تحت حاکمیت در آید و سنن و خرافات «اسرارآمیزش» توسط غرب دانا و برتر مطالعه و درجه بندی شود.

این تصویر شرق شناسان از خلقهای «خاور» نوعی دانش دروغین است. ولی به یک هدف خدمت می کند - فقط و عمدتا برای این نیست که امپریالیستها احساس برتری کنند، بلکه برای بنای یک گفتمان سلطه گر است که در آن آنچه دانش رسمی و مورد قبول است با ساختارهای قدرت درهم تنیده شده است. همانطور که سعید می گوید: «تأثیری که این ابزار بر ذهن دارند توسط نهادهایی که حول آنها ساخته شده تقویت می شود. هر شرق شناس بدون اغراق دارای یک سیستم حمایتی بسیار قدرتمند است که نهایتا به خود نهادهای دولت می رسد. بنابراین کسی که درباره دنیای شرق عربی می نویسد، اتوریته یک کشور را پشت قلم خود دارد، لحن قلمش اثبات یک ایدئولوژی گوشخراش نیست، او با اطمینان بی شبهه از حقیقت مطلق که نیروی مطلق پشتیبانش است می نویسد.»

بنقل از کارگر انقلابی، صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا، شماره ۱۲۱۵، ۱۲ اکتبر ۲۰۰۳

ادوارد سعید، روشنفکر برجسته مردمی، سخنور مردم فلسطین، و تئوریسین دانا در ۲۴ سپتامبر در سن ۶۷ سالگی درگذشت. حتی نمایندگان نظم موجود در جهان امروز، کسانی که در زندگی به او حمله کرده و ناچیزش می شمردند، مجبور شدند مرگش را با پیام های دهن پرکن تسلیت گویند. ولی ملل تحت ستم و بخصوص فلسطینی ها و سایر خلق های عرب با خواندن آوازهائی در ستایش ارزشی که زندگی وی برایشان داشت سوگواری کردند.

ادوارد سعید در اورشلیم در یک خانواده مرفه فلسطینی متولد شد. خانواده ای که بزور تجاوز، ترور و خلع یدی که حاصل ایجاد دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بود، به همراه صدها هزار فلسطینی دیگر به تبعید ابدی رفت. سعید در اوایل سالهای ۱۹۵۰ بعنوان دانشجویی به ایالات متحده آمد و همچون بسیاری از کسانی که از جهان سوم می آیند بیشتر عمرش را در این کشور ماند. او دارای دکترای هاروارد و متصدی مقام استادی ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا بود. سعید موقعیت ممتازی در زندگی آکادمیک داشت. او بارها این موقعیت را بخاطر آنکه لازم می دید مقابل دروغ و ستم و غارتگری امپریالیسم و صهیونیسم بایستد به مخاطره انداخت.

«حادثه سنگ-اندازی» سه سال پیش یک نمونه است. در سفری به جنوب لبنان، سعید بطور سمبلیک سنگهایی را به آنسوی مرزها و بسمت یک پست نگهبانی اسرائیلی پرتاب کرد. مرزی که بتازگی، وقتی اسرائیل مجبور شد از اشغال لبنان دست بکشد، ایجاد شده بود. این یک حرکت بسیار مناسب در همبستگی با جوانان فلسطینی علیه نیروی نظامی اسرائیل بود - و نتیجتا ارتجاعیون اسرائیل را به ولوله انداخت بطوریکه خواستار آن شدند که این محقق و استاد برجسته از شغلش در دانشگاه کلمبیا اخراج شود. سعید در طول زندگی بارها به مرگ تهدید شد. تلاشهای اینان برای برکنار کردن سعید از مقامش به شکست انجامید و او تا زمان مرگ به تدریس ادامه داد.

ولی این حادثه یعنی نشان دادن ارادتش به جوانان سنگ انداز فلسطین از زسته های غیر معمول بود که رابطه عمیق سعید با نسل جدید را نمایان می کرد. سعید بخاطر تحقیقات و نقدهای ادبی اش درباره نویسندگانی چون جین آستن، جوزف کنراد، و آلبر کامو معروف است. علائق وی در جهات بسیاری سیر می کرد. از آن جمله است مقدمه جدیدی بر رمان تصویری «فلسطین» اثر جو ساکو. در این مقدمه سعید به ارزش ضدساختاری «کمیک» در

بین المللی است. مشکل دخالتگری نبود بلکه محتوای خطی این دخالتگری بود. اگر خطی که کمینترن و اتحاد شوروی در مقابله با جنگ جهانی دوم جلو گذاشت صحیح بود قطعاً آن خط تأثیرات مثبت و تعیین کننده ای در پیشروی جنبش کمونیستی ایران داشت. (برای جمع بندی های بیشتر در این زمینه به برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) بخش اول رجوع کنید. همچنین برای بحث بیشتر در زمینه جبهه متحد ضد فاشیستی به مقالات «گسست از ایده های کهن» و «فتح جهان» اثر باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا رجوع شود.)

۳ - برای نمونه به اظهارات ماشالله آجودانی در مصاحبه اش با رادیو فردا در سالگرد پنجاهمین سالگرد کودتا ۲۸ مرداد رجوع شود.

۴ - البته باید در نظر داشت که امپریالیسم آمریکا در آزمون از آزادی عمل و محدودیتهای معین برخوردار بود. درست است که براحتی حاضر نبود از اهداف جنگ سرد که بیان مقابله با اردوگاه سوسیالیستی آلمان بود و همچنین کنترل بر ایران به دلیل منابع نفتی و موقعیت ژئواستراتژیک آن دست بکشد ولی امپریالیسم آمریکا آلمان نیز از آزادی عمل کامل برخوردار نبود. مثلاً شکستش در جنگ کره محدودیتهائی برای کل نظام امپریالیستی ایجاد کرده بود. البته رشد و گسترش رویزیونیسم در حزب و دولت شوروی و بگوش رسیدن زمزمه های مشی مسالمت جوئی شوروی در مقابل آمریکا پس از مرگ رفیق استالین، یک گشایش مهم برای آمریکا بود و دست آن را در سیاست ریزی برای ایران باز گذاشت. حتی دکتر مصدق در کتاب خاطرات بعدی شوروی از شخصیتی چون استالین برخوردار نبودند و این، کار آمریکا را راحت کرد.

۵- برای جمع بندیهای بیشتر در این زمینه به مجموعه «گفتگو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سرداران و قیام آمل» مندرج در شماره های ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸ نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) رجوع شود. ■

**کتاب کوچک سرخ را بخوانید
برنامه و اساسنامه حزب کمونیست**

**ایران (مارکسیست - لنینیست -
مائوئیست)**

اندیشه رهانی بخش، اهداف بزرگ و راه

پیروزمند انقلاب ایران را در این کتاب

کوچک سرخ بیاید.

برنامه و اساسنامه حزب را در بین زنان و

مردان مبارز و پیشرو به بحث بگذارید

و دور از چشم دشمن هر چه وسیعتر

بخش کنید!

سرشناسی است همراه کرد. ایندو با هم «دیوان غرب-شرق» را بنا نهادند که محملی برای موسیقی دانان عرب و اسرائیلی بود. یکی از آخرین انتشارات سعید کتابی بود که ایندو با هم نوشته بودند. بارن بوئیم بمناسبت مرگ سعید گفت که وی «نه تنها با موسیقی، ادبیات، فلسفه و سیاست احساس راحتی می کرد، بلکه از نادر افرادی بود که رابطه و همسوئی رشته های مختلف را می دید... او موسیقی را تنها ترکیبات صوتی نمی دید و به این واقعیت آگاه بود که همه شاهکارهای موسیقی تصویری از جهانند.

ما نیز به این گستردگی و دید عمیق از ارتباطات درونی در جهان بینی ارج می نهم. او یک روشنفکر برجسته و خودآگاه بود که غنای شناخت و تحقیق در زمینه تئوری و فرهنگ را با اعمال و گفتارش در طرفداری و دفاع از مردم، پیگیرانه و با روشنی نقدانه به پیش می برد: پرولتاریا ادوارد سعید را بزرگ می دارد. ■

خواستهای دموکراتیک فوری

مجازات آمران و عاملان جنایات جمهوری

اسلامی (مشخصا کشتار زندانیان سیاسی

در سال ۶۷ و قتلهای زنجیره ای)

انحلال وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و

بسیج و ارتش ارتجاعی

الغای قانون اساسی جمهوری اسلامی و

کلیه قوانین ارتجاعی نابرابر شرعی و

مدنی

جدایی دین از دولت - الغای دین رسمی،

آزادی لامذهب بودن و انتخاب مذهب

خروج قوای اشغالگر نظامی و امنیتی از

کردستان

افشای غارتگری ها و ثروتهای خانواده

های حکومتی و بنیادهای اسلامی،

مصادره کلیه اموال آنها به نفع مردم

افشای مذاکرات و پیمانهای محرمانه

جمهوری اسلامی با آمریکا و قدرتهای

خارجی

دست آمریکا از ایران کوتاه!

انتقال فوری اداره صنعت نفت به

شوراهای مستقل کارگران و کارکنان

این صنعت

لغو قروض و دیون دهقانان به بانکها و

نهادهای دولتی

آزادی زندانیان سیاسی

لغو حجاب اجباری، آزادی و برابری کامل

زن و مرد

ما از زنجیرهائی است که [ویلیم] بلیک [شاعر] آترا بخوبی نشان داده است و بکار انداختن آن در مسیر تعمق تاریخی و سنجیده. اومانیسیم علاوه بر آن حاکی از یک حس هم مسلکی با دیگر متحققین، دیگر جوامع و دیگر دوران ها نیز هست... هر عرصه ای با سایر عرصه ها مرتبط است و هیچگاه هیچ امری در جهان ما در انزوا نبوده... ما باید درباره بیعدالتی و رنج بگوئیم، اما در متن تاریخ، فرهنگ و واقعیت اقتصادی اجتماعی.»

ادوارد سعید اومانیسیمش را علیه افراط مذهبی بکار می گرفت. او مدافع سرسخت سکولاریسم بود و مخالف جنبش ها، جوامع و دول بنیادگرا و مذهبی، چه صیهونیست، چه اسلامی و چه مسیحی. او با هر آنچه بنظرش دگم میامد و مانع انتقاد و ارتباط آزاد می شد، ضدیت داشت. در عین حال، او معتقد بود علم و تفکر انتقادی می تواند به شناختی عمیق تر از جهان منجر شود و نقش روشنفکر کمک به پیشرفت دانش و آزادی بشر است. این اعتقاد، و اومانیسیم سعید، او را در مقابل فلسفه های «پست مدرنیستی» قرار داد - یعنی در مقابل آنهایی که معتقدند حقیقت، آزادی و قضاوت اخلاقی مفاهیمی کاملا نسبی و بومی اند و آن معنا و ارزش جهانشمولی را که سعید در آنها می دید ندارند.

او در کتاب «معارفه های روشنفکر» به مسئولیت اجتماعی، سیاسی و اخلاقی روشنفکر می پردازد و درک خود از روشنفکر بعنوان یک شخصیت مقابله گر را باز می کند و چالشی در مقابل روشنفکر قرار می دهد: «هیچکس نمی تواند همیشه، راجع به تمام مسائل، اظهار نظر کند. ولی من معتقدم مقابله با قدرتهای شکل یافته و مجاز جامعه، قدرتهائی که در مقابل شهروندان جوابگویند، بویژه هنگامی که بوضوح از طریق یک جنگ غیر اخلاقی و بی رویه، یا از طریق برنامه ای تبعیض گرا، سرکوبگر و مبتنی بر خشونت جمعی، پیش می روند، یک وظیفه مشخص است.»

این نگرانی های شرافتمندانه و خشم سوزان علیه بی عدالتی، سراسر زندگی سعید و از جمله ۱۲ سال آخری را که با سرطان مبارزه می کرد، رقم می زد. در دو سال گذشته، وقتی حکام آمریکا جنگ علیه جهان و استقرار دولت پلیسی در کشور را آغازیدند، گروهی از فعالین، روشنفکران و هنرمندان جوابی مهیا کردند به نام «بیانیه وجدان: به نام ما نه» که اعلام کرد: «کاری کنیم که نگویند مردم ایالات متحده زمانی که حکومتشان جنگی بی پایان را اعلام کرد و دست به اقدامات سرکوبگرانه جدید و شدید زد، هیچ عکس العملی نشان ندادند.» ادوارد سعید از اولین و مشتاق ترین امضا کنندگان این بیانیه بود و سایرین را به امضای آن تشویق کرد.

ادوارد سعید مردی با فرهنگ و با علایقی وسیع بود و عشق عمیقی به اپرا و موسیقی کلاسیک داشت. او پیانیست ماهری بود و نوشتجاتی نیز در زمینه موسیقی شناسی و نقد موسیقی داشت. این عشق، او را با دانیل بارن بوئیم Daniel Barenboim که پیانیست و رهبر ارکستر

از اواخر سالهای ۶۰ به بعد، سعید بمتابه یک تئوریسین فرهنگی ادبی، توجه خود را به این شکل از رابطه متقابل میان دانش و قدرت معطوف کرد. این مسئله مصادف شد با چرخشی در جهت سمتگیری فعالتر با مبارزه سیاسی مردم فلسطین و شرکت در رهبری سیاسی جنبش فلسطین. واقعه ای که سعید را به زندگی سیاسی سوق داد، حمله وحشیانه اسرائیل و تسخیر کرانه غربی در سال ۱۹۶۷ بود (معروف به جنگ ۶ روزه). کتاب بعدی اش «مسئله فلسطین» بود و در سالهای ۱۹۷۰ عضو «شورای ملی فلسطین» شد که «پارلمان در تبعید» خوانده می شد. در سی سال متعاقب آن، او مرتباً درباره فلسطین گفت و نوشت. او سخنوری ماهر و از فعال ترین معرف های جنبش فلسطین در آمریکا شد. برای هفته نامه مصری الاهرام که در تمام جهان عرب پخش می شود ستونی را می نوشت.

مبارزه فلسطین مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است که آغاز اولین انتفاضة در سال ۱۹۸۸ - تلاشه دار یکی از مهمترین مراحل آن بود - مبارزه ای توده ای علیه اشغال، سلطه و خلع ید، رو در روی تفنگ های ارتش اسرائیل. مبارزه ای که قلب تمامی ستمدیدگان را در سراسر جهان ملامت از شادی کرد. اسرائیل و حکام آمریکا مستاصل از این مبارزه، باب مذاکره با یاسر عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) را گشودند، کاری که قبلاً از آن سر باز می زدند. با پیشرفت مذاکرات، ادوارد سعید دید که عرفات دارد به آمریکا تسلیم می شود و در سال ۱۹۹۱ از شورای ملی فلسطین استعفا داد.

دو سال بعد، توافقنامه ای امضا شد که قدرتی صوری به «تئوریه فلسطینی» در مناطق محدود و بسته ای از کرانه غربی و نوار غزه داد (توافقنامه اسلو). او بدرستی این توافقنامه را محکوم کرده آنرا «ابزار تسلیم فلسطین» خواند، ابزاری که «جنبش رهاییبخش فلسطین را به یک شهرداری کوچک» بدل کرده است. او در عین اینکه انتقاد خود را مطرح می کرد، به تبلیغ مبارزه فلسطینی ها برای حق تعیین سرنوشت ادامه می داد.

نوشته های ادوارد سعید قابل توجه اند، نه فقط بخاطر موضعی که تبلیغ می کرد. بلکه همچنین به این دلیل که او تحلیل سیاسی را با انتقاد ادبی - فرهنگی و به شیوه ای مستقیم و خاص خود تلفیق می کرد. دنیای او دنیای یک محقق و روشنفکر اومانیسیم بود که برایش هیچ چیز انسانی غریبه نبود و در آن مغز انسان ابزار ظریفی از درک و دقت در ارزیابی بود. او از این نظر نقطه، مقابل روشنفکرانی است که چه در دانشگاهها و چه در خارج آن مغزشان را به آنکس که قیمت بالاتر داده فروخته اند، یا آن را به عرصه های تنگ محدود کرده اند و یا در خدمت قدرت و ارتجاع قرار داده اند.

سعید خود را اومانیسیم معرفی می کرد و تعریف خاصی از این دیدگاه فلسفی وسیع داشت. او می گوید «منظور من از اومانیسیم نخست رهائی ذهن

بقیه از صفحه ۲۴

اینها مایلند قدرت آمریکا تضعیف شود ولی فعلا خودشان نمی‌توانند اینکار را بکنند برای همین گذاشته اند که مقاومت عراق اینکار را بکند. شخصی بنام جیمز اشتاین برگ که مشاور امور خارجه کلینتون (رئیس جمهور سابق آمریکا) بود می‌گوید: «این اروپایی‌ها مطمئن هستند که ما شکست خواهیم خورد و نمی‌خواهند ما بعدا آنها را بخاطر شکست سرزنش کنیم. و در واقع هیچ کمکی نمی‌کنند».

آمریکا امیدوار بود که از طریق تصویب قطعنامه ای با مهر تایید سازمان ملل، بتواند نیرویی از آدمکش‌ها و جنایتکاران کشورهای جهان سوم، بویژه ترکیه و هند، بمثابه قوای تقویتی برای ارتش اشغالگر خود راهی عراق کند. اما این کشورها مرددند زیرا از مخالفت مردم کشورهای خود بشدت هراسانکند. و حتا پوشش قطعنامه سازمان ملل نتوانسته خیال حکام این کشورها را راحت کند.

فرانسه و بدرجاتی آلمان و روسیه پافشاری میکنند که باید حق حاکمیت مردم عراق در یک مهلت زمانی معین توسط آمریکا برسمیت شناخته شود. اشاره آنها به «شورای حکومت عراق» است که آمریکا آنرا انتصاب کرده است. آمریکایی‌ها می‌گویند که مهلت باید طولانی باشد و به شورا وقت داده شود که قانون اساسی اش را بنویسد، سپس انتخابات شود و آنوقت حکومت بدست هر کسی که انتخاب شده سپرده شود. اما برای اینکارها نباید مهلت مقرر شود.

در هر حالت این شورا اصلا قدرتی ندارد. حرف آخر را در مورد همه چیز آمریکا میزند و اعضای شورا حتا در مسایل روزمره شورا دخالت داده نمیشوند. آنها نه تنها حکومت نمی‌کنند بلکه مورد مشورت هم قرار نمی‌گیرند و حتا اجازه ورود به مقر فرماندهی پل برمر فرماندار آمریکایی عراق را ندارند. فرانسه و آلمان می‌گویند اگر آمریکا تا ایندرجه کنترل مطلق بروی عراق نداشته باشد، اگر به آنها هم "گوشه‌ای از زمین برای بازی" داده شود و پل برمر بروی هر قرارداد و هر ارتباط سیاسی کنترل نداشته باشد، آنوقت آنها میتوانند وارد دروازه عراق شوند. روسیه سخت تلاش می‌کند پایه‌هایی را که از قدیم در عراق داشته بازسازی کند. پوتین در یک مصاحبه گفت که او فکر میکرد روسیه پس از جنگ عراق میتواند برخی "موفقیت‌ها" داشته باشد. او گفت: "مردم عراق به شرکای قبلی خود اعتماد بیشتری دارند تا به کسانی که امروز عراق را اداره می‌کنند." منظور پوتین از "مردم عراق" چهره‌هایی از رژیم قبلی و همینطور برخی کسانی است که امروز با آمریکایی‌ها همکاری میکنند اما چندان هم راضی نیستند. بطور مثال، هفته گذشته شورای حکومت عراق حکمی را مورد سوال قرار داد. این حکم که توسط وزیر امور مالییه شورا طرح شده بود از اینقرار بود: به کمیانیهای خارجی جواز مالکیت کامل بر کمیانیهای عراقی داده خواهد شد بدون در نظر گرفتن شرکای بومی آن، و سود این شرکتهای سریعاً از کشور خارج خواهد شد. معنای این حکم این بود

که هیچ منفعتی حتا بصورت آب باریکه ای وارد اقتصاد عراق نخواهد شد. این موضوع درون تجار گردن کلفت عراق غوغایی بپا کرد. در نتیجه پل برمر، که مرتبا قانون‌های جدید وضع می‌کند، از این حکم صرفنظر کرد. رقبای آمریکا احساس میکنند که زمینه همکاری با نیروها و چهره‌های قدرتمندی که با آمریکا همکاری میکنند اما در عینحال ناراضیتی‌هایی دارند، موجودست. آمریکا نه تنها مانند همه دیگر کشورهای امپریالیستی که بر جهان سلطه اعمال میکنند بر عراق حکم میراند، بلکه امروز بطور مستقیم کنترل همه چیز عراق را در دست دارد. رقبای ایالات متحده نگران آنند که اقتدار امروز آمریکا بر عراق که "موقت" خوانده میشود چندان هم "موقت" نباشد.

آمریکا چه خواهد کرد؟

در جواب به این سوال که آمریکا در مقابل مقاومت مردم عراق چه خواهد کرد، مقامات آمریکایی مرتبا تکرار می‌کنند که «مقاومت در سطح پائین جریان دارد» و می‌توانند از پس آن برآیند. البته این درست است. مقاومت عراق هنوز راه درازی تا بیرون کردن اشغالگران در پیش رو دارد. و ارتش آمریکا هنوز به اندازه کافی جوان برای هزینه کردن در این جنگ دارد. با این وصف، ادامه اشغال روز بروز مشکل تر می‌شود.

دولت آمریکا به سربازانش گفته است که بجای ۶ ماه هر یک باید یکسال در عراق خدمت کنند. زیرا ارتش ذخیره هایش را استفاده کرده است و برای آنها جایگزین ندارد. روزنامه «ستاره و نوار» که متعلق به پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) است و فقط در میان سربازان پخش می‌شود اخیرا دست به یک آمار گیری زد. طبق این آمار نیمی از سربازان آمریکایی مستقر در عراق روحیه خود را «پائین» یا «خیلی پائین» توصیف کرده اند. یک سوم آنها معتقدند که این جنگ بی فایده است. ارتش آمریکا اعتراف کرده است که ده درصد تلفات آمریکایی در عراق مربوط به خودکشی سربازان است. به احتمال زیاد درصد سربازانی که از کارشان متفرند بسیار بالاست. اما آنچه خیلی مهم است این است که آمار فوق سران ارتش را بسیار دست پاچه کرده است.

اخیرا پنتاگون صحبت از آن می‌کند که چگونه جنگ را «ویتنامیزه» کند. این واژه اشاره دارد به طرحی که آمریکایی‌ها در دوران جنگ ویتنام پیاده کردند. آنها یک ارتش مزدور ویتنامی تعلیم و سازمان دادند که بتوانند تلفات سربازان آمریکایی را پائین بیاورند. الان هم روی این حساب می‌کنند که یک ارتش مزدور عراقی بپروانند که جنگ اشغال را برایشان پیش ببرد. و هدف سیاسی شان آن است که اتحاد عراقی‌ها علیه ارتش اشغالگر آمریکا را بشکنند و جنگ را به جنگ داخلی (عراقی علیه عراقی) تبدیل کنند. روزنامه واشنگتن پست ۱۹ اکتبر می‌نویسد، انتقال وظایف روزمره

ارتش اشغالگر آمریکا به ۱۸ لشکر عراقی تحت رهبری آمریکا یکی از سناریوهای طراحان است. این طرح، سناریوی بهترین حالت نام گرفته است. یک سناریو میان حال نیز هست. و آن این است که نتوانند به سربازان عراقی اعتماد کنند. و سناریوی بدترین حالت آنست که آمریکا مجبور شود بر تعداد سربازانش در عراق بیفزاید.

هیچ یک از سیاستمداران یا جناح‌های حکومت آمریکا خواهان بیرون کشیدن از عراق نیستند. بالعکس، پنتاگون می‌گوید که هدف از کم کردن تعداد سربازان آمریکایی در عراق آنست که ارتش بتواند تا مدت نامعلومی در عراق بماند. مقامات پنتاگون مرتبا تاکید می‌کنند که هیچ اندازه از مشکلات باعث نخواهد شد که از عراق بیرون بکشند.

در زمان ریاست جمهوری کلینتون ارتش آمریکا پس از تحمل تلفاتی اندک مجبور شد از کشور سومالی بیرون بکشد. اما از عراق نمی‌تواند راحت بیرون بکشد. زیرا مسئله عراق مسئله یک کشور نیست بلکه مسئله تجدید سازماندهی جهان زیر چکمه‌های آمریکایی است. در چنین شرایطی، **مقاومت عراق باید به وراي مقاومت صرف و دردناک کردن اشغال برای آمریکایی‌ها، برود.** مقاومت نیازمند یک استراتژی نظامی است که بتواند تمام اشکال مقاومت و تمام نیروهای مقاومت را متحد کند و به لحاظ نظامی ارتش‌های اشغالگر آمریکا و انگلیس را مغلوب کند. در هر حالت، جنگ مقاومت در عراق نقش مهمی در شکل دادن به وقایع جهان بازی می‌کند. ■

آدرس مجله جهانی برای فتح

AWTW
27 Old Gloucester Street
London, WC1N 3XX UK
www.awtw.org

آدرس اینترنتی نشریه کارگر انقلابی ارگان
حزب کمونیست انقلابی آمریکا

www.rwor.org

برای اطلاع از اخبار مبارزات ضد جنگ در
سراسر جهان بخصوص در آمریکا به سایت
زیر رجوع کنید

www.notinourname.net

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

شعله های سوزان از عراق سر میکشند

برگرفته از سرویس خبری جهانی برای فتح
اکتبر ۲۰۰۳

همه کس بجز جورج بوش، می دانند که آمریکا در عراق دچار مشکلات بزرگی است. هر روز بیش از روز قبل اشغالگران زیر حمله قرار می گیرند. بر تعداد شهرهای «مسئله دار» و بر طیف نیروهای که به اینان حمله می کنند افزوده می شود. (آخرین خبر مربوط به حمله نیروهای مقاومت شهر فلوجا به یک هلیکوپتر شنوک و کشته شدن بیش از پانزده سرباز آمریکائی است).

هیچ شکی نیست که جنگ عراق آن زمانی که بوش اعلام کرد (یعنی اول ماه مه ۲۰۰۳) تمام نشده بود. جنگ تازه آغاز شده بود. درین مدت تلفات آمریکائی ها بیشتر از دوره آغاز تا «پایان» جنگ بوده است. انفجار بمب در کنار جاده ها و تله های انفجاری علیه سربازان آمریکائی آنقدر عادی شده که رسانه ها هم دیگر خبرش را نمی دهند. فرمانده نیروهای ائتلافی روز ۲ اکتبر (۱۰ مهر) به خبرنگاران گفت که روزانه ۱۵ تا ۲۰ عملیات علیه آمریکائی ها صورت می گیرد و نیمی از این عملیات درگیری های رو در روی نظامی است. از زمان این گزارش عملیاتها بطرز قابل توجهی افزایش یافته است. دلیلش ساده است: مردم عراق می خواهند کشورشان را پس بگیرند. هر چه خواستشان را بلندتر می گویند اشغالگران شدت عمل بیشتری علیه آنان بخرج داده، کتکشان می زنند، بهشان تیراندازی می کنند و هر چه بیشتر اینکارها را می کنند، مقاومت هم بیشتر می شود.

مقامات آمریکائی دوست دارند ادعا کنند که مقاومت از سوی نیروهای وفادار به صدام انجام می شود. هر چند ممکنست بخش مهمی از مقاومت از سوی آنان باشد، اما چرا باید حرف بوش را باور کرد؟ روشن است که نیروهای سیاسی بسیار متفاوتی در این مقاومت درگیرند و عملیات نظامی آنان دارای خط و جهت گیری های متفاوت است. اما این مقاومت بدون حمایت مردم امکان ندارد. هیچکس غیر از جورج بوش انکار نمی کند که این مقاومت اراده میلیونها عراقی را نمایندگی می کند. نفرت از اشغال بیشتر در میان قشرهای فقیر و تحتانی جامعه مشاهده می شود تا در میان اعضای

رژیم گذشته که اغلب از طرف آمریکائیها مشاغلی هم به آنان پیشنهاد شده است.

یک خبرنگار سوئدی به خبرنگار ایندپندنت گفت خودش شاهد آن بود که سربازان آمریکائی بی دلیل یک پیرمرد مذهبی را به قصد کشت کتک زدند. «یک دفعه دیدم سربازان با لگد به دری کوفتند، یک پیرمرد را از خانه بیرون کشیدند. پیرمرد فریاد می زد: «شلیک به من نه» و سرباز آمریکائی فریاد می زد: «مادر فلان خفه شو». یک سرباز به آن یکی گفت سرش را ثابت نگاه دار و سپس با قنداق تفنگ بر سرش کوفت. نه یکبار، نه دوبار. دوباره و دوباره. همه جا را خون گرفت و بعد سربازان رفتند.» خبرنگار ایندپندنت می نویسد: «افسران آمریکائی بعدا اعتراف کردند که احتمالا در مورد پیرمرد اشتباه کرده بودند اما گفتند که چنین چیزهایی در حین عملیات پیش می آید.»

در چند ماه گذشته سربازان آمریکائی مرتبا تظاهرات اعتراضی را به گلوله بسته اند. یک نمونه اش تظاهرات سربازان سابق ارتش عراق است که برای گرفتن ۴۰ دلاری که پل برمر وعده داده بود ولی عملی نکرده بود، دست به اعتراض زدند. روز ۴ اکتبر سربازان آمریکائی این تظاهرات را به رگبار بستند. عراقی ها پس از این درگیری و دادن زخمی های بسیار از پای ننشسته با شعارهای ضد آمریکائی بسوی مرکز شهر براه افتادند.

جورج بوش به سربازان آمریکائی وعده می داد که اکثریت شیعه عراق به استقبال آنان خواهند شتافت. اما اکنون منطقه شیعه که قبلا نامش «صدام شهر» بود و بعدا تبدیل به «صدر شهر» شد و از محله های فقیر نشین اطراف بغداد است، برای سربازان آمریکائی «منطقه خطر و ورود ممنوع» است زیرا در هر پیچ آن تله های انفجاری در کمین نهشته است.

حتا کرکوک کردستان که شهری آرام توصیف می شد دیگر آرام نیست و صدای آتش باری و گلوله مرتبا به گوش می رسد. در روز ۷ اکتبر در فاصله دو ساعت سه عملیات در شهر انجام شد. یکی از پایگاه های آمریکائی ها خمپاره باران شد، به شهرداری که دست نیروهای آمریکائی است نازنجک پرتاب شد و یک ماشین نظامی سربازان

آمریکائی در بیرون شهر منفجر شد. برخلاف شهرهایی مانند کربلا و کرکوک، شهر فلوجا که در شمال بغداد است مرتبا صحنه درگیری است. بویژه از اردیبهشت ماه سال گذشته که سربازان آمریکائی تظاهرات مسالمت آمیز اهالی شهر را به گلوله بستند و عده ای را کشتند. پس از آن سربازان آمریکائی برای مرعوب کردن مردم به تهاجم و ویران کردن خانه ها پرداختند. در ۱۹ اکتبر کاروانی از ماشین های سربازان آمریکائی که یک تریلی حامل موشک نیز با خود داشت، در ورودی شهر جائی که علامت «به فلوجا خوش آمدید» قرار گرفته است، با انفجار بمب مهیبی مواجه شد. سربازان سوار بر ماشین هایشان در رفتند. مردم جمع شده و تریلی حامل موشک را با بنزین خوب خیس کرده و سوزاندند. پس از چند ساعت سربازان برای بردن چیزهایی که جا گذاشته و فرار کرده بودند بازگشتند اما با جسد سوخته ماشین ها مواجه شدند و از هر طرف گلوله و نازنجک بر آنها باریدن گرفت. مغازه داری به خبرنگار روزنامه انگلیسی ایندپندنت گفت: «مثل آتش بازی بود. از هر طرف گلوله می آمد.»

آمریکا و اروپا و قطعنامه سازمان ملل:

ادامه جنگ، محدودیتها و تضادهای آمریکا را نشان داده است. استراتژی رقبای آمریکا به رهبری فرانسه این است که کنار بایستند تا آمریکا با آخرین سرعت به دیوار برخورد کند. مقاومت مردم عراق این دیوار است. قطعنامه سازمان ملل بالاخره پس از هفته ها مشاجره میان آمریکا و اروپائی ها (بویژه فرانسه و آلمان) به تصویب رسید. تصویب قطعنامه سازمان ملل تأیید یک اشغالگری جنایتکارانه بود. اما آیا این مصوبه یک پیروزی برای آمریکا بود؟ آمریکا از سازمان ملل راه حل می طلبید اما آنچه بدست آورد یک قطعنامه توخالی است. این قطعنامه نتوانست کشورهای دیگر را تشویق به فرستادن سرباز برای تقویت ارتش آمریکا و انگلیس کند. و تنها کشوری که حاضر شده یک پول حسابی بدهد ژاپن است. در هر حال قطعنامه سازمان ملل نتوانست کمکی به آمریکا بکند. تصویب این قطعنامه بخشا مانوری است از سوی قدرتهای اروپائی بویژه فرانسه و آلمان و روسیه....

ادامه در صفحه ۲۳

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

www.Sarbedaran.org e-mail: haghghat@sarbedaran.org

